

حتی قطع فروش مواد غذایی به ایران شد، تا از این راه فشار بیشتری از جانب آمریکا بر ایران اعمال شود^۱.

در همان موقع روزنامه "نیویورک تایمز" که ارتباط بسیار نزدیکی با کمپانیهای کارتل نفت دارد، در تفسیر مفصلی در همین زمینه، در ۲۳ ژوئن ۱۹۷۴ نوشت:

"اکنون زمان آن رسیده است که آمریکا ابتکار عمل را بدست گیرد، و به ایران هشدار دهد که در صورت لزوم آمریکا و متحدان آن از راههای مختلف منجمله اعمال فشارهای بازرگانی و مسانعت از انتقال تکنولوژی مورد نیاز این کشور و از طرق متعدد دیگر اینکار را تلافی خواهد کرد. در عین حال آمریکا خواهد توانست با فرستادن نیروهای نظامی ویژه بدین منطقه، کمک بسیار موثری به تفهیم این هشدار بکند."

"دولت سعودی از بابت سیاست نفتی شاه بسیار نگران بود. نمایندگان خصوصی ملک فیصل بدفعات با من دیدار کردند و اظهار داشتند که باید بهر قیمت باشد کیسینجر وزیر امور خارجه را متقاعد ساخت که برای جلوگیری از افزایشهای پیاپی بهای نفت به شاه فشار آورد، زیرا در غیر اینصورت خطر بحران اقتصادی و تشنجات اجتماعی فاجعه انگیز در پیش خواهد بود. چندین بار بدانان گفتم که در مقابل سرسختی شاه از کیسینجر کار زیادی بر نمی آید، ولی آنان هر باره جواب میدادند: چه طور ممکن است آقای کیسینجر تواند در این مورد کاری بکند؟"

ولی کیسینجر در این بازی بزرگ سیاسی و اقتصادی، سیاست خاص خودش را دنبال میکرد که "ژان ژاک سروان شرایبر" آنرا در کتاب "مبارزه طلبی جهانی" خود - که قبلاً ذکر آن رفت - چنین تحلیل میکند: "هنری کیسینجر بعنوان شاگرد زبردست مکتب مترنیخ، دقیقاً سیاست او را بکار میبست. سیاست مورد علاقه مترنیخ این بود که "حقیقتی" را با ترار روسیه در میان بگذارد، و در همان موقع "حقیقت" دیگری را بسا پادشاه پروس، و "حقیقت" سومی را با امپراتور فرانسه، با این اطمینان که

۱ - Barry Rubin در کتاب Paved with Good Intentions، چاپ پنسیلوانیا، ۱۹۸۰، ص ۱۵۴.

۲ - James Akins سفیر آمریکا در عربستان سعودی، در مصاحبه با New York Times، ۶ ژوئن ۱۹۷۶.

هر یک از آنها این حقیقت را برای خودشان محفوظ نگاه خواهند داشت و لااقل تا سالها بعد آنرا فاش نخواهند کرد، و در این فاصله خیلی از کارها آنطور که خواست مترنیخ است روبراه خواهد شد. کیسینجر نیز در سیاست خاورمیانه ای خود براه استادش رفت؛ حقیقت شماره یک را با سادات در میان نهاد، حقیقت شماره دو را با حافظ الاسد، حقیقت سوم را با ملک فیصل، و احتمالاً حقیقت اصلی را با شاه ایران، و در همه این موارد با این اعتقاد که هیچیک از اینها با سو^۱ ظنی که بیکدیگر دارند چیزی از این بابت بدیگران نخواهند گفت، و برای مدتی معین خود کیسینجر "رهبر یازی" خواهد بود^۱.

سیاست شاگرد مکتب مترنیخ، مانند سیاست استادش غالباً با موفقیت همراه بود، ولی گاه نیز، نظیر سیاست خود مترنیخ با مشکلات پیش بینی نشده ای مواجه می شد.

کما اینکه این بار اتفاق تازه ای روی داد، بدین ترتیب که برخلاف سیاست "مترنیخی" وزیر امور خارجه آمریکا، شاه بمنظور تثبیت هماهنگی اعضای اوپک - که از نظر او ضامن اساسی موفقیت این سازمان بود - خودش گزارش مذاکرات محرمانه خویش را با کیسینجر برای ملک فیصل فرستاد، و از این گزارش معلوم شد که اساساً کیسینجر فشاری برای جلوگیری از افزایش بیابی قیمت جهانی نفت بدو وارد نیاورده است. وقتی که کیسینجر یکماه بعد از آن به ریاض رفت، بهای بین المللی نفت به فشار ایران برای چهارمین بار افزایش یافته بود.

"پادشاه سعودی در این ملاقات بصراحت از آمریکا خواست که آشکاراً علیه سیاست نقش شاه موضع گیری کند، زیرا که ادامه این سیاست نه تنها هماهنگی اوپک را متزلزل میکند، بلکه ثبات همه منطقه را نیز مورد تهدید قرار میدهد. "آنتونی سمپسن" کارشناس بین المللی نفت و نویسنده کتاب "هفت خواهر نفتی" جریان این گفتگو را که خود او نیز در آن حضور داشته، بتفصیل شرح داده است"^۲.

۱ - J.-J. Servan-Schreiber در کتاب Le Défi mondial، چاپ پاریس، ۱۹۸۰، ص ۱۰۹.

۲ - همان کتاب، ص ۱۱۳.

سه روز بعد از ملاقات ریاض، کیسینجر با شاه ایران که در آن موقع در "سن موریتس" سوئیس بود دیدار کرد. ریچارد هلمز سفیر آمریکا در ایران که همراه وزیر امور خارجه کشورش در این دیدار حضور داشت، بعداً در باره مذاکرات این جلسه طی مصاحبه ای فاش کرد که کیسینجر در این گفتگوها اساساً موضوع خودداری از افزایش بهای نفت را بمیان نیاورد، زیرا میدانست که شاه سیاست خود را در این مورد تغییر نخواهد داد.^۱

اصول این سیاست و انگیزه آن را، خود شاه، بصورتی روشن و مشخص تشریح کرده بود:

"برای ما قبل از هر چیز مسئله دفاع از حقوق و از منافع مشروع خودمان مطرح است. تا چند سال پیش از این، فقط شرکتهای بزرگ نفتی بودند که خواستهای خود را در مورد قیمت نفت و تقریباً در همه موارد دیگر، به ما دیکته میکردند، و دولتهائی هم که این شرکتهای بدانها وابسته بودند وانمود میکردند که در این مورد کاری از دستشان برنمی آید، در حالیکه خود عملاً با آنها تباہی داشتند. اکنون نیز این شرکتهای - با وجود همه جنجالهائی که براه انداخته اند - سودهای کلان خودشان را میبرند، ولی دیگر حق ندارند که سیاست خودشان را نیز به ما تحمیل کنند. من مسلماً دشمن اینها و دشمن جهانی که اینها بدان تعلق دارند نیستم، اما حاضر هم نیستم که از آنها زور بشنوم".^۲

"در دنبال این دگرگونی پیش بینی نشده، مکتب اقتصادی و فلسفی تازه ای در جهان غرب بوجود آمد که یکی از رهبران اصلی آن پرفسور آدلمن، استاد انستیتوی تکنولوژی ماساچوستس (M.I.T.) و کارشناس بین المللی نفت بود. وی در تشریح اصول فکری مکتب خود به ایراد سخنرانیها و نگارش مقالات پیاپی در نشریات معتبر جهان غرب (منجمله در مجله معروف "مسائل خارجی") و چاپ کتابهای تحقیقی متعدد پرداخت که معروفترین آنها کتاب "دنیا و بازار نفت" است که توسط دانشگاه "جان هاپکینس" بجاپ رسیده است. "دکترین" پرفسور آدلمن

۱ - همان کتاب، ص ۱۱۴.

۲ - در مصاحبه با William Smith رئیس بخش خاورمیانه Newsweek، ۱۰ ژانویه ۱۹۷۷.

چنین خلاصه میشود:

در بازارهای جهانی عرصه نفت عملاً بر تقاضای آن فزونی دارد. بنابراین اگر کشورهای مصرف کننده بتوانند با یکدیگر هنداستان شوند و مشترکاً دست به اقدامات اساسی که کاملاً امکان آنها دارند بزنند، خواهند توانست وضع بازار جهانی نفت را هر موقع که مایل باشند تغییر دهند. این کشورها، هم میتوانند و هم وظیفه دارند سازمان اوپک را متلاشی کنند، زیرا که اساساً وجود این سازمان و نفوذ آن در امر استخراج و فروش نفت برای دنیا پیشرفته خطری جدی به شمار می آید. در این مورد، هم میتوان سرعت اقدام کرد زیرا اوپک سازمانی شکننده است، و هم باید سرعت اقدام کرد، زیرا با گذشت زمان ثروت عظیمی در دست اوپک متمرکز میشود، و این ثروت برای این سازمان قدرتی نگران کننده بوجود می آورد.^۱

در همان هنگام تحلیلگر سرشناس مسائل نفتی، والتر ج. لوی، از جانب خود نظری مشابه اظهار داشت که در نشریات انگلیسی زبان معتبر و متعددی به چاپ رسید. در این اظهار نظر آمده بود که: آمریکا و دیگر کشورهای پیشرفته غربی نه میتوانند و نه باید قبول کنند که یک مشت کشور عقب مانده خاورمیانه ای بصورتی ناگهانی و حساب نشده حقیقتاً دسترس ثابت آنها را به نفت بازیچه قرار دهند، زیرا در غیر اینصورت امنیت و حتی آزادی سیاسی دموکراسیهای صنعتی بطور صاف و ساده بخطر خواهد افتاد.

درست در همین موقع بود که "کلوب رم" نتیجه بررسیهای یکساله خود را بصورت یک "مانیفست جهانی" بر اساس همان نظراتی که توسط انستیتیوی پژوهشی M.I.T. و پرفسور میداوز و چند گروه بین المللی دیگر ارائه شده بود انتشار داد. عنوان این مانیفست که در موقع انتشار خود جنجال فراوانی پیاورد این بود: "جلو رشد جهان سوم را بگیرید".

مبنای فکری کار کلوب رم این بود که: "منابع طبیعی کره زمین نامحدود نیست، و در مورد هر کدام از آنها نیز میتوان برآورد کرد که چه

۱ - Jean-Jacques Servan-Schreiber در کتاب Le Défi mondial، چاپ پاریس،

مدت زمانی برای بهره‌گیری در اختیار ما خواهند بود. شتاب‌رشد اقتصادی جهان غرب در سی ساله گذشته چنان بیسابقه و در عین حال بی‌بند و بار بوده است که خطر اتلاف کامل ذخائر طبیعی جهان را به که بسیاری از آنها اصولاً قابل تجدید نیستند در بر دارد. اینکار با چنان سرعتی انجام میگیرد که اگر بموقع از آن جلوگیری نشود این مآشین در بیست یا سی سال آینده و شاید حتی زودتر از آن، در میان فاجعه‌های غیرقابل پیش‌بینی طبیعی، اقتصادی، اجتماعی، نژادی، بکلی متوقف خواهد شد^۱.

”کلوب رم در نخستین گزارشهای خود هشدار میدهد که ذخائر جهانی نفت با آهنگ کنونی استخراج و مصرف این ماده در حدود سال ۲۰۰۰ پایان خواهند رسید، یعنی این ماده‌ای که امروزه تمام جامعه صنعتی و اقتصادی جهان بر آن متکی است بیش از سی سال دیگر در اختیار این جامعه نخواهد بود. در چنین شرائطی میباید ما از هم‌اکنون بطور جدی در پی دستیابی به منابع انرژی و پسی ریزی یک سازمان تازه صنعتی و یک روند نو توسعه باشیم و این کار را منتها تا پانزده سال دیگر یعنی تا سال ۱۹۸۵ بسامان برسانیم، که بعد از آن دیر و حتی خیلی دیر خواهد بود، زیرا برای عملی کردن تصمیماتی که در این زمینه اتخاذ میشود، با توجه به پیچیدگی فراوان سیستم‌های کار، از هشت تا پانزده سال و گاه نیز بیشتر از آن وقت لازم است. بنابراین باید از هم‌اکنون تصمیم قطعی گرفت، یعنی یا روند کنونی توسعه و ترقی جهان را، با جلوگیری از صنعتی شدن ممالک جهان سوم، تا زمانی که هنوز فرصت محدودی باقی است تغییر داد و یا تسلیم هرج و مرج‌ها و انقلابات و جنگهای غیرقابل کنترل شد^۲.”

”شعار اصلی Aurelio Piccei بنیانگذار ”کلوب رم“ این بود که تلاش کشورهای جهان سوم برای صنعتی شدن باعث بدبختی خود آنها و در عین حال مایه برهم زدن نظم کنونی جهان است، بنابراین جهان پیشرفته باید

۱ - از همان کتاب، ص ۸۷.

۲ - Philippe Braillard در کتاب *L'imposture du Club de Rome*، نشریه سازمان انتشارات دانشگاهی فرانسه، چاپ پاریس، ۱۹۸۲.

از کلیه راههای ممکن در پیشگیری از این خطر بکوشد. وی این نظر خود را بتفصیل در کتاب خویش بنام The Humanistic Revolution که در سال ۱۹۷۵ منتشر شد تشریح کرد. برنامه دو مرحله‌ای کلوب رم در سال ۱۹۷۶ در دانشگاه کمبریج به ابتکار آورلیویبیچی و لرد کارادون و دوالبی رهبر اخوان المسلمین شکل گرفت با این هدف که طرحی دقیق و حساب شده برای مقابله با توسعه دانش و تکنولوژی در کشورهای غیرصنعتی جهان تنظیم شود. متن این طرح در سال ۱۹۷۹ توسط انستیتیوی بین‌المللی بررسیهای مربوط به رشد زیر نظر "الکساندر کینگ" مشاور علمی اتحادیه پیمان اتلانتیک منتشر شد. در این طرح کلوب رم گناه تمام نابسامانیهای جهان امروز را به گردن گسترش علم و تکنولوژی در جهان سوم گذاشته بود. در سال ۱۹۷۷، یعنی دو سال پیش از انتشار این طرح، کنفرانسی بین‌المللی به سرپرستی "نهضت صلح و تفاهم مذاهب" در لیسن (پایتخت پرتغال) تشکیل شد که از طرحهای کلوب رم جانبداری میکرد. رهبران سه گانه این کنفرانس "سایرس ونس" وزیر امور خارجه آمریکا، رمزی کلارک، و یکی از سران کلوب رم بنام "لینووتس" بودند.

با همه این جنجالها، و علیرغم اتهامات پر سر و صدای رسانه‌های گروهی و مطبوعات بزرگ و کوچک جهان غرب در باره نقش مخرب شاه در افزایش بهای نفت و توطئه کشورهای نفتی برای نابودی اقتصاد غرب، خیلی زود ارقام منتشر شده از جانب خود شرکتهای نفتی و همچنین خزانه‌داری دولت آمریکا نشان داد که هم این شرکتهای بزرگوار و هم دولت‌های آنها نه تنها این "ضررت" افزایش قیمت را عینا به مردم کشورهای خود منتقل کرده و از جیب آنها مایه گذاشته‌اند، بلکه سردهای اضافی بسیار کلاسی نیز از همین راه بدست آورده‌اند.

و یکبار دیگر معلوم شد که چندملیتی‌های بزرگوار و حکومت‌های حامی آنها، مثل گریه‌های مرتضی علی خودمان، هیچوقت طوری بزمین نمی‌آیند. آسیبی ببینند:

"جهش ناگهانی بهای نفت در دهه گذشته، بیش از هر چیز بِنفع

شرکتهای بزرگ نفتی تمام شد. در فاصله سالهای ۱۹۶۹ و ۱۹۸۱. رقم فروش دوازده کمپانی نفتی درجه اول جهان از ۶۱ میلیارد دلار به ۵۶۰ میلیارد دلار رسید و درآمد خالص آنها در همین مدت از ۵ میلیارد دلار به ۲۶ میلیارد دلار افزایش یافت. در حال حاضر این دوازده شرکت همگی جزو بیست شرکتی هستند که در طبقه بندی جهانی شرکتهای بین المللی مقام اول را دارند، در صورتیکه تا سال ۱۹۶۹ فقط شش تای آنها در این طبقه بندی قرار داشتند. بدین ترتیب علیرغم ملی شدن صنایع نفت در برخی از کشورها، و افزایش چشمگیر بهای نفت خام، و کاهش دامنه فعالیت این شرکتها در امر پالایش، کارتل "هفت خواهر نفتی" و پنج شرکت بزرگ نفتی همکار آن توانسته است در همین مدت با آهنگی سریعتر از کلیه رشته های دیگر اقتصاد جهانی رقم فروش و رقم سود و قدرت مالی خود را بالا برد. بزرگترین شرکت نفتی جهان، EXXON در تمام دهه ۱۹۷۰ بابت فعالیت های خود در رشته های غیرنفتی تولید نیرو (ذغال سنگ، اورانیوم، ترمودینامیک) ضرر داد و فقط در سال ۱۹۸۰ سود سالانه ای معادل ۳ میلیون دلار ازین ممر بدست آورد، در صورتیکه در همین سال سود خالص شرکت بابت نفت ۶,۰۰۰ میلیون دلار بود^۱

"پس از افزایش بیسابقه قیمت نفت توسط شاه در سال ۱۹۷۳، علیرغم همه جنجالهایی که وسایل ارتباط جمعی غربی در باره نابودی اقتصاد غرب برآه انداختند، شرکت اکسون اعلام کرد که سود خالص آن در سه ماهه سوم ۱۹۷۳، ۸۰٪ بیش از سود آن در سه ماهه مشابه سال قبل بوده است، و شرکت گلف همین اضافه سود را در مورد خود ۹۱٪ اعلام کرد"^۲.

"گرچه های مرتضی علی" حتی در جنگ نفتکش های خلیج فارس نیز بجای زیان سود بردند:

"اگر بارگیری و حمل و نقل نفت در خلیج فارس علیرغم حملات هوایی به کشتیهای نفتکش و ناامنی رفت و آمد در خلیج کاهش نیافته، بدین علت است که این وضع راهگشای وضع تازه ای شده است که قبلا بدان

۱ - Le Monde, dossiers et documents, گزارش ویژه ذر باره نفت، آوریل ۱۹۸۵.

۲ - همانجا.

توجه نشده بود. این وضع تازه این است که با توجه به بیمه شدن کشتیها و شرکت مستقیم خود کشورهایمانند ایران و کویت در این بیمه گذاری، بسیاری از کشتیهای قدیمی و فرسوده که در نظر بود از گردش خارج شوند با قیمتانی دو برابر یا بیشتر قیمت واقعی خود بیمه میشوند و برای بازگیری عمدا در منطقه "ناامن" خلیج برآه مینافتنند، غالبا با این امید که یک موشک عراقی یا ایرانی کار آنها را بسازد^۱.

"تقریباً همه این شرکتها از هم اکنون، برای رویارویی با تحولات آینده جهانی در زمینه انرژی، در رشته های مختلف دیگر تولید انرژی منجمله گاز و ذغال سنگ سرمایه گذاری کرده اند. ولی ۹۰٪ این سرمایه گذارها همچنان به نفت و گاز اختصاص داده، زیرا طبق تمام بررسیها و آزمایشها، تنها این دو رشته است که منافع خیلی بیش از هر فعالیت اقتصادی دیگر عاید میکند. من باب نمونه، شرکت "کونوکو" متعلق به سازمان چندملیتی "دوپرن دونمور" از آغاز دهه گذشته تصمیم گرفت فعالیت خود را بطرز پنجاه پنجاه به دو رشته تولید انرژی از راه نفت و ذغال سنگ تقسیم کند. حساب سود شرکت در پایان دهه، نشان داد که در فاصله سالهای ۱۹۷۱ و ۱۹۸۰ منافع حاصله از بابت ذغال سنگ از ۳ سنت در هر واحد انرژی ذغال سنگ معادل یک بشکه نفت در سال ۱۹۷۱ به ۵۰ سنت در سال ۱۹۸۰ افزایش یافته، در صورتیکه منافع حاصله از بابت نفت در همین مدت برای هر بشکه از ۶۵ سنت در ۱۹۷۱ به ۵/۱۷ دلار در ۱۹۸۰ رسیده است"^۲.

بدین ترتیب گناه جنجال برانگیز محمد رضاشاه در بالا بردن بهای بین المللی نفت بالمال برای امپراتوری نفتی قابل بخشش بود، و شاید حتی شایسته جایزه ای نیز بود. در عوض آنچه مطلقاً قابل بخشش نبود زمزمه بسیار نامطلوبی بود که شاه بمناسبت نزدیکی پایان دور اول قرارداد ایران با کنسرسیوم بین المللی نفت، آغاز کرد: "در سال ۱۹۵۴ ما قراردادی را در مورد نفت امضاء کردیم که مسلماً ایدآل نبود، ولی در شرایط آنروز امضای قراردادی بهتر از آن برای ما امکان نداشت. اما ما دلایل کافی

۱ - همانجا.

۲ - Jean-Pierre Chevalier در "لوموند"، ۸ فوریه ۱۹۸۳.

داریم که قرارداد نفت خود را با کنسرسیوم که در ۱۹۷۸ پایان مییابد دیگر تجدید نکنیم، بدینمعنی که تا سال پایان قرارداد کنونی یعنی تا ۱۹۷۸ کمپانیهای عضو کنسرسیوم به کارشان ادامه دهند، ولی بعد از آن این کمپانیها فقط در صف طولیل مشتریان نفت ایران قرار گیرند، و کبار بهره برداری از نفت ایران را، از چاه تا پمپ بتزین، شرکت ملی نفت ایران مستقیماً بعهده بگیرد^۱.

این برداشت "انقلابی" شاه از روابط آینده ایران با شرکتهای نفتی، بدعت تازه ای بود که در تاریخ صد ساله نفت گذاشته میشد، و عملاً دعوت به یک دوئل مرگ و زندگی بود. پیامدهای همین مبارزه طلبی، که صرفاً با انگیزه کوشش سرسختانه در راه تأمین حداکثر منافع برای کشور ایران و تثبیت مقام جهانی این کشور در صحنه سیاسی و اقتصادی بین المللی صورت میگرفت، طوفان سال ۱۳۵۷ را برانگیخت و بدنبال آن بحران همه جانبه ای را در این منطقه از جهان بوجود آورد که هنوز دنیا بسا پیامدهای آن دست بگریبان است.

۱ - محمد رضاشاه پهلوی، در سخنرانی گشایش کنگره دهمین سال انقلاب شاه و مردم، تهران، ۳ بهمن ۱۳۵۱.

جای پای کینگ کنگ

گفتم: "ژنرال، امیدوارم این گفته مرا حمل بر گستاخی مکنید، ولی ما در سرکر ستاد خودمان در لندن این احساس را داریم که شما آن اندازه که از جانب روزولت و چرچیل نگران هستید از جانب هیتلر نگران نیستید".

دوگل مدتی خاموش به من نگریست. سپس با لحنی شمرده گفت: "اتفاقاً حق با شماست. علت این است که هم من و هم فرانسه تکلیف خودمان را با هیتلر میدانیم. ولی اگر بنا باشد با ساخت و پاخت هانسی که در جریان است پس از سقوط هیتلر نصف اروپا طعمه خنرس روسیه شود و نصف دیگرش طعمه عقاب آمریکا، تکلیف اروپا و فرانسه چه خواهد شد؟ انگیزه جنگیدن من بازگرفتن آزادی و حاکمیت فرانسه است، و در حال حاضر احساس میکنم که این هر دو از طرف متحدان ما بیشتر مورد تهدید قرار گرفته است تا از جانب دشمنانمان. پلیس همانطور که گفتید من از طرف دوستان عزیزمان بیشتر نگران هستم".

David Schoenbrun رئیس ستاد

مطبوعات ژنرال آیزنهاور: "گفتگوی من با

ژنرال شارل دوگل، رهبر فرانسه آزاد، در

آستانه پیاده شدن نیروهای متفقین در خاک

فرانسه، لندن، ۱۹۴۳". نقل از کتاب

America Inside-Out، چاپ نیویورک،

۱۹۸۴.

اگر "واقعیتهای اسرائیلی" فاجعه ۱۳۵۷ ایران ناشناخته‌ترین بخش "واقعیتهای برون مرزی" این فاجعه اند، واقعیتهای آمریکائی فاجعه بعکس آشکارترین این واقعیتهاستند، زیرا که بیش از هر گزارشگر دیگر، خود این برونمرزان آمریکائی در بلندترین سطوح ممکن بر این واقعیتهاست صحنه نهاده اند.

شاید هنوز هم کسانی از خود ایرانیان باشند که گمانکنند که کماکان سهم دوستان ینگه دنیائی را در این ماجرا انکار کنند. بگذاریم اینان بر پندار خویش باقی بمانند، زیرا که اگر میتوانستند جز این کنند تاکنون کرده بودند. ولی لااقل به "وقایع نگاران" دیگر نیز اجازه دهیم که آنها هم اگر شواهدی در جهت خلاف این پندار دارند، این شواهد را بر ما عرضه کنند.

آنچه در زیر خواهید خواند، نمونه‌هایی معدود از این شواهد بسیارند که صفحات محدود کتاب اجازه نقل بیش از آنها را نمیدهد، و اگر این نمونه‌های معین انتخاب شده‌اند، بخاطر این است که امضاء کنندگان آنها سه رئیس جمهوری، یک معاون ریاست جمهوری، دو وزیر امور خارجه، یک رئیس شورای ملی امنیت، یک وزیر مشاور، دو سفیر کبیر، یک مقام بلندپایه پیشین کاخ سفید، و چندین استاد دانشگاه و پژوهشگر سرشناس از خود آمریکا هستند:

"سیاست غلط ما در ایران که باعث سقوط شاه شد لکه تاریکی در تاریخ آمریکا است. بر اثر همین سیاست غلط بود که یک دیوانه متعصب توانست در ایران بر سر کار آید و با بی‌اعتنائی کامل به حقوق بشر هزاران نفر از مردم این کشور را بدست جوخه‌های اعدام بسپارد"

"این رئیس جمهوری آمریکا بود که فرش را از زیر پای شاه کشید... اظهارات ضد و نقیض او و شل کن سفت کن‌هایش خروج شاه را الزامی کرد، زیرا سیاست "نوسان پرشکوه" دولت آمریکا و تغییر جهت‌های

۱ - Ronald Reagan رئیس جمهوری آمریکا، در مناظره تلویزیونی با "والتر ماندیل" نامزد حزب دمکرات برای ریاست جمهوری، واشینگتن، نوامبر ۱۹۸۴.

منظم آن رابطه ایالات متحده را با متحدانش قطع کرد^۱.
”در مورد خاص ایران، عقیده دارم که ایالات متحده اشتباهات سنگین دیگری را نیز مرتکب شده است: در درجه اول با اتخاذ یک سیاست کاملاً متغیر و متزلزل، یعنی این سیاست که صبح ادعای پشتیبانی قاطع از رئیس این کشور را بکند و عصر او را با مشکلات تازه‌ای که خود برایش بوجود آورده است تنها بگذارد، و شب ژنرال هایزر را به کشورش بفرستد، با این مأموریت که ارتش ایران را فلج کند و صریحاً به فرماندهان ارشد آن بگوید که اگر پس از عزیمت شاه از ایران قصد تلاشی برای روی کار آوردن یک رژیم تازه هوادار غرب در این کشور داشته باشند نباید منتظر هیچ نظر موافقی از جانب آمریکا باشند^۲.”

”در جریان حوادث ایران، من غالباً بر سر این دوراهی قرار می‌گرفتم که آیا در بحرانی که شاه با آن روبرو بود از او بطور کامل حمایت کنم، یا طبق سیاست مزورانه‌ای که سالیون سفیر ما در تهران به من توصیه میکرد به پشتیبانی لفظی از او اکتفا ورزم^۳؟“

”هنگامیکه بحران ایران در دستگاه حکومتی آمریکا بصورت یک کشمکش قدرت میان کاخ سفید و وزارت امور خارجه در آمد، اختیار بدست کسانی افتاد که مصمم بودند یک انقلاب کامل و تمام عیار در این کشور صورت گیرد... مثلاً پاسخهای وزارت امور خارجه به درخواستهای سالیون سفیر ما در تهران، بیش از هر چیز بر این تکیه داشت که ما باید شاه را برای تشکیل یک دولت ائتلافی در فشار بگذاریم، و حتی به او فشار بیاوریم که در مورد آینده سلطنت یک فرماندم ترتیب دهد، و نیز بر این تأکید کرده بود که حتماً یک رهبر مخالف نخست وزیری را عهده دار شود. از نظر من همه این خواستها صدور جواز برای براه انداختن یک قیام سیاسی همه جانبه علیه شاه بود

۱ - George Bush معاون رئیس جمهوری آمریکا، در مصاحبه با Washington Post، ۲۶ ژانویه ۱۹۷۹.

۲ - Richard Nixon در مصاحبه با مجله فرانسوی *Politique internationale*، شماره بهار ۱۹۸۱.

۳ - Jimmy Carter در کتاب *Keeping Faith*، چاپ نیویورک، ۱۹۸۲، ص ۴۴۳.

که تحت حمایت آمریکا انجام میگرفت^۱.

"... بر مبنای همه این محاسبات غلط، حکومت کارتر مخصوصاً وزارت امور خارجه آمریکا تدریجاً ولی بطور منظم از کمک و همکاری سیاسی و اقتصادی و معنوی خود با حکومت شاه کاست و در عوض آشکارا تبلیغاتی را که بر ضد شاه میشد مسورد تشویق قرار داد"^۲.

"چه بخواهیم و چه نخواهیم، باید دانسته باشیم که شاه در مدت ۳۷ سال سلطنتش متحد خوب ما در منطقه خاورمیانه بود، و با این وصف، فشارهای روزافزون ما بود که او را از تاج و تختش برکنار کرد. جای تعجب نیست اگر رهبران دیگر این منطقه از اینکه روزی آمریکا با آنان نیز همین معامله را بکند نگران شوند و به سراغ متحد قابل اعتمادتری بروند"^۳.

"ما با سیاست غلط خود، یا بعبارت بهتر با فقدان هرگونه سیاستی براساس سر باز زدن از روبروشی با واقعیت ها، توانستیم نیروهای چپ را برای مخالفت با حکومت ایران متحد کنیم و نیروهای راست را نیز به سردرگمی و بی تکلیفی بکشانیم. این ما بودیم که باعث سقوط شاه شدیم و ایران را به گورستان تاریخ فرستادیم"^۴.

"وقتی که تلگرام محرمانه و فوری وزیر امور خارجه را دریافت داشتم که خواسته بود شاه را از پشتیبانی قاطعانه آمریکا مطمئن کنم، فهمیدم که وی بتصور اینکه شاه ممکن است با یک اقدام سریع فرمان یک کودتای نظامی بدهد، خواسته است مزورانه با این نقشه افکار شاه

۱ - Zbigniew Brzezinski رئیس شورای امنیت ملی آمریکا، در کتاب Power and Principles، چاپ نیویورک، ۱۹۸۳، ص ۳۵۶.

۲ - Jane Kirkpatrick، وزیر و نماینده پیشین آمریکا در سازمان ملل متحد، در کتاب Dictatorship and Double Standards; Rationalism and Reason in Politics، چاپ نیویورک، ۱۹۸۲، ص ۸.

۳ - Henry Kissinger، در مصاحبه با مجله Economist، لندن، ۱۰ فوریه ۱۹۷۹.

۴ - Alexander Haig وزیر امور خارجه پیشین آمریکا و فرمانده پیشین نیروهای بیمان آتلانتیک در اروپا، در مصاحبه با فرهاد منصوریان سخنگوی سازمان گاما، در لوس آنجلس.

را منحرف کرده و از یک اقدام حاد نظامی از جانب او ممانعت کرده باشد. در این تلگرام اضافه شده بود که این تصمیم را رئیس جمهوری شخصا اتخاذ نموده است و دیگر مایل نیست نظریات مرا در این باره بشنود.^۱

... در رابطه با همین طرز فکر بود که در اکتبر ۱۹۷۸ (مهر ۱۳۵۷) هم وزارت امور خارجه آمریکا و هم سالیوان سفير ایالات متحده در تهران، حتی با ارسال لوازم عادی مقابله با اغتشاشات خیابانی، از قبیل گاز اشک‌آور برای دولت ایران مخالفت کردند، با این استدلال که ارسال این وسائل احتمالاً از پیشرفت روند برقراری سازش در ایران مانع خواهد شد... بتدریج که بحران آشکارتر شد، برای من مشخص گردید که دست اندرکاران عمده وزارت امور خارجه آمریکا، بویژه رئیس بخش امور ایران در این وزارتخانه، اصولاً با انگیزه شخصی دشمنی با شاه خواهان برکناری او از قدرت بودند.^۲

”شاه بزودی دریافت که آمریکا نه تنها برنامه و طرح مشخصی در مورد ایران ندارد، بلکه اصولاً فاقد یک سیاست مشخص و حساب شده در این زمینه است. حقیقت این است که سیاست ما در ایران فقط از روی خیالیانی و تصورات ذهنی برخی از رهبران آمریکا تعیین میشد.“^۳

”در تهران روابط محرمانه سفير آمریکا با تندروترین مخالفان شاه آشکارتر و آشکارتر شد. دیپلماتهای متعددی، از سفير آمریکا گرفته تا دیگران، علناً این مخالفین را به آشتی ناپذیری بیشتر تشویق میکردند. لحن گزارشهایی که به واشینگتن فرستاده میشد پیوسته تندتر و انتقادی‌تر میشد، حتی در زمینه امنیت متقابل و همکاری نظامی که پیش از آن از طرف جهان غرب حیاتی تشخیص داده شده بود. گزارش مبسوطی که در ”اسناد لانه جاسوسی“ در تهران منتشر شده است این واقعیت را بطور

۱ - William Sullivan، نقل از کتاب ”سقوط شاهنشاهی ایران“، نوشته D. Shumer، چاپ لوس‌آنجلس، ۱۹۸۰، ص ۱۴۸.

۲ - Zbigniew Brzezinski در Power and Principles، چاپ نیویورک، ۱۹۸۲، ص ۳۵۵.

۳ - William Sullivan در کتاب Mission to Iran، چاپ نیویورک، ۱۹۸۱، ص ۳۳۶.

مشروح روشن میکند^۱.

”... حتی در بسیاری نواصیب و دسامبر ۱۹۷۸ که رژیم شاه به آستانه سقوط رسیده بود، معاون اداره حقوق بشر در وزارت امور خارجه آمریکا به تهران رفت تا از جانب وزیر امور خارجه از سفیر آمریکا بخواهد که شاه را از هرگونه اقدام حادی علیه مخالفانش باز دارد^۲.”

با تحول وقایع ایران، اینک برای بخش بزرگی از جهانیان مسلم شده بود که حکومت آمریکا نه تنها حکومتی سردرگم و بی هدف و بی‌عرضه است، بلکه در عین حال حکومتی ریاکار و مزور نیز هست، و این هر دو امر در سیاست ناشیانه و پر از اشتباهی که در مورد ایران پیروی شد به اثبات رسید. تمام این اشتباهات باعث شد که رئیس‌جمهوری آمریکا در همه مدت انقلاب ایران آدمی فلج شده باشد. پیروزی ملامتاً بهیچوجه الزامی نبوده، بشرط آنکه از همان سال ۱۹۷۸ از راههای ضروری در پیشگیری از آن اقدام میشد. ولی وقتی که رئیس‌جمهوری آمریکا هیچ سیاست روشنی در باره دفاع از منافع کشورش نداشته باشد همه چیز امکان‌پذیر است^۳.”

”در عصر جدید، کمتر کشور متوسطی را میتوان یافت که توانسته باشد بدون اتکاء مقدماتی به یک قدرت بزرگ راه نوسازی و پیشرفت خود را هموار کند. پیمان امنیتی که بعد از جنگ جهانی دوم میان آمریکا و ژاپن امضاء شد بهترین نمونه شمربخشی چنین پیوندی است. اگر ایالات متحده بهنگام بروز نخستین علائم تشنج‌ها و بحرانهای داخلی شدیدی که در ژاپن بعد از جنگ روی داد شروع به شانه خالی کردن از انجام تعهدات خود کرده بود، نتایج این امر میتوانست بهمان اندازه وخیم باشد که در ایران

۱ - اسناد لایه جاسوسی آمریکا، سند سری شماره ۲۳، از سفارت ایالات متحده در تهران به وزارت امور خارجه آمریکا در واشینگتن، برای بررسی و اقدام. موضوع: ارزیابی سالانه از سیات و منابع ایران، ۵ آوریل ۱۹۷۷. جلد هشتم اسناد، چاپ تهران، ۱۳۵۹، ص ۲۱۲ تا ۲۹۸. متن این پاراگراف از کتاب ”کالبدشکافی یک انقلاب“ نقل شده است.

۲ - از گزارش Disastrous Years در مجله Encounter، شماره نوامبر ۱۹۸۴.

۳ - Michael Ledeen و William Lewis در کتاب Debacle: The American Failure in Iran، چاپ نیویورک، ۱۹۸۰، ص ۲۳۱.

وخیم شد. در ایران ما دوست و رهبری را در آن هنگام که پیش از هر وقت دیگر به دوستی ما نیازمند بود، بحال خود رها کردیم^۱.

”اشتباه بنیادی دولت آمریکا عدم درک این واقعیت بود که حکومت شاه - علیرغم هرگونه داوری در باره سیاست داخلی او - براتب بهتر از تمام راه حل های دیگری بود که بجای آن پیشنهاد میشد. اگر شاه مانده بود، نه مسئله افغانستان پیش می آمد و نه مسئله گروگانگیری. وظیفه ما بجای تضعیف او این بود که وی را در انجام تحولات مترقیانه ای که در کشورش در جریان بود یاری دهیم“^۲.

”از دیدگاه شاه، خطای اساسی و جبران ناپذیر حکومت آمریکا در جریان حوادث ایران کوتاهی این حکومت در حفظ شاه یا حتی کوشش حکومت آمریکا برای سقوط او نبود، بلکه تردید و تزلزل دانسی و پایان ناپذیر این حکومت بود. در تمام مدتی که آشوب و بلوا ادامه داشت؛ یکروز رئیس جمهوری و مقامات مسئول بلندپایه آمریکا قول پشتیبانی قاطع و کامل به حکومت شاه میدادند، و فردای آنروز خودشان شایع میکردند که نمایندگان از جانب دولت آمریکا بطور محرمانه بمنظور تماس با مخالفان رژیم به تهران فرستاده شده اند. و روز بعد از آن، اعلامیه کاخ سفید تصریح میکرد که در صورت سقوط شاه ایالات متحده آماده برقراری رابطه با هر دولتی است که به خواست مردم جانشین آن شده باشد. یک حکومت آمریکای مورد و بی اراده، مسلماً نمیتوانست تصمیم بگیرد که آیا باید شاه را بیقید و شرط مورد تأیید قرار دهد، یا او را به نوعی سازش با مخالفانش وادارد، یا بکلی ساقط کند، و در غیر اینصورت وی را در اتخاذ سیاست خود آزاد بگذارد“^۳.

”روز ۱۸ ژانویه (۲۸ دی ۱۳۵۷) یک یادداشت طولانی و شخصی برای رئیس جمهوری فرستادم که شامل هفت صفحه ماشین شده بود. در این یادداشت به رئیس جمهوری متذکر شدم که ما در ایران با یک ضیافت ساز و آواز روبرو نیستیم، بلکه با وضعی مواجه هستیم که وخامت تدرجی

۱ - Richard Nixon در کتاب Leaders، چاپ پاریس، ۱۹۸۴، ص ۳۶۰.

۲ - Richard Nixon در مصاحبه با مجله فرانسوی 'Politique internationale'، شماره بهار ۱۹۸۱ و کتاب Leaders ص ۳۱۲.

۳ - همانجا.

آن در نهایت امر میتواند برای ایالات متحده نتایج بین المللی مصیبت باری بار آورد، و هشدار دادم که بر اثر این روش ما ارتش ایران روز بروز بیشتر سیاستزده و روحیه اش ضعیفتر میشود و از هم میپاشد، و گفتم که ایران احتمالاً بتدریج جهت گیری مشابهی را با جهت گیری لیبی پیدا میکند^۱ .

”به رئیس جمهوری گفتم: آقای پرزیدنت، بندهخانه اداره سیاست جهان همانند اداره یک کودکان نیست، و ما باید در نظر داشته باشیم که در صورت جلوگیری از ارتش ایران از دست زدن به یک اقدام قاطع، چه زیانهای جبرانناپذیری بار خواهیم آورد^۲ .“
ولی برای ”آقای پرزیدنت“ کماکان طبق ”قانون کودکان“ میبایست ”بزرگترها“ تصمیم بگیرند:

”در حالیکه من با نظر شاه موافق بودم که مسافرت او از ایران باید پس از تشکیل یک دولت ثابت و طبق برنامه و همراه با حفظ شئون او انجام گیرد، سالیون توصیه میکرد که با نظر شاه مخالفت کنیم و مصرأ از او بخواهیم بفوریت ایران را ترک گوید، و بموازات آن سعی کنیم با آیت الله خمینی دوستی و هم پیمانی برقرار کنیم^۳ .“

”با اطمینان میتوان گفت که در مورد مواجهه با انقلاب ایران، آمریکا دارای پنج سیاست کلی مختلف و غالباً متناقض بنا یکدیگر بود که در کاخ سفید و وزارت امور خارجه و پنتاگون و سیا و کنگره تعیین میشد، و هیچکدام از این سیاستها، جز در مورد متزلزل کردن وضع شاه، با یکدیگر نمیخواندند^۴ .“

”آمریکا خودش بطور مستقیم در سازمان دادن و آموزش افراد سازمان امنیت ایران شرکت داشت و در طول سالها، رویه های بلندپروازانه شاه را برای تبدیل کشورش به یکی از قدرت های درجه اول جهان تشویق کرد. ولی بمحض آنکه وضع در ایران رو به وخامت گذاشت، شاه را رها

۱ - Zbigniew Brzezinski در کتاب Power and Principles، ص ۲۸۰.

۲ - همانجا.

۳ - Jimmy Carter در کتاب Keeping-Faith، ص ۴۴۳.

۴ - Michel Poniatowski وزیر کشور پیشین فرانسه، در مصاحبه با تلویزیون فرانسه، ۶ نوامبر ۱۹۸۰.

کرد و بشتاب در صدد ایجاد یک سیستم "جانشین" برای رژیم سلطنتی برآمد".^۱

"ولادیمیر بوکوفسکی نویسنده نامدار روس که ۱۲ سال از عمرش را در زندانهای سیبری گذرانده است و اکنون در تبعید بسر میبرد، طی سخنرانی تندی علیه "لیبرالهایی که با زندگی میلیونها انسان بازی میکنند" اظهار داشت که مسئول مستقیم بسیاری از مصیبتها، امروز جهان از جمله انقلاب فلاکت بار آیت الله ها در ایران، جیمی کارتر است. وی گفت: "لیبرالها کارتر را قانع کردند که باید شاه از ایران برود، و اطمینان دادند که با رفتن او انقلابی هم رخ نخواهد داد. اما در عمل صدها هزار تن کشته شدند یا مجبور به ترک وطن شدند، فقط بخاطر آنکه موعظه های اخلاقی لیبرالها و داوریهای بیرحمانه و احمقانه آنان چنین اقتضا میکرد".^۲

"محاسبات غلط و خیالیافانه دولت آمریکا به خمینی اجازه داد تا با خیال راحت دست به فریبکاری بزند. همکاران وی گفتند - و وزارت امور خارجه آمریکا نیز باور کرد - که خمینی قصد دارد دو بازگشت به ایران دولتی از سیاستمداران میانه رو و غیرمذهبی تشکیل دهد و خود از دورادور بعنوان راهنمای سیاسی و معنوی انقلاب عمل کند. شاید این اطمینانها چندان هم ضروری نبود، زیرا وزارت امور خارجه - بی آنکه لزومی به تذکر آن باشد - جدا خواهان بقدرت رسیدن یاران آیت الله خمینی و نظارت عالیه وی بر یک "رژیم دموکراتیک بود" که میبایست منافع آمریکا را در منطقه حفظ کند".^۳

کسی که بیش از همه در این باره حق اظهار نظر داشت، خود محمد رضا شاه بود که قربانی اصلی این "محاسبات غلط و خیالیافانه" شده بود. سیاست وی در طول سالها این بود که برای توازن و طبع حساسی که کشورش از نظر همسایگی مستقیم با ابرقدرت شوروی داشت با ابرقدرت

۱ - جعفر نمیری، رئیس جمهوری پیشین سودان، در کتاب "نظری استراتژیک به تهدیدهای علیه امنیت ملی در خاورمیانه در سالهای دهه ۸۰"، نشریه "انستیتی مطالعات سیاسی و استراتژیک سودان"، چاپ خرطوم، اکتبر ۱۹۸۴.

۲ - نقل از هفته نامه کیهان، چاپ لندن، ۱۰ آبان ۱۳۶۳.

۳ - Michael Ledeen و William Lewis در کتاب Debaacle.

آمریکائی نزدیک باشد، و در این مورد حتی موفق شده بود یک پیمان تدافعی با آمریکا منعقد کند. ولی خود او در ماهها و هفته های آخر زندگی، با تلخی تمام به اشتباه خود اعتراف کرد:

”بزرگترین اشتباه توجه به توصیه های آمریکا بود که براساس آنها همه تروریست های آدمکش را آزار کردم و گذاشتم تا دسته های جنایتکار را برای آدمکشیهای تازه رهبری کنند. در آن موقع آمریکا مرتبا بمن فشار می آورد که به مخالفان آزادی عمل بیشتر و بیشتری بدهم، و چون خود من نیز تصمیم داشتم بهر قیمت باشد از خونریزی جلوگیری کنم اشکالی در پذیرفتن این نظر ندیدم. اما حالا میبینم که این سیاست غلط بوده است. امروز کم نیستند کسانی که معتقدند اگر در آن زمان نظم و قانون را بهر قیمت برقرار کرده بودیم، تلفات و خساراتی که به مردم ایران وارد شده است و میشود، صدها بار کمتر میشد“.

”فکر میکنم که احتراز از همه اینها امکان پذیر بود، اگر سیاست هماهنگی میان شیوه ها و خط مشی های مشوش و متناقض کشورهای دوست و متحد من وجود میداشت. در طول ماهها، فکر میکردم که چنین طرحی وجود دارد. بهمین جهت بارها و بارها در باره مقاصد واقعی غرب و سیاستهای آن در مورد ایران از خودم پرسش کرده بودم، ولی نتوانسته بودم پاسخ قانع کننده ای برای آن بیابم. با این همه، و علیرغم تمام بدیهیات، باز هم باور کردن این واقعیت برآیم دشوار بود که فاجعه ایران با همه عظمت خود نتیجه ساده سیاست کوتاه بینانه آمریکا یا اصولا فقدان هرگونه سیاستی از جانب این کشور بجز خرده حسابهای حل نشده میان اعضای موثر حکومت آمریکا باشد. متأسفانه ارزیابی منطقی و قایمی که قبل و بعد از گروگانگیری روی داد نتیجه ای جز این بدست نمیدهد“.

ظاهرا این داستانی بود که حتی با مرگ محمد رضا شاه هم پایان خود نرسید. گواهی آنرا میتوان از زبان فرزندش رضا شاه دوم شنید:

”شگفت آور بود که در مورد انتشار بیانیه اعلام سلطنت من، آنقدر موانع

۱ - محمد رضا شاه پهلوی، در مصاحبه با Washington Post، قاهره، ۲۲ ژوئن ۱۹۸۰.

۲ - از کتاب The Shah's Story: an Autobiography، چاپ لندن، ۱۹۸۰، ص ۲۲۱.

گونگون در راه پخش این خبر، پیام من بوجود آمد که از خود میپرسم آیا اراده خاصی در مورد این اشکاترashi ها در کار نبود؟ آیا واقعا تصادفی بود که بطور ناگهانی آتن ها دچار نقص فنی شدند، ماهواره ها بیست و خبیر را نادیده گرفتند، و با ادعای "اعتصاب هواپیماها" انتقال نوارها و عکسهای مربوط بدین موضوع ممکن نشد؟^۱

دردناکترین ضربتها، ضربتی است که از پشت سر، آنهم نه از جانب دشمن بلکه از جانب دوست وارد آید. هنگامی که گروه توطئه گران در راهرو سنای رم با شمشیرهای آخته بر سزار هجوم بردند، وی تنها در آندم که پروتوس فرزند خوانده خود را در جمع آنان یافت، دست از دفاع خویش برداشت و شغل بر سر کشید، زیرا ضربت روحی که خورده بود از ضربات شمشیر دشمن کشنده تر بود.

برای ایران عصر فاجعه نیز ضربت خوردن از کارتسل نفتی، از انگلستان، از شوروی، از فلسطینیان و از کشورهای عربی پشتیبان آنها، امری غیرمنتظره نبود. اما ضربت خوردن از دوست و متحدی بنام آمریکا، بهمان اندازه دردناک بود که نامنتظره بود. سفیر این کشور در ایران، احساس شاه را در این مورد در کتاب "مأموریت در ایران" خود چنین منعکس کرده است: "شاه سلسله تحریکات و خرابکاریهایی را که همزمان با یکدیگر و همه جا بطور بیمقدمه در نقاط مختلف مملکت روی داده بود برشمرد و بعد بمن گفت: برای من تردیدی نیست که چنین تقارنی زاده یک طرح دقیق و حساب شده است که در خارج طراحی شده است. البته تا آنجا که این امر با کشورهای چوون انگلستان مربوط میشود، تعجبی نمیکنم. ولی آنچه برایم جنبه مهمنا دارد روش سازمان "سیا" است. تمیضمم چرا این سازمان علیه من با این شدت به فعالیت برخاسته است؟ چه چیز باعث شده است که آمریکا در مورد ایران چنین سیاست پنهانی در پیش بگیرد؟"^۲

۱ - نقل از کتاب Reza Pahlavi، نوشته Alain Rodier با همکاری Christian Malar، چاپ پاریس، ۱۹۸۶، ص ۱۱۳.

۲ - William Sullivan در کتاب Mission to Iran، چاپ نیویورک، ۱۹۸۱، ص ۱۵۶.

بسیارند کسانی که میکوشند این نقش فاجعه انگیز سیاست آمریکا در ایران را، با این تذکر که در این مورد سوء نیتی در کار نبوده است توجیه کنند و از سنگینی گناه بکاهند. ولی این منطق اگر برای طرف خطاکار قابل قبول باشد، برای آنطرف که قربانی خطا شده است بهمین آسانی قابل قبول نیست. یکبار دیگر سخن معروف "مانوتسه تونگ" را بیاد آوریم که: "ممکن است سر کنی را به اشتباه بریده باشی، اما یقین بدان که دیگر این سر به تنش باز نخواهد گشت".

وقتیکه نتیجه ملنوس و مسلم اعمال سیاستی از جانب یک ابرقدرت، سقوط فاجعه آمیز کشوری دیگر به آنهم کشوری دوست و نه دشمن - در ژرفای تباهی باشد، برای این کشور چه تفاوت میکشد که این سیاست از بدخواهی یا از ناشیگری مایه گرفته باشد؟ دیر زمانی است که گفته اند: "جاده جهنم نیز با حسن نیت فرش شده است".

در ارزیابی فاجعه ای چنین سرنوشت ساز، اشتباه یک ابرقدرت تفاوت زیادی با ویرانگری عمدی او ندارد. شاید روشنفکران بی مسئولیتی که در ایران صلاهی "مدینه فاضله" سر دادند ولی راه "ولایت فقیه" را گشودند، بتوانند بدین متعذر شوند که امکاناتشان در ویرانگری بهمین مرز فتنه انگیزی محدود میشده است، ولی آن "روشنفکر" مسئولی که در مسند رئیس جمهوری یک کشور ابرقدرت نشسته است، یعنی هم انجیل را دارد و هم چماق را، حق ندارد چماق خود را پشتوانه انجیل قرار دهد، مگر وقتیکه مطمئن باشد در پایان کار خود کشوری را به بنای صلیب نخواهد برد.

علیرغم هر کلاه شرعی که برای چنین توجیهی بکار گرفته شود، واقعیت انکارناپذیر این است که مسئول مستقیم و بنیادی فاجعه سال ۱۳۵۷ ایران سیاست غلط و کوتاه بینانه "جیمی کارتر" و بلندپایگان حکومت او بود. اگر این عامل ویرانگر بنا بمیدان نگذاشته بود، نه زمینه سازیهای چندین ساله کارتیل نفت، نه توطئه گریهای پشت پرده سیاست انگلستان، نه استیلا طلبی دیرپای شوروی، نه نقش احتمالی ناگفته اسرائیل، نه عربده جوئیهای سرهنگ قذافی و فتنه انگیزیهای یاسر عرفات و بازی دوبهلوی حافظ الاسد، نه فرصت طلبی ها و سودجویی های اعضای نامتجانس "رنگین کمان داخلی انقلاب"، هیچیک به تنهایی و حتی بطور

دسته جمعی توانائی چنین فاجعه انگیزی و فاجعه پروری را نداشتند. در شرایط نیرومندی ایران آنروز، چنین تلاش ویرانگری فقط در صورتی بخت موفقیت داشت که وزنه "کینگ کنگ" در کفه گذاشته شود، و درست هم وقتی چنین شد که کینگ کنگ پا بمیدان گذاشت.

ولی نقش کینگ کنگ اگر میتواند نقشی ویرانگر باشد، نمیتواند نقشی سازنده باشد. سیاست حقوق بشر جیمی کارتر نیز، بدانصورت ناشیانه و خیالبافانه ای که عرضه شد نمیتوانست در هیچ صورت به نتیجه ای مثبت بینجامد. بهمین جهت بود که این سیاست از همان آغاز در "جهان اول" یعنی در دنیائی که کشور خود آقای کارتر بدان تعلق داشت با ناباوری روبرو شد، در جهان دوم یعنی در اردوگاه کمونیست بدان پاسخ صریح niet داده شد، و کشورهای بزرگ و کوچک جهان سوم نیز، باستثنای ایران، در درجات مختلفی از نزاکت یا بی نزاکتی آنرا از سر باز کردند، زیرا برای هیچکدام از جهان سومی ها این "حقوق بشر" آن اولویتی را نداشت که برای آقای کارتر و برای روشنفکران اتوکشیده و خیالپرداز او داشت. این جوامع بسیار بیشتر از احتیاج به آزادی بیان و آزادی قلم و آزادی انتخابات، احتیاج به برخورداری از ضوابط دیگر حقوق بشر در قلمرو فقر و جهل و گرسنگی و نیماری و بیسوادی داشتند. نیازهایی را داشتند که غرب اصولاً با آنها آشنا نیست، زیرا که از یکسو خودش از بابت هیچیک از آنها مسئله ای ندارد، و از سوی دیگر کارگردانانش مبارزه با آنها را در دنیای درجه دوم ها با منافع اقتصادی و با امتیازات جهان اولی خود سازگار نمیابند.

به پیام "پیامبرانه" و جهانی آقای جیمی کارتر، عملاً تنها از جانب ایران ترتیب اثر داده شد، زیرا که در این کشور حتی پیش از روی کار آمدن آقای کارتر رژیم وقت با توجه به پیشرفتهای اقتصادی و اجتماعی جامعه ایرانی و برای خنثی کردن تبلیغات بین المللی گسترده و هماهنگی که شاه از همان آغاز دست کارتل نفتی را در پشت آن میدید، خود تصمیم به اتخاذ فضای سیاسی بازتر گرفته و آنرا اعلام نیز کرده بود. بدین موضوع در کتاب "پاسخ به تاریخ" تأکید نهاده شده است. منتها شاه مانند هر زمامدار دیگری از جهان سوم، و مانند هر غیبرزمامداری که در سیر تحولات اجتماعی مطالعه ای ولو سطحی داشته باشد، میدانست که این

"فضای باز سیاسی" را نمیتوان بصورتی "ضررتی" وارد زندگی یک ملت کرد. آنچه با سنتها، آداب و رسوم و شیوه های زندگی یک جامعه و با تفکر و روحیات مردم آن سر و کار دارد، همانطور که بطور تدریجی جا افتاده و قوام یافته است، بطور تدریجی نیز میتواند تغییر کند. تلاش ناشیانه برای شتاب بخشیدن مصنوعی بدین روند به پیروزی این تلاش میانجامد، به هرج و مرجی غیرقابل کنترل میانجامد.

این حقیقت پیش از این بارها آزموده شده است، و بعد از این نیز آزموده خواهد شد. ولی اشکال در این بود که این روند کار، هر قدر هم که منطقی و طبعی بود، با خواستها و نیازهای انتخاباتی آقای جیمی کارتر و گروه همکارانش نمیساخت. وی که موفقیت انتخاباتی خود را بر بهره گیری از "عقده گناه" جامعه آمریکائی در پیامد ویشنام و واترگیت و سر وعده های موکد در استقرار نظم نویسی براساس عدل مسیحی و تعمیم جهانی حقوق بشر استوار ساخته بود خود را ناگزیر میدید که تا پیش از انتخابات میان دوره ای سال ۱۹۷۸ و بخصوص تا انتخابات عمومی سال ۱۹۸۰ کارنامه رضایت بخشی در مورد اجرای این مواعید به مردم آمریکا عرضه دارد، و چون در تمام تلاشهای دیگر تیرش به سنگ خورده بود همه توجه خویش را بر تنها کشوری متمرکز ساخت که در این باره به وی پاسخ مثبت داده بود. خواست او این بود که ترازنامه مثبت کارش را در این کشور نهایتاً تا اکتبر ۱۹۷۸ ارائه داده باشد، و از همینجا بود که در دسرها شروع شد. اندکی بعد ریچارد نیکسن، رئیس جمهوری ماقبل او، در ارزیابی این دسرها در کتابش نوشت: "نه تنها توقع برقراری دموکراسی نوع آمریکائی در جوامعی که اصولاً آماده چنین دموکراسی نیستند توقعی غیرمنطقی است، بلکه حتی در مورد آن جوامعی هم که کم و بیش این آمادگی را از خود نشان میدهند، برای اینکار ضرب الاجل ۴۸ ساعته نمیتوان تعیین کرد."

و متأسفانه آقای جیمی کارتر و روشنفکرانش نه تنها این ضرب الاجل ۴۸ ساعته را تعیین کردند، بلکه تمام وزنه سیاست آمریکا را باضافه برهان قاطع "چماق" در همین راه در کفه گذاشتند، بدین ترتیب که از یکطرف بطور پیگیر برای بازگذاشتن دست مخالفان در داخل و خارج از کشور به شاه فشار آوردند، و از جانب دیگر بطور پیگیر دست نیروهای

انتظامی ایران را در برابر فتنه انگیزیه‌های مخالفان بستند.

از داستانهای ظریف ادب پارسی است که بامداد یکی از روزهای زمستان مردی به گرمابه میرفت. در راه سگان بدو حمله بردند. خواست تا سنگی از زمین برگیرد و بر آنان زند، اما زمین یخ بسته بود و سنگ از آن جدا نمیشد. بانگ برداشت که: "چه ناکس مردم مانند که سنگ را بسته و سگ را گشوده اند!"

آقای کارتر و دستگاه سیاسی و اطلاعاتی او، با آنکه احتمالاً این داستان پرمعنی را نخوانده بودند، در سیاست "ایرانی" خود درست بهمین راه رفتند. سگ را گشادند و سنگ را بستند، زیرا ظاهراً کشف کرده بودند که این از بهترین شیوه‌های دفاع از حقوق بشر است.

طبعاً برای بسیاری، خواه ناخواه این پرسش پیش می‌آید که چرا شاه در چنین شرایطی با این سیاست مماشات کرد و هنگامیکه هنوز دیر نشده بود واکنشی نشان نداد؟ مسلماً این اشتباهی از جانب شاه بود، و اشتباهی بزرگ و سرنوشت‌ساز، که خودش نیز بعدها آنرا صادقانه پذیرفت.

با اینهمه واقعیتی اساسی را که در این جریان نقش قاطع داشت نادیده نمی‌باید گرفت، و این واقعیت وضع ژئوپلیتیک ایران بود. مقابله موثر با سیاستی که حکومت جیمی کارتر در این مورد در پیش گرفته بود، با توجه باینکه کارگردانان این سیاست عموماً دشمنان اعلام شده یا پنهانی شاه بودند، مستلزم اضطکاکمی اجتناب‌ناپذیر با دستگاه حکومتی آمریکا بود. و این مسئله‌ای است که حتی رئیس شورای ملی امنیت آمریکا که یکی از سه چهار مقام بلندپایه درجه اول این کشور بود بارها بر آن تأکید نهاده است. چنین آزمایشی در شرایط امروزی جهان از جانب هیچ کشور کوچک و حتی متوسط بخت موفقیت ندارد، مگر آنکه این کشور برای حفظ توازن از وزنه سیاسی یک ابرقدرت در برابر قدرت دیگر کمک گیرند. این مانور را پیش از آن دولتهای متعدد دیگری با کامیابی انجام داده بودند که دو نمونه از تازه‌ترین آنها جهت‌گیری سیاسی مصر عبدالناصر پس از پاسخ منفی آمریکا به طرح ساختمان سد اسوان، و جهت‌گیری سوریه حافظ الاسد پس از شکستهای جولان و دره بقاع بود. این هر دو برای مقابله با ابرقدرت آمریکائی رو به ابرقدرت شوروی آوردند و هر دو نیز بیش و کم نتیجه رضایت‌بخش گرفتند.

ولی این مانوروی که برای مصر و سوریه قابل آزمون بود، برای ایران شاه بهمین آسانی آزمودنی نبود، زیرا که مصر و سوریه هیچکدام همسایه مستقیم و دیوار بدیوار ابرقدرت شمالی نبودند، در صورتیکه ایران با آن ابرقدرت ۲۰۰۰ کیلومتر مرز مشترک داشت، با اضافه قراردادی معتبر که اختیار و اجازه قانونی مداخله نظامی در کشور ایران را بدان میداد، و این خطرجویی خطرجویی چنان بزرگی بود که هیچ زمامداری به آسانی نمیتوانست مسئولیتش را بپذیرد. سرنوشت همسایگان متعدد دیگر این ابرقدرت از لهستان و مجارستان و بلغارستان و مغولستان گرفته تا تازه ترین نمونه آن در افغانستان، گویاتر از آن بود که رهبر ایران احتمال افزایش یک "ایرانستان" را بدین جمع نادیده بگیرد.

مشکل دیگر این بود که حکومت کارتر تا روز آخر خط مشی صریح و مشخصی در مورد بحران ایران از خود نشان نداد تا ایران نیز ناگزیر گردد که راه مشخص خود را برگزیند. سیاست کارتر و گروه دست اندرکاران او تا به آخر آن سیاست متزلزل و متغیری باقی ماند که به گفته نیکسون "صبح به شاه اطمینان میداد که در هر حال پشتیبان او است، عصر خودش رایج میکرد که دولت آمریکا با مخالفان شاه بد مذاکره پرداخته است، و شب ژنرال هایزر را برای فلج کردن ارتش شاه به تهران میفرستاد". سیاست کارتر فقط آنوقت قطعی شد که دیگران در گوادلوپ برایش تصمیم نهائی گرفتند، زیرا که بگفته یک پژوهشگر اروپائی سرشناس "خود کارتر از اول تا به آخر فقط رئیس جمهوری ضعف و تردید بود".

نتیجه سیاستی چنین غیرواقع بینانه، ناشیانه، کوتاه بینانه، حسابگرانه و پر از ضعف و تردید و تغییر جهت نه تنها برای ایران فاجعه ای را در برترین ابعاد ممکن ببار آورد، بلکه خود آمریکا و صلح و ثبات جهانی را نیز در پیامدهای بحران زای آن - که همچنان ادامه دارد - به بحرانیهای پیگیر گشاید. در پیش بینی این وضع، محمد رضا شاه گفته بود: "مطمئن باشید که اگر وضع ایران دگرگونی اساسی پیدا کند، پیامدهای آن به مرزهای ایران محدود نخواهد ماند، بلکه در وضع تمام خاورمیانه و در دنبال آن در معادلات سیاسی سراسر

جهان اثر خواهد گذاشت^۱.

تحولات سالهای بعد از فاجعه در خاورمیانه، و پیامدهای این تحولات در بقیه جهان، درستی این پیش بینی را نشان داد. اگر فاجعه ایران روی نداده بود، نه جنگ مرگبار ایران و عراق آغاز میشد، نه حزب الله در لبنان دست به کشتار ۲۸۰ تنگدار آمریکائی و ۱۸۰ سرباز فرانسوی میزد، نه تروریسم اسلامی در جهان اوج میگرفت، نه اسرائیل به لبنان حمله میکرد، نه پای شوروی به سوریه و به خلیج فارس گشوده میشد، نه محیط سیاسی جهان عرب بدین حد از پراکندگی و تشنج میرسید، نه واپسگرایان در جهان اسلامی چنین نیرو میگرفتند، نه شوروی به افغانستان حمله میکرد و نه خود آقای کارتر بر اثر گروگانگیری در ایران در انتخابات ریاست جمهوری شکست میخورد و جای خود را به ریگان و سیاست اقتصادی او میداد که اگر هم برای آمریکا شمریخش باشد، برای جهان سوم فاجعه انگیز است.

چندی پیش یاسر عرفات، رهبری که روزگاری نقشی کارساز در پیشبرد فاجعه ایران ایفا کرده بود به تلخی گفت: "جنگ عراق و ایران بتمام معنی فاجعه ای برای ملت فلسطین بود. اگر این جنگ شوم پیش نمی آمد، نه اسرائیل به لبنان حمله میکرد، نه فلسطینی ها در طرابلس قتل عام میشدند، نه جبهه مبارزه برای آزادی فلسطین دچار تفرقه میشد، نه جهان عرب بدینطور رویاروی هم قرار میگرفت. این جنگ لعنت شده فقط منافع صهیونیست ها را تأمین کرده است."

ولی این رهبر سرخورده بدین واقعیت دیگر اشاره ای نکرد که اگر او و آقای جیمی کارتر از دو قطب مخالف فاجعه آفرینی واطدی را در ایران سال ۱۳۵۷ سامان نداده بودند، اساساً این جنگ ایران و عراق پیش نیامده بود تا چنین پیامدهائی داشته باشد.

ضرب المثل دیرینه پارسی است که: یک دیوانه میتواند سنگی را در چاه بیندازد که هزار عاقل توانائی بیرون آوردنش را نداشته باشند.

۱ - KR. Karanjia در کتاب The Mind of a Monarch، چاپ لندن، ۱۹۷۷.

کشیشی در کاخ سفید

در سال ۱۹۶۲ با یک کشیش عالیقدر فرقه باتیست که برایش احترام فراوان داشتم، در باره قصد خودم برای شرکت در انتخابات سنای ایالت جورجیا مشورت کردم. بمن گفت: "پسر جان، من اصلاً کار سیاست را به صلاح نمیدانم، زیرا تو این کاره نیستی، هم دیگران را بدرده‌سر خواهی انداخت و هم خودت بدنام خواهی شد. اگر واقعاً قصد خدمت داشته باشی، یک کار تمیز بکن، مثلاً کار خیریه یا امور اجتماعی. و اگر هم اینها را نمیخواهی، چرا کشیش نمیشوی؟"

Jimmy Carter ، در مصاحبه با مجله

"تایم"، ۱۰ مه ۱۹۷۶

در سال ۱۹۷۶، ملت آمریکا که اکثریت افسراد آن از بابت دو آزمایش ناگوار ویتنام و واژگیت شدیداً احساس گناه میکردند، آقائی را به نام جیمی کارتر به ریاست جمهوری خود برگزیدند که در تمام نطقهای انتخاباتی خود برایشان مرعظه مذهبی کرده و از ضرورت بازگشت به مکتب مسیح سخن گفته بود. این عالیجناب خودش یک کشیش آماتور فرقه باتیست بود که از راه کشت و فروش بادام زمینی اعاشه میکرد. در اولین نطق انتخاباتی خویش در کلیسائی در شهر ایندیاناپولیس در ماه مه ۱۹۷۶ اظهار داشت: "پیش از اینکه فعالیت انتخاباتی خودم را شروع کنم، به ناصره رفتم و بحرالमित را زیارت کردم. به بیت تیل رفتم و در محلی که حضرت یعقوب با ملک مقرب کشتی گرفته بود دعا خواندم. به اورشلیم رفتم که در آنجا عیسی مسیح تمثیلات خود را در مذمت غرور و ستمگری بیان داشته بود، و حالا همه اینها را برای شما بارمغان آورده‌ام". ناگفته نماند که دردهای عالیجناب نیز از همین نخستین مرعظه

انتخاباتی او آغاز شد، زیرا در این سخنرانی زائر بیت المقدس ناگزیر به اعتراف حقیقتی شد که چندان با تعلیمات عیسی مسیح سازگاری نداشت. یک خبرنگار فضول از او پرسید: "آیا راست است که شما در کمیسیون دانشگاهی ایالت جرجیا که بمنظور جانبداری از سیاست تبعیض نژادی علیه سیاه پوستان این ایالت تشکیل شده بود عضویت داشته اید؟" و عالیجناب با ناراحتی جواب داد: "متأسفانه این موضوع واقعیت دارد، و من در این کمیسیون که از سال ۱۹۵۰ تا سال ۱۹۷۰ فعالیت داشت عضو بودم. شاید برای کشورمان بهتر بود که من در چنین کمیسیونی شرکت نکرده باشم، ولی واقع این است که عضو آن بودم، و تا به آخر هم عضو آن ماندم."

بهر حال، بعد از این سخنرانی، عالیجناب جیمی کارتر به عنوان "مرد خدا" و "پیام آور مسیح" پا به صحنه انتخابات ریاست جمهوری آمریکا گذاشت، هر چند که به گفته خودش مدتها پیش از آن یک مرد خدای دیگر (که گفته او در بالا نقل شد) او را از چنین کاری برحذر داشته بود. با اینهمه آنچه بعدها گذشت نشان داد که اگر "عالیجناب" در همان موقع نصیحت این کشیش خدا بیامرزش را بکار بسته بود، چه اندازه بنفع خودش و بنفع مملکت خودش، و احتمالاً بنفع همه دنیا کار کرده بود، و بهر حال چطور توانسته بود بزرگترین فاجعه تاریخ ایران را بوجود نیآورده باشد.

در روزهای بعد از این نخستین نطق انتخاباتی، "عالیجناب نورسیده" اطلاعات دست اولی در باره خودش در اختیار مؤمنین قرار داد: "من یک مرد خدا هستم. در سال ۱۹۶۷ عیسی مسیح را ملاقات کردم، و او بود که مسیر زندگانی مرا عوض کرد. از آن موقع تاکنون در جریان تمام فعالیتهای روزانه خودم هر روز دست کم بیست و پنج بار به گوشه خلوتی میروم، با عیسی مسیح دیدار میکنم و دعا میخوانم."

چند هفته بعد از این مصاحبه، خبرنگار مجله معروف "پلسی بوی" (که البته برای مصاحبه با مرد خدا صلاحیت خاصی داشت) در همین باره از او پرسید: "راست است که شما روزی ۲۵ بار با عیسی مسیح ملاقات میکنید؟" و عالیجناب جواب داد: "کس دیگری هم که اسمش بیادم نیست همین سؤال را از من کرد. راستش این است که هیچوقت تعداد دقیق این

دیدارها را نشه ده ام، اما مخصوصاً در روزهای پرجنبال، باید در همین حدود با

ولی بوجود همه این ملاقاتها - که احتمالاً وقت حضرت مسیح را با توجه به سایر گرفتاریهایش خیلی میگرفت - عالیجناب گاهی هم آنطور که باید در خط مسیح نمیرفت. مثلاً دو سال بعد، در دوران ریاست جمهوری خودش در مصاحبه ای با مجله "تایم" گفت: "روت (خواهر کارتس) از من پرسید که آیا حاضریم دار و ندارم را در راه عیسی مسیح نثار کنم؟ گفتم: بلی! پرسید که آیا حاضریم از هر چه داریم و خواهم داشت بخاطر او بگذریم؟ با قاطعیت گفتم: بلی! دوباره پرسید که آیا حاضریم سیاست را نیز در راه عیسی مسیح کنار بگذاریم؟ مدت زیادی فکر کردم، بعد گفتم: نه، گمان نمیکنم حاضر باشم!"^۱

بجز مورد سیاست، موارد دیگری نیز در زندگی این عالیجناب وجود داشت که وی به اعتراف خودش درست به راه عیسی مسیح نرفته بود. یکی از این موارد را خود او در مصاحبه معروفش با مجله "پلی بوی" (که قبلاً بدان اشاره شد)، درست در گرماگرم روزهای انتخابات ریاست جمهوری، چنین نقل کرد: "البته من خیلی سعی میکنم که عالماً و عامداً مرتکب گناه نشوم، ولی میدانم که این کار را خواهم کرد؛ زیرا مسیح از ما توقعاتی کرده است که رعایتشان تقریباً غیرممکن است. مثلاً گفته است که هرکس به زنی با نظر ناپاک نگاه کند یا او زنا کرده است، و راستش را بخواهید من به خیلی زنها با نظر ناپاک نگاه کرده ام، بدتر از آن اینکه در عالم خیال با آنها زنا هم کرده ام. خدا خودش میداند که این کار را کرده ام، و میداند که باز هم خواهم کرد."^۲

با این وصف، وی اطمینان داد که بعضی گناههای بدتر از این را مرتکب نشده است. مثلاً در مصاحبه ای که متن آن در نشریه رسمی سفارت آمریکا در پاریس زیر عنوان "اسناد آمریکا" بچاپ رسیده و مربوط به برگزاری کنگره بین المللی همجنس بازان در سن فرانسیسکو

۱ - نقل از مجله Playboy، نوامبر ۱۹۷۶.

۲ - همانجا.

۳ - نقل از مجله Time، ۲۴ مه ۱۹۷۶.

میشود، چنین گفت: " هر وقت صحبت از همجنس‌بازی میشود من دست و پایم را گم میکنم، زیرا خودم هیچ تجربه‌ی همجنس‌بازی ندارم و نمیدانم چگونه باید اظهار نظر کنم. البته خیال میکنم این موضوع به سابقه کشیشی من مربوط میشود".^۱

براساس این زیربنای محکم مذهبی و اخلاقی، رئیس جمهوری آینده آمریکا قولهای موکد و اطمینان‌بخشی به رأی‌دهندگان خود داد:

" مطمئن باشید که در همه دوران ریاست جمهوری خودم، نه دروغ خواهم گفت و نه دورویی خواهم کرد".^۲

" خیال نمیکنم هیچوقت روش جانسن یا نیکسون یعنی دروغگوئی و تقلب و قلب و قلب حقایق توسط من تکرار شود. اصلاً صفات اخلاقی من به من چنین اجازه‌ای را نمیدهد".^۳

" می‌خواهم وقتی که مقام ریاست جمهوری را ترک میکنم، همه بتوانند در باره من بگویند: مردی بود که همیشه راست میگفت".^۴

" اگر به ریاست جمهوری برگزیده شوم، هر کار که بکنم کار خوبی خواهد بود، زیرا در هر مورد درست به همان راهی خواهم رفت که خدا می‌خواهد".^۵

– " می‌خواهم آشکارا بدانید که من رئیس جمهوری بسیار خوبی خواهم بود، زیرا به فضایل خودم ایمان کامل دارم، بخصوص توانائی خاصی در رهبری ملت آمریکا نشان خواهم داد".^۶

– " البته خیال نمیکنم خداوند در کار ریاست جمهوری من دخالتی بکند، اما میدانم که مسئولیتهائی را که بعهده خواهم گرفت صرفاً در چهارچوب رابطه شخصی و نامحدود خودم با خداوند انجام خواهم داد".^۷

۱- نقل از بولتن U.S.A. Documents، نشریه سفارت آمریکا در پاریس، شماره ۲۴۷۲.

۲- نقل از Time، ۳۰ اوت ۱۹۷۶.

۳- نقل از Playboy، نوامبر ۱۹۷۶.

۴- از مجله Time، ۳ ژانویه ۱۹۷۷.

۵- از کتاب Why not the Best? تألیف Jimmy Carter، چاپ نیویورک، ۱۹۷۶.

۶- از مجله Time، ۲۹ نوامبر ۱۹۷۶.

۷- از International Herald Tribune، آوریل ۱۹۷۶.

بموازات این قولهای موکد، آقای کارتر در باره نحوه حکومت آینده خودش نیز اطمینانهای بسیار محکمی داد:

— "برای من این مسئله که ما در کشورهای دیگر عملیات پشت پرده ای ترتیب دهیم تا حکومتهای موجود آنها را ساقط کنیم اساساً مطرح نیست. ما آماده کمک به تحولات مسالمت‌آمیز در این کشورها هستیم، ولی خواستار کمک به ایجاد انقلاب در آنها نیستیم."

— "چیزی که میتوانم با اطمینان بگویم، این است که خیال ندارم برای کشورهای دیگر تکلیف معین کنم."

— "این امری مطلقاً مخالف با روحیه آمریکائی است که در تحولات سیاسی یک ملت دیگر دخالت کند."

— "ملت ما اکنون این درس را آموخته است که دخالت در امور داخلی ملتهای دیگر دیوانگی است. وقت آن است که دولت ما هم این درس را بیاموزد."

هنگام عزیمت به نخستین دوره سفرهای خارجی خودش در دوران ریاست جمهوری، که با سفر او به ایران در شب اول ژانویه سال ۱۹۷۸ آغاز شد، کارتر اعلام داشت:

— "روش من در حکومت روشی بسیار قاطع خواهد بود. آنچه میتوانم با اطمینان بگویم، این است که من رئیس جمهوری بی‌عرضه‌ای نخواهم بود."

— "خیال ندارم در دوران ریاست جمهوری خودم هیچ اشتباهی بکنم."

— "تصمیم قاطع دارم که به تمام وعده‌هایی که داده‌ام وفا کنم."

- ۱ - از مصاحبه جیمی کارتر با پیر سالینجر، نقل از مجله فرانسوی Express، ۲۳ اوت ۱۹۷۶.
- ۲ - از مجله Time، ۳ ژانویه ۱۹۷۷.
- ۳ - از International Herald Tribune، ۴ آوریل ۱۹۷۶.
- ۴ - از Le Monde، سخنرانی انتخاباتی جیمی کارتر در نیویورک در ۲۳ ژوئن ۱۹۷۶.
- ۵ - از مجله Time، ۱۰ مه ۱۹۷۶.
- ۶ - از مجله U.S. News and World Report، ۱۰ ژانویه ۱۹۷۷.
- ۷ - از همان نشریه، ۱۳ دسامبر ۱۹۷۶.

— "نقطه ضعف اساسی جerald فرورد در مقام ریاست جمهوری
بیمرضگی او است. مسلماً من چنین نقطه ضعفی را نخواهم داشت"^۱.
از جمله تعهدات صریحی که در آن هنگام آقای جیمسی کارتر
بر اساس همین روح "صداقت و اخلاق و قاطعیت" به عهده گرفت، تعهداتی
از این قبیل بود:

"— امروز سفری را به چند کشور دوست آغاز میکنم که از یکسو
نشانه تنوع جهانی است که ما در آن زندگی میکنیم، و از سوی دیگر
نماینده توانائی و تمایل فراوان ملت خود ما در این باره است که برای همه
ملتها سازندگی و ثبات به ارمغان آورد"^۲.

و در همین بیانات، در مورد خاص ایران تصریح کرد: "در سفر به
ایران، در باره روابط اساسی اقتصادی با مقامات مسئول مذاکره خواهیم کرد، و
در این باره پافشاری خواهیم داشت که پیشرفتهای چشمگیری که اکنون از نظر
استقرار صلح و آرامش در منطقه خاورمیانه حاصل شده است ادامه یابد"^۳.
شاید نقل چند نمونه از سایر کلمات قصار "عالیجناب" کاخ سفید،
که به موارد دیگری مربوط میشود، از نظر شناسائی بهتر این زمامداری
که میبایست نقش اصلی — و مخربترین نقش ها را — در تاریخ معاصر
ایران ایفا کند بی مورد نباشد:

"— آنچه مرا بیش از هر چیز امکان داد که خویس را از بسدی
تشخیص بدهم، آوازهای دوست خودم "باب دایلم" بود، زیرا که با شنیدن
تصنیفهای او توانستم با تمام ریزه کاریهای تحولات اجتماعی در یک
جامعه مدرن آشنا شوم"^۴.

"— شش ماه پیش، وقتی که لایحه سیاست انرژی خودم را به اکتگره تقدیم
کردم پیش بینی کردم که هیچکس از این سیاست راضی نخواهد شد. می بینید
که این پیش بینی من مانند همه پیش بینی های دیگرم درست از کار درآمد"^۵.
"— موقع سخنرانی برای شنوندگان خودم، برحسب اینکه سیاه باشند

۱ - از مجله Time، ۱۰ مه ۱۹۷۶.

۲ - مصاحبه مطبوعاتی در کاخ سفید، ۲۹ دسامبر ۱۹۷۷.

۳ - از همان مصاحبه.

۴ - پیام رادیو تلویزیونی به ملت آمریکا، ۸ نوامبر ۱۹۷۷.

۵ - سخنرانی در دانشگاه "جورجیا" در تابستان ۱۹۷۴، نقل از مجله Time، ۱۰ مه ۱۹۷۶.

یا یهودی یا سرخ پوست، نوع حرفه‌ای را که به آنها میزنم عرض میکنم.
آلبته منظور بدی نیست، بلکه می‌خواهم سخن از ایم خسته کننده نباشد.^۱
- "در دنیای ما گناه بر آن حکم‌سراست، جز از راه پیروزی در
انتخابات نمیتوان عدالت را مستقر کرد."^۲
- "موضع گیریهای من در زمینه حقوق بشر، بطوریکه میبینید
ضرورتاً بسیار محتاطانه، و در عین حال همیشه سازنده بوده است."^۳
- "نیش از پیش اطمینان پیدا میکنم که من آدمی سرسخت،
پرخاشگر و انعطاف ناپذیر هستم."^۴

* * *

در دوران تصدی مقام ریاست جمهوری، این رهبر "انعطاف ناپذیر،
پرخاشگر و سرسخت"، در اجرای قولهای موکد خود مبنی بر اینکه روشی
بسیار قاطع خواهد داشت، و هیچ اشتباهی نخواهد کرد، و مطلقاً رئیس
جمهوری بی‌عرضه‌ای نخواهد بود، آزمایشهای بسیار جالبی داد. منجمله
برای حل مسائل و مشکلات غیرمنتظره، راه‌های بی‌سابقه و ابتکاری در
پیش گرفت، که نمونه‌ای از آنها را "جودی پاول" مشاور مطبوعاتی کاخ
سفید در کتاب خود نقل کرده است: "جلسه امروز صبح ما در کاخ سفید،
با دریافت گزارشهای مربوط به گروگانگیری اعضای سفارت آمریکا در
تهران توسط دانشجویان اسلامی، در محیط غم‌انگیزی آغاز شد. رئیس
جمهوری در حالیکه سرش را بزرگ افکنده بود برای سلامتی گروگانها دعا
میکرد، و هر بار ما آمین میگفتیم."^۵

ظاهراً جناب رئیس جمهوری از میان تمام رهبران سرسخت و قاطع
و انعطاف ناپذیر گذشته تاریخ، مرحوم شاه سلطان‌حسین را بعنوان سرمشق
برگزیده بود.

۱ - از مجله Playboy، نوامبر ۱۹۷۶.

۲ - از National Review، ۱۲ نوامبر ۱۹۷۶.

۳ - از U.S. News and World Report، ۲۴ اوت ۱۹۷۸.

۴ - از New Republic، ۵ ژوئن ۱۹۷۶.

۵ - Jody Powell، مشاور مطبوعاتی کاخ سفید، در کتاب The Other Side of
the Story، چاپ نیویورک، ۱۹۸۴، ص ۴۴.

چندی بعد، همین جناب تصمیم گرفت از راه عملیات محیرالعقول طبس در نجات گروگانهای آمریکائی اقدام کند. این بار، شرح این ماجرا را از زبان آقای "همیلتن جردن" مشاور ویژه کاخ سفید بشنویم: "پرزیدنت کارتر گفت: حالا که کار به اینجا کشیده است، بنظر من هم چاره دیگری غیر از این عملیات (عملیات طبس) نمیرسد. باوجود این قبیل از اتخاذ تصمیم نهائی در این باره، من اساسی ترین کار را انجام خواهم داد، یعنی در تعطیلات آخر هفته برای موفقیت در اجرای این نقشه دعسا خواهم کرد. بعد از آن در اوایل هفته آینده بمنظور اخذ تصمیم قطعی جلسه ای تشکیل خواهیم داد".^۱

البته معلوم نشد که چرا، با همه خلوص قلب ایسن زانسر بیت المقدس، دعای او مستجاب نشد و عملیات محیرالعقول طبس که بسیار واقع بینانه طرح ریزی شده بود ناکام ماند. این بار نتیجه نهائی این عملیات را خود کارتر حکایت کرده است: "سرهنگ بکویت، فرمانده عملیات طبس که از این تلاش ناکام به آمریکا بازگشته بود، مردی واقعا پولادین بود. سابقا هم که در تیم فوتبال دانشگاه جورجیا بازی میکرد همینطور بود. وقتی که مرا دید چانه اش میلرزید و اشک از چشمانش سرازیر بود. او را در آغوش گرفتم، و مدتی من و او های های گریه کردیم".^۲

ولی رئیس جمهوری در این میان دلیلی برای خوشحالی نیز یافته بود. خودش در این باره چنین گفته است: "بکویت که به دفتر من آمده بود، از من ستایشی کرد که فکر میکنم هیچوقت بهتر از آن چیزی نخواهم شنید. با کمی خجالت گفت: من و نفرا تم در این عملیات باین نتیجه رسیدیم که رئیس جمهوری کشورمان مردی مانند فولاد سخت و قوی است".^۳

۱ - Hamilton Jordan مشاور ویژه کاخ سفید، در کتاب Crisis, the last year of

the Carter Presidency، چاپ نیویورک، ۱۹۸۲، ص ۲۵۱.

۲ - Jimmy Carter در کتاب Keeping Faith; Memoirs of a President، چاپ

نیویورک، ۱۹۸۲، ص ۵۱۹.

۳ - همانجا.

همین رئیس‌جمهوری پولادین، بلافاصله پس از شکست عملیات طبس، این دستور را صادر کرد:

”به دستور رئیس‌جمهوری به استغفانی تلفن کردم، و با او گفتم: وکلای فرانسوی دولت ایران را پیدا کنید و به آنها اطمینان بدهید که ما در کاری که در طبس صورت داده ایم بهیچوجه قصد بدی نداشته ایم و نمیخواسته ایم تهدید یا تجاوز کنیم. این کار ما فقط کوششی از جانب ما برای رهائی گروگانها بوده است، لطفاً از این بابت ناراحت نشوید و فکر بدی نکنید“^۱.

هرشمندی و دوراندیشی آقای رئیس‌جمهوری در مواردی مشابه نیز به اثبات رسید. یکی از این موارد را همیلتن جردن، مشاور ویژه کاخ سفید، در کتاب خود چنین نقل کرده است:

”گفتم: آقای رئیس‌جمهوری، موضوع این است که شاه خودش را در پاناما در خطر احساس میکند و به میزبانان خود چندان اعتمادی ندارد. از این نگران است که پانامائی‌ها با بند و بستهای قبلی یا به ابتکار خود، او را به ایران مسترد کنند و یا ترتیب ریودن او و تحویلش را به دولت ایران بدهند. مثلاً بعضی از مقامات پانامائی یا گارد محافظ او با پول تطبیع شوند و با طرح توطئه‌ای او را در دل شب بریايند و با هواپیما به ایران بفرستند... رئیس‌جمهوری لحظه‌ای به فکر فرو رفت. سپس گفت: خوب، از طرف من به شاه پیغام بده که اگر پانامائی‌ها دست به چنین کاری بزنند، من به عنوان رئیس‌جمهوری آمریکا دستور خواهم داد هواپیما را سرنگون کنند“^۲.

در مورد مبارزه با مسئله گروگانگیری نیز رئیس‌جمهوری آمریکا راههای ابتکاری بسیار قاطعی پیدا کرده بود که شرح یکی از آنها را میتوان از زبان ریچارد نیکسون رئیس‌جمهوری پیشین آمریکا شنید:

”جیمی کارتر به عنوان یک اقدام قاطع برای آزادی گروگانهای آمریکائی در تهران از آمریکائیان دعوت کرد که چراغهای اتومبیلشان را به نشان نارضائی خود از این عمل همیشه روشن نگاه دارند، و تا مدت چند

۱ - Hamilton Jordan در کتاب Crisis، چاپ نیویورک، ۱۹۸۴، ص ۲۷۷.

۲ - همان کتاب، ص ۱۸۷.

ماه این نوشته در همه جاده های آمریکا دیده میشد که: «برای مبارزه با خمینی از سرعت ۵۵ مایل در ساعت تجاوز نکنید»^۱.
پرزیدنت بعدها در کتاب خود نوشت که در تمام مدت گروگانگیری، این موضوع همه فکر و ذکرش را بخود مشغول داشته بود. ولی خودش در همان کتاب اعتراف کرد که در همین هنگام مسائل مهم دیگری نیز مورد توجه وی بوده است:

«در حالیکه لحظه بلحظه در انتظار دریافت آخرین خبرهای مربوط به آزادی گروگانها بودم که میبایست از الجزائر برسد، به اطلاق مخصوص توالت رئیس جمهوری رفتم که حمام هم در آن قرار داشت. متوجه شدم که این حمام اطاقکی است راحت، با چندین ردیف پریشهای برق، که آنها را در زمان ریاست جمهوری لیندن جانسن نصب کرده بودند، زیرا وی یک روز متوجه شده بود که به هر پریشی یک وسیله الکتریکی جداگانه وصل شده است و دیگر پریش آزادی وجود ندارد، باین جهت دستور داده بود که پریشهای متعدد در آنجا کار بگذارند تا بعد از آن پریشهای آزاد نیز در این محل در دسترس باشد»^۲.

صداقت و بیغرضی پرزیدنت، بعدها بصورتهای مختلف به اثبات رسید. مثلاً معلوم شد که چگونه مسئله آزادی گروگانها برای او صرفاً جنبه انسانی و نوع دوستانه داشته است. در این باره همیلتن جردن مشاور ویژه او چنین نوشته است:

«وقتیکه در بازگشت از آلمان هوایمایمان وارد آسمان آمریکا شد و به جانب جورجیا تغییر مسیر داد، کارتر آهی کشید و گفت: فکرش را بکن، اگر بخت با ما یاری کرده بود و در مارس یا آوریل گذشته موفق به آزاد کردن گروگانها شده بودیم، امروز بجای جورجیا بطرف واشینگتن پرواز میکردیم»^۳.

* * *

۱ - Richard Nixon در مصاحبه با مجله فرانسوی *Politique internationale*، چاپ پاریس، پائیز ۱۹۸۴، ص ۲۱۱.
۲ - Jimmy Carter، در کتاب *Keeping Faith*، چاپ نیویورک، ۱۹۸۲، ص ۶۸.
۳ - Hamilton Jordan در کتاب *Crisis*، چاپ نیویورک، ۱۹۸۴، ص ۴۱۶.

بارزترین نمونه این دوگانگی گفتار و کردار، این معیارهای دوگانه - که شاه آنها را از مشخصات کلی و همیشگی سیاست آمریکا شمرد - در سفر رسمی جیمی کارتر به ایران ارائه شد. در این سفر در همان حالیکه طبق تمام مدارک معتبری که بعداً انتشار یافت محیط سیاسی کاخ سفید و وزارت امور خارجه آمریکا از دشمنی با شاه اشباع بود، کارتر در ضیافت رسمی شام کاخ سلطنتی در تهران در شب اول ژانویه ۱۹۷۸ خطاب به شاه گفت:

”برای ما بسیار مهم است که کماکان از نظرات صائب و از راهنماییهای خردمندانه شما برخوردار باشیم. هیچ مملکت دیگری نیست که ما با آن تبادل نظرهای نزدیکتر از آنچه ما و شما در مسائل منطقه ای مورد نظر خودمان داریم داشته باشیم. هیچ زمامدار دیگری در جهان نیست که من برایش دوستی شخصی خالصانه تر و ستایشی عمیقتر از آنچه نسبت به شما دارم احساس کنم. به همین جهت است که امروز به ایران آمده ام تا از فیض رایزنی با آن اعلیحضرت و برخورداری از نظرات صائبستان در مسائل بین المللی برخوردار شوم.“

و همین حضرت پرزیدنت، هفت ماه پیش از آن، در ماه مه ۱۹۷۷، هنگام ملاقات با حافظ الاسد رئیس جمهوری سوریه در هتل انترناسیونال ژنو خطاب به وی عیناً گفته بود:

”شما، حضرت رئیس جمهوری، به علت تجارب خود و به سبب بزرگی کشورتان، و توجه خاصی که نسبت به مسائل بین المللی ابراز میدارید، و با روحیه حساس و ظریف خودتان، و کاردانی فراواتان، و سرانجام به علت حسن نیت بیارتان، و علاتمندی خاصی که در امر صلح دارید، میباید نقش بزرگی در سیاست خاورمیانه ایفا کنید. من از رهبری به عظمت شما در این زمینه انتظار پشتیبانی دارم، و امیدوارم هرچه بیشتر از راهنماییهای خردمندانه و دایمانه شما بهره مند شوم.“

اشکالی در این نیست که این عالیجناب جز مدل واحدی برای ابراز احساسات خود نداشته باشد، ولی اشکال در این است که این همین آقای

۱ - Eric Rouleau، در کتاب Les Palestiniens d'une guerre à l'autre، چاپ پاریس، ۱۹۸۴، ص ۱۴۹.

حافظ الاسد بود که فقط چند ماه پیش از آن، در ژوئن و ژوئیه ۱۹۷۶، پانزده هزار زن و بچه فلسطینی را در اردوگاه تل زعیت در لبنان قتل عام کرده بود، و هم او بود که بعداً، در فوریه ۱۹۸۱، بیش از بیست هزار نفر از مردم خود سوریه را در شهر حما قتل عام کرد که هزاران زن و کودک از زمره آنها بودند، و در مورد کشور همین ژنرال بود که سازمان عفو بین الملل و کمیته حقوق بشر سازمان ملل متحد بارها از زندانهای سیاسی، قتل‌ها، شکنجه‌ها و اختناق گزارش داده بودند. و آقای کارتر، که در جهاد مقدس خود برای حقوق بشر ایران را در خط مقدم جبهه قرار داده بود، اصلاً فراموش کرده بود که ممکن است کمترین نشانی از همین مورد در سوریه هم پیدا شود. بهمین دلیل اعتراضی نیز، در تمام مدت زمامداری خود، از این بابت به آقای حافظ الاسد نکرد.

”جیمی کارتر رئیس جمهوری ضعف و تردید بود. در قلمرو دیپلماتیک، وی در آن واحد دست کم از سه سیاست مختلف پیروی میکرد که هیچ وجه اشتراکی میان آنها نبود، و حتی در برخی موارد درست در نقطه مقابل یکدیگر بودند. حکومت او توالی تناقض‌ها، خطاها و ناشیگریهای پیاپی بود که نتیجه آن بی اعتباری دولت ناهماهنگ او و بی اعتباری جهانی سیاست آمریکا بود. نمیتوان فهمید که چگونه ممکن است رهبر کشوری در آن واحد بخواهد هم از سیاست سخت و قاطع ضد شوروی برژینسکی رئیس شورای امنیت ملی، هم از سیاست احساساتی و جهان سومی و متمایل به چپ آندریو یانگ نماینده آمریکا در سازمان ملل متحد، و هم از سیاست سازشکارانه و ملایم سائرس ونس وزیر امور خارجه خود پیروی کند. و این درست همان کاری بود که جیمی کارتر در تمام مدت ریاست جمهوری خود کرد، که آشکارترین جلوه شکست آن سیاست حقوق بشر وی بود“.

Keeping Faith !

کتاب Keeping Faith آقای جیمی کارتر در باره دوران ریاست
جمهوریش، با این جملات پایان مییابد:

”در آخرین ساعات ریاست جمهوری من، ماکس کلیند یک سریاز
قدیمی جنگ ویتنام در کاخ سفید بیدارم آمد و لوحه ای را از جانب
سریازان سالخورده جنگ بمن تسلیم کرد که در آن گفته تماس جفرسن
حکاکی شده بود:

”تسلای من در این است که در تمام دوران حکومتم قطره خونی از
بدن شهروندی با تیغ جنگ بر زمین ریخته نشده است“.

ولی آقای کارتر، رئیس جمهوری ”صلح“، با آنکه بیش از هر رئیس
جمهوری دیگری در تاریخ آمریکا دم از خلوص و ایمان مسیحی خود میزد،
این نکته را فراموش کرده بود که در قاموس خود مسیح و در قاموس هر
صاحب ایمانی، قطره خون آمریکائی رنگین تر از قطره خون غیرآمریکائی
نیست، و نمیتوان فی المثل سیل خونی را که بر اثر سیاستهای ناشیانه
همین پرزیدنت پارسا در سرزمین دوردستی بنام ایران روان شد و هنوز هم
روان است، از ترازنامه خارج کرد و آنرا نادیده گرفت.

شاید تنها اطلاق عنوان ”ناشیانه“ برای تحلیل کامل سیاست این
رئیس جمهوری پارسا کافی نباشد، زیرا که سیاست دولت دمکرات جیمی
کارتر تنها سیاست شخصی او نبود، ادامه سیاست خصمانه ای بود که از
سالها پیش توسط حکومتهای دمکرات آمریکا در مورد ایران اجرا میشد،
و بارزترین نمونه آن سیاست دولت دمکرات جان کندی در این زمینه بود.
دولت کندی، از همان آغاز ریاست جمهوری وی روش دخالت آشکار
در امور ایران را در جهت تضعیف موقعیت شاه در پیش گرفت. کتاب
جالبی بنام ”لعتلاء و سقوط شاه“ که در سال ۱۹۷۹ در دانشگاه پرینستون
انتشار یافت، در این باره مینویسد:

”وقتیکه اورل هریمن فرستاده ویژه جان اف کندی اندکی پس از
انتخاب وی به ریاست جمهوری آمریکا به ایران آمد، روزنامه های آمریکا
نوشتند که وی مأموریت دارد شاه را برای دموکراتیک کردن سیستم سیاسی

کشورش در فشار بگذارد. خود شاه علی الاصول با این امر مخالف نبود، اما نحوه انجام شتابزده و ناگهانی اصلاحات مسورد نظم را صحیح نمیدانست. درست در همان موقع بود که تظاهرات وسیع خیابانی در تهران با کارگردانی شخصیت‌هایی که به هواداری از آمریکا شناخته شده بودند آغاز شد، و در همان اوان خبر رسید که پرزیدنت کندی در واشینگتن ملاقاتی طولانی با تیمور بختیار رئیس ساواک ایران که از مدتها پیش در روزیای کودتائی علیه شاه بود انجام داده است.^۱

در آوریل سال ۱۹۶۲، شاه بمنظور تلاش در رفع سوء تفاهم‌ها سفری رسمی به آمریکا کرد، و در این سفر، پرزیدنت کندی طی نطقی در کاخ سفید، تحلیل بیسابقه‌ای از شاه ایران کرد که احتمالا پانزده سال بعد از آن رئیس جمهوری دیگری از حزب دمکرات، آقای جیمی کارتر، در سخنان ستایش‌آمیز خود در ضیافت شام شب اول ژانویه ۱۹۷۸ در تهران، کلمه بکلمه از آن الهام گرفت. در این نطق کندی شاه را خردمندترین، شایسته‌ترین و دوراندیش‌ترین زمامدار خاورمیانه توصیف کرد و از بابت توفیق برخورداری از راهنمایی‌های او بخود تبریک گفت.

ولی آقای ویلیام داگلس رئیس دیوان عالی کشور آمریکا، در کتابی که چند سال پیش نوشت فاش کرد که درست در همان موقع در کاخ سفید طرح‌های جالبی برای ساقط کردن شاه در دست تنظیم بوده است:

”بارها فرصت یافتیم که در بازه ایران با جک (جان کندی) صحبت کنیم. وی بر اساس همین گفتگوها، در سفر رسمی شاه بنا او در کاخ سفید مذاکرات مفصلی انجام داد و بعد بمن گفت که شاه آدمی نیست که بتوانیم با او اطمینان کنیم. حاصل بررسی‌های ما این شد که کمک مالی آمریکا به ایران را قطع کنیم تا از این راه شاه را به استعفا واداریم و سلطنت را به فرزند یکساله‌اش بسپاریم. و در دوره رشد قانونی او نایب‌السلطنه‌ای را تعیین کنیم که البته او را از همانوقت در نظر گرفته بودیم. جان کندی در موقع مرگ ناپهنگامش فعالانه روی این موضوع کار میکرد.“^۲

۱ - Amin Saikal در کتاب *The Rise and Fall of the Shah*، چاپ پرینستون، ۱۹۷۹.

۲ - William Douglas در کتاب *The Court Years (1939-1957)*، چاپ نیویورک، ۱۹۷۶، ص ۲۰۳.

در همین موقع بود که سناتور "هیوبرت همفری" معاون ریاست جمهوری حزب دمکرات، در جلسه محرمانه سنای آمریکا که بعدها گزارش آن در نیویورک تایمز بچاپ رسید، پیش بینی کرد که: "احتمالاً همین روزها شاه با گلوله ای بقتل خواهد رسید و شاید این گلوله در کارخانه های ما ساخته شده باشد". بعدها برادر همین پرزیدنت کنسدی، که خود نیز در سال ۱۹۸۰ نامزد ریاست جمهوری کشورش شد، در باره همین پادشاه در هنگامیکه وی در بیمارستانی در نیویورک بستری بود، اظهار داشت:

"شاه مخلوع ایران یکی از خشن ترین رژیمهای تاریخ بشر را رهبری میکرد و نسبت به ملت ایران شدیدترین روشهای سرکوبگرانه را بکار میبرد."

با روی کار آمدن دولت دمکرات، جو سیاسی واشینگتن چه در کاخ سفید و چه در وزارت امور خارجه. سرعت در مورد ایران تغییر یافت. این دگرگونی تنها از سیاست "حقوق بشری" کارتر مایه نیگرفت، بلکه محاسبات داخلی و موضع گیریهای خصوصی بلندپایگان نورسیده این establishment بنویه خود نقش قاطعی در این مورد داشت. جالب است که در گروه کارگردانان تازه حتی یک نفر نبود که نه تنها در این مورد بیطرف باشد، بلکه مخالف یا دشمن آشکار نباشد. ارزیابی بسیار روشن و دقیقی را از این موضع گیری تازه میتوان در کتاب معروف "هزیمت" یافت:

"در مورد خاص ایران، دولتمردان "سیاست ساز" پیرامون کارتر و "اندیشمندان" مورد مشاوره او، در عدم دوستی با شاه و گاه در دشمنی با او، اشتراک نظر داشتند. در تابستان ۱۹۷۶ در یک ضیافت در واشینگتن، خانمی ایرانی در باره مسائل ایران از Richard Holdbrooke سردبیر مجله معروف "سیاست خارجی" - که اندکی پس از آن مشاور وزارت امور خارجه در امور آسیای شرقی و منطقه اقیانوس آرام شد - نظر خواست، و وی با بی نزاکتی جواب داد: "از ایران با من صحبت نکنید. من ازین مملکت کثیف متنفرم". William C. Miller رئیس متنفذ دبیرخانه کمیته اطلاعاتی سنای آمریکا، پنج سال در ایران بعنوان دستیار سفیر و بعد بعنوان رئیس اداره گزارشهای سیاسی مربوط به ایران کار کرده بود، و یک همکار نزدیک او در کنگره اظهار میداشت که: "در گزارشهای پنج ساله وی حتی یک گزارش که با نظر مخالف نوشته نشده باشد ندیده است."

همین میلر بعداً رئیس بخش ایران در وزارت امور خارجه آمریکا شد، و موقعی هم که از این مقام تغییر یافت نقش نظامی در انتصاب Henry Precht به جانشینی خود ایفا کرد، که بزرگترین مقام مخالف شاه در دستگاه حکومتی کارتر بود. "میلر" این کار را به توصیه یکی از استادان دانشگاه "جرج تاون" واشینگتن انجام داد که تمایلات شدید طرفدار خمینی داشت. "پرکت" اصولاً با سیاست نوآوری و تجدیدطلبی شاه مخالف بود و از همان آغاز کار خود "بخش امور ایران" در وزارت امور خارجه آمریکا را بصورت یکی از مراکز اصلی کارشکنی علیه رژیم ایران درآورد، بطوریکه یکی از ستایشگران او در وزارت خارجه اظهار داشت: "وی تا به آخر مثل ستون استواری در دشمنی با ما ثابت قدم ماند."

David Aaron دستیار ویژه پرزیدنت کارتر در امور امنیت ملی، که مسائل مربوط به ایران در کاخ سفید مستقیماً به او مربوط میشد، قبلاً مشاور سناتور "والتر ماندیل" معاون رئیس جمهوری در زمان کارتر (و نامزد حزب دمکرات برای ریاست جمهوری در انتخابات سال ۱۹۸۴) در مسائل امنیتی بود. "هارون" و "ماندیل" تماس منظم با روشنفکرها، تکنوکراتها، سیاستمداران و دانشجویان مخالف شاه که در آمریکا بسر میبردند داشتند. David Aaron بارها با سر و صدای فراوان دشمنی علنی خود را با شاه اعلام داشته بود، منجمله در اوائل سال ۱۹۷۷، موقعی که هنوز بلوا در ایران آغاز نشده بود، در یک اجتماع سیاسی گفته بود: حکومت کنونی از آن حکومتها نیست که شاه خیال میکند. اگر او فکر میکند که ما با او مثل قبلیها خواهیم بود گور خوانده است. باید گفت که در این طرز فکر و طرز بیان اعضای موثر دیگر شورای امنیت ملی، منجمله Gary Sick و Jessica Tuchman با او کاملاً هماهنگ بودند، و تازه همه نظریات آنها عیناً بازتاب افکار Walter Mondale بود. همه اینها آشکارا اظهار میداشتند که: "مسئله اساسی ایران، وجود خود شاه است."

William B. Quandt افسر نیروی دریایی که مشاور مسائل نظامی رئیس جمهوری بود، و Robert E. Hunter مشاور سابق سناتور ادوارد کندی در امور سیاست خارجی، که بعداً مشاور شخص پرزیدنت کارتر در این زمینه شد، بکرات دشمنی خود را با شاه ابراز داشته بودند، هر چند که این آقای "هاتر" در زمان مسافرت سناتور کندی به ایران خودش به عنوان

میهمان شاه به تهران رفت و در آن سفر برای کسبه اجازه "شرفیابی
خصوصی به پیشگاه شاهنشاه" تلاش بسیار کرد.^۱
یک مقام وزارت خارجه آمریکا - که خواسته است نامش فاش
نشود - در باره این گروه اظهار داشت: "این گروه از نظر
"عقیده اینها این بود که عامل اصلی مشکلات وجود خود شاه
است، بنابراین بقای او در این مقام اصولاً مطلوب نیست، و آنچه مطلوب
است یک دگرگونی بنیادی بصورت منظم و سازمان یافته است که توسط
آمریکا کنترل شود. برخی از اینها در مذاکرات خصوصی تأیید میکردند
که از مارس ۱۹۷۷ سیاست آمریکا در مورد ایران بصورت سیاسی شدیداً
ضد شاه درآمده که تمام دستگاه در آن سهیم شده است". همین مقام اضافه
کرد که: "نه تنها این گروه خواستار برکناری شاه بودند، بلکه گروههای
دیگری نیز در وزارت امور خارجه در واشینگتن و در سفارت آمریکا در
تهران با آنها توافق نظر و همکاری کامل داشتند، بطوریکه به تأیید بسیاری
از ناظران، برنامه ریزان سیاست خارجی کارتر در سقوط نهایی شاه نقشی
اساسی داشتند".^۲

"رابرت هاتر از دوستان نزدیک والتر ماندیل و دیوید آرون بود، و
او نیز در محافل سیاسی به دشمنی آشکار با شاه و با رژیم ایران شهرت
داشت. هاتر که قبلاً دستیار اصلی سناتور ادوارد کندی در مسائل سیاست
خارجی بود در زمان کارتر عضویت "شورای امنیت ملی آمریکا" (NSC)
برگزیده شده بود. در این شورای امنیت ملی جدید دیوید آرون کارگردان
اصلی بود. البته رئیس رسمی شورا برژینسکی بود، ولی آرون از بالای سر
او پشتیبانی بیقید و شرط والتر ماندیل را برای خود جلب کرده بود، و
ماندیل دست کم در دو ساله اول ریاست جمهوری کارتر، یعنی در زمانی که
حوادث ایران اتفاق افتاد، مهمترین عاملی بود که در سیاست خارجی کباخ
سفید نفوذ داشت. در بازه سیاست ماندیل در مورد ایران، ویلیام کنت
یکی از همکاران بلند پایه وی از جانب او به خبرنگاران گفت: میتوانستید

۱ - Michael Ledeen و William Lewis در کتاب Debacle: The American

Failure in Iran، چاپ نیویورک، ۱۹۸۰، ص ۷۵ و ۷۶.

۲ - Carter and the Fall of the Shah، نشریه مخصوص Washington

Quarterly، چاپ واشینگتن، بهار ۱۹۸۰.

یادداشت کنید که روش ما در مورد ایران بکلی فرق کرده است و دیگر آن نیستیم که بودیم^۱.

”مابین مقامات عالی‌رتبه حکومت کارتر، بسیار بودند کسانی که از مشکلاتی که شاه با آنها مواجه شده بود اظهار خوشوقتی میکردند. یکی از این اشخاص George Ball بود که حتی پیش از آنکه پرزیدنت کارتر از او خواسته باشد که مسئله ایران را مورد بررسی قرار داده و نتیجه را بدو گزارش دهد، در این مورد بطور اصولی اقدام کرده و گزارش خود را نیز تهیه کرده بود. همه نتیجه‌گیریهای آقای جرج بال بر این اساس بود که سقوط شاه اجتناب‌ناپذیر است و کار حکومت آمریکا باید فقط این باشد که ترتیب انتقال قدرت را در دوران بعد از شاه بصورت رضایت‌بخشی بدهد. توصیه او در این مورد این بود که یک ”شورای خبرگان“ براساس قانون اساسی ۱۹۰۶ تشکیل شود و برای عضویت آن بعنوان تنها شخصیت‌های کشور که از تجربه سیاسی کافی و اعتبار ملی لازم برخوردارند پیرمردهای بازمانده دوران مصدق را پیشنهاد میکرد که همچنان در انتظار فرصت در صحنه باقی مانده بودند. همه اینها هفتاد هشتاد سال داشتند، و لی جرج بال قاطعانه نظر میداد که آمریکا باید در روابط آینده خود با ایران فقط روی این افراد حساب کند“^۲.

”جرج بال در گزارش خود نتیجه‌گیری کرده بود که اگر شاه بلافاصله حکومت واقعی را به یک قدرت غیرنظامی که جانشین همه اختیارات او باشد واگذار نکند، کارش تمام است“^۳.

”مقامات تازه وزارت امور خارجه آمریکا و کاخ سفید دشمنی خود را با شاه ایران پنهان نمیکردند، و رئیس جمهوری نیز در این دشمنی با آنها شریک بود. در نوامبر ۱۹۷۷، در جزایر دیدار رسمی شاه از واشینگتن، جیمی کارتر (چنانکه بعد در خاطرات خود فاش کرد) - به همتای ایرانی خود با لحنی تلویحاً خشونت‌آمیز گفته بود: من با

۱ - از همان نشریه.

۲ - Michael Ledeen و William Lewis در کتاب Debacle: The American Failure in Iran، چاپ نیویورک، ۱۹۸۰، ص ۱۴۵ و ۱۶۰.

۳ - Cyrus Vance در کتاب Hard Choices: Critical Years in America's Foreign Policy، چاپ نیویورک، ۱۹۸۳، ص ۲۳۰.

پیشرفت‌های عمده‌ای که در کشور شما انجام گرفته و می‌گیرد آشنا هستم، اما استنباط من این است که بیشتر اغتشاشات در میان طبقه رهبران مذهبی و دانشجویان ایرانی در ایران و خارج برای دستیابی آنها به نفوذ بیشتر سیاسی است و اگر این نظر آنها تأمین شود، این تشنج‌ها نیز حل خواهد شد. لازم بتذکر است که تمامی این استنباط‌ها در مورد هدف‌های طبقه متوسط و "رهبران مذهبی" و نظایر آن از برداشتی نادرست در مورد خصوصیات سیاست ایران و مقایسه‌ای ناآگاهانه بین این سیاست و سیاست کشورهای غربی سرچشمه میگرفت."

"ریچارد هلمز سفیر ایالات متحده در ایران، به وزارت امور خارجه آمریکا گزارش داده بود که رؤسای جبهه ملی و رئیس حزب ناسیونالیست با گروه مجاهدین خلق و حزب توده و احزاب چپ‌گرای دیگر از یکطرف و روحانیون از طرف دیگر برای برهم زدن وضع ایران تردید شده و سازش کرده اند، و اگر اقدام موثری نشود اشکالات بزرگی ایجاد خواهد شد. چند نفر از دیپلمات‌های برجسته کاخ سفید نیز به کارتر تذکر دادند که عسده‌ای از روحانیون ایران که خود به تنهایی قادر به انجام کاری نیستند دانسته یا ندانسته با گروه چپ‌گرایان همکاری‌های وسیعی را در مخالفت با شاه پی ریزی میکنند که بالمال کشور ایران را آماده نفوذ شورویها خواهد کرد. کارتر از همه این گزارشها چنین نتیجه گرفت که باید به نظریات مخالفان شاه گوش شنواتری داشته باشد."

"با آنکه ایران در سالهای دهه ۷۰ پایگاه اصلی سیاست غرب در خاورمیانه بود و یک "متحد طبیعی" آمریکا بشمار میرفت، بعلت سیاست استقلال طلبانه و ملی شاه، کارتر در مبارزات انتخاباتی خود شاه را بکرات مورد حمله و اعتراض قرار داد. عسده‌ای از شخصیت‌های جناح چپ حزب دموکرات که مخصوصاً در وزارت امور خارجه نفوذ داشتند، و نیز چندین روزنامه متنفذ آمریکائی، آشکارا با شاه مخالف بودند و علناً دشمنان او را تشویق میکردند. این طرز عمل مایه اصلی سیاست کسانی بود که در

۱ - Elie Kadourie در گزارش تحقیقی U.S. Disastrous Years; when Foreign Policy Fumbled & Stumbled، نقل از مجله Encounter، شماره نوامبر ۱۹۸۴.

۲ - David Shumer در کتاب سقوط شاهنشاهی ایران، چاپ لس‌آنجلس، ۱۹۸۰.

۲۰ ژانویه ۱۹۷۷ در واشینگتن بر سر کار آمدند، و کوشش آنها بر این مصروف میشد که بهر قیمت شده باشد نشان دهند که راه و روش آنها در سیاست خارجی بکلی با حکومت پیشین فرق دارد.^۱

”در ۲۶ دسامبر سالیون گزارش داد که شاه دوباره در باره تشکیل یک شورای نیابت سلطنت و اتخاذ یک سیاست اعمال قدرت فکر میکند. این تلگرام ما را سخت در واشینگتن ناراحت کرد. در ۲۸ دسامبر من و ستادم رونویس تلگرامی را تهیه کردیم که در آن به سالیون دستور داده شده بود صراحتاً به شاه اطلاع دهد که ایالات متحده با سیاست اعمال قدرت بکلی مخالف است، و بالعکس جداً معتقد است که باید سیاست باز هم ملایمتری اتخاذ شود.“^۲

”وقتی که سناتور ”برد“ رئیس اقلیت سنای آمریکا در سفر خود به تهران از من در مورد اغتشاشات اخیر سؤال کرد، وضع را برایش بطور کامل تشریح کردم. بسیار متعجب شد و گفت که در واشینگتن تصور بسیار خوشبینانه تری از اوضاع ایران دارند. در جواب گفتم: چطور چنین چیزی ممکن است؟ زیرا من بطور مکرر همه چیز را به واشینگتن گزارش کرده ام. فکر میکنم دستهایی در کار است که نمیگذارند گزارشهای من به اطلاع کنگره برسد، چرا؟ آیا دلیل خاصی برای کار آنها وجود دارد؟“^۳

”اگر ما هشیاری بیشتری نشان داده بودیم سیاست آمریکا در جریان وقایع نافرجام ایران میتوانست صورت دیگری داشته باشد.“^۴

بعد از اغتشاشات تبریز در ۲۹ بهمن ماه ۱۳۵۶، حزب رستاخیز نیز در اواخر بهار ۱۳۵۷ میتینگی به طرفداری از دولت تشکیل داد که آقای آموزگار نخست وزیر شخصاً برای شرکت در آن به تبریز رفت و سخنرانیهای صورت گرفت. چند روز بعد، در جشن روز استقلال آمریکا در سفارت آن کشور در تهران که من هم در آن بسمت فرمانده ژاندارمری کشور دعوت شده

۱ - از همان کتاب.

۲ - Cyrus Vance در کتاب Hard Choices، چاپ نیویورک، ۱۹۸۳، ص ۳۲۲.

۳ - William Sullivan در کتاب Mission in Iran، چاپ نیویورک، ۱۹۸۱، ص ۱۹۷.

۴ - در یادار Stanford Turner رئیس سازمان سیا، در مصاحبه با Newsweek، ۵ مارس ۱۹۷۹.

بودم، شخصی نزد من آمد و خود را جرج لامبراکیس مشاور سیاسی سفیر آمریکا معرفی کرد، و بعد از معاارفه اظهار کرد: میخواستم از شما سوال کنم که چرا در کشور شما مأموزین ژاندارمری و ساواک دهقانان را به اجبار از دهات جمع کرده و به شهرها می‌آورند تا بنام اهالی شهر در تظاهرات شرکت کنند، در حالیکه اهالی شهرها مایل نیستند در این قبیل اجتماعات دولتی شرکت نمایند؟ سوال کردم: مقصودتان چیست؟ جواب داد: منظورم میتینگ اخیر تبریز است، زیرا من گزارش دارم که در آنجا بهمین ترتیب عمل کرده‌اند. فکر نمیکنید اینکارها بیفایده است و مردم را بیشتر ناراضی میکند؟ گفتم گزارشی در این مورد بمن نرسیده و فکر نمیکنم چنین چیزی صحت داشته باشد. اظهار کرد: خیر، من اطلاع دقیق دارم که بهمین صورت که گفتم انجام گرفته است، سپس اضافه کرد: چرا اطرافیان اعلیحضرت اینقدر مردم را اذیت میکنند؟ چرا زمینهای مردم را بزور از دستشان میگیرند و ایجاد ناراضی بین مردم میکنند؟ من که از شنیدن اعتراض خلاف نزاکت یک خارجی، آنهم عضو رسمی یک سفارت، خیلی ناراحت شده بودم گفتم: شما هم فکر نمیکنید که این قبیل مسائل حتی در صورت صحت فقط مربوط به امور داخلی کشور و دولت ایران باشد؟ و بلافاصله میهمانی را ترک کردم... بعدها، وقتی که کتاب "پاسخ به تاریخ" را خواندم، دیدم اعلیحضرت از قول همین شخص نوشته‌اند: "... در اواخر آذرماه یکی از سناتورهای بمن گزارش داد که جرج لامبراکیس دبیر اول سفارت آمریکا به وی گفته است: بزودی در ایران یک رژیم جدید روی کار خواهد آمد".^۱

توجه به درجه بیخبری و ناآگاهی مراجع و مقامات مسئول و عالیرتبه آمریکا از ماهیت رژیمی که اندک اندک در ایران بر سر کار می‌آمد، واقعا شگفت آور است، و بدیهی است که وقتی مراجع مسئول در چنین بی‌اطلاعی باشند از مردم و افکار عمومی انتظار بیشتری نمیتوان داشت. متأسفانه این اشکال، که حتی از جانب کشورهای بسیار کوچکتر و

۱ - ارتشید عباس قره باغی، در کتاب "حقایق در باره بحران ایران"، چاپ پاریس، ۱۳۶۳، ص ۵۱ و ۵۲.

غیرمسئول تر نیز قابل بخشش نبود - هر چند که اصولاً ممکن نبود هیچ کشور دیگری تا بدین حد در این زمینه اشتباه کند - از جانب ابرقدرت اول جهان با همه سازمان سیاسی و خبری و اطلاعاتی آن، میبایست یک فاجعه بحساب آید.

”در واشینگتن هیچ اطلاعی در باره فاشیسم مذهبی که سنگ بنای تمام نوشته های خمینی بود وجود نداشت، و این بی اطلاعی از واقعیتها و اشتباه محاسبه در تحلیل و تجزیه وقایع، در واکنشهای آمریکا بهنگام فاجعه ای که بدنبال آمد کاملاً نمودار شد. بنظر میرسد که هیچکس در حکومت کارتر و در وزارت امور خارجه آمریکا کمترین اطلاعی از جنبه افراطی و خشن اندیشه ها و خواست های آیت الله خمینی نداشت، و اگر کسی در باره او چیزی میگفت فقط بر این اساس بود که او را چهره ای مذهبی، البته کمی عجیب و غریب، اما باطنا دوست داشتنی و قابل احترام معرفی کند. کسانی هم بودند که از این حد فراتر رفتند و همانند آندریو یانگ سفیر آمریکا در سازمان ملل متحد او را ”مرد مقدس“ نامیدند. این تمایل ذهنی به ارائه تصویر خمینی بصورت رهبری - اگر هم نه چندان دموکرات ولی کاملاً قابل قبول - چنان شدید بود که وقتی که چند روزنامه معتبر آمریکائی برگزیده های مشروحاتی از نوشته های قبلی وی را منتشر کردند، هم مسئولان وزارت امور خارجه و هم متصدیان سازمان اطلاعاتی ”سیا“ سخت ناراضی شدند، زیرا وی در این نوشته ها آدمی شدیداً ضد دموکراتیک، ضد غربی و ضد یهود جلوه میکرد.

عجیب این بود که تحلیلگران آمریکائی حتی یک نسخه از نوشته های خمینی را در دسترس نداشتند. مسئولان سفارت آمریکا در تهران، در اوایل پائیز همان سال یعنی در دوره بسیار پیشرفته ای از حوادث، از وزارت امور خارجه کشور خود خواسته بودند که منتخبات مبسوطی از مطالب این نوشته ها را برای آن سفارت بفرستند، ولی هیچ وقت پاسخی بدین درخواست داده نشد. همان موقع ”روزنفلد“ مفسر مطالب مربوط به ایران در روزنامه واشینگتن پست از جانب سازمان سیا تلفنی دریافت داشت که در آن از وی درخواست میشد در صورت امکان نسخه ای از یکی از کتابهای چاپ شده خمینی را بدان سازمان امانت بدهد، زیرا در بایگانی خود ”سیا“ کمترین مطلبی در این زمینه وجود

نداشت.

در همین موقع، اشتباه مقامات جدید آمریکا در مورد ماهیت اپوزیسیون ضد رژیم شاه توسط دانشگاه‌های آمریکائی نیز تکرار شد. برخی از کارشناسان این دانشگاهها عضو مراکز مطالعات عربی و اسلامی دانشگاه جرج تاون بودند که عمدتاً با کمک مالی سرهنگ تذفانی از لیبی اداره میشد. دست کم دو تن از استادان مطالعات اسلامی این دانشگاه نیز شخصاً روابط نزدیک با خمینی داشتند، که یکی از آنها پرفسور مهدی حائری فرزند شیخ عبدالکریم حائری بود که در زمان حیاتش مرجع اصلی تقلید در قم و استاد مستقیم خمینی بود، و دیگری پرفسور تامس ریکس که از طریق قطب زاده با خمینی در نجف تمایل‌های منظم داشت. حائری به کمیسیون بررسی مجلس سنا که مستقیماً با کارشناسان وزارت امور خارجه همکاری داشت اطلاعات میداد؛ و شاید بهترین نمودار طرز فکر و آگاهی او در این زمینه، مطالبی باشد که وی طی مصاحبه‌ای در باره مطالب منتشره در مطبوعات آمریکا بنام عنوان "برگزیده‌هایی از نوشته‌های خمینی" در تاریخ ۲۸ ژانویه ۱۹۷۸ به روزنامه واشینگتن پست اظهار داشت. در این مصاحبه وی گفت: "مطالبی که نقل شده بکلی باور نکردنی است و حتی یکی از آنها در کتابهای خمینی وجود ندارد. کسانی که این مطالب را منتشر کرده‌اند اصلاً به متن نوشته‌های او دسترسی نداشته‌اند. اما من خودم متن تمام سخنرانیها و دروس مذهبی او را به فارسی خوانده‌ام، و هیچ موردی که مثلاً این گفته‌های ضد صهیونی او را تأیید کند در آنها نیافتم. من همه این خطابه‌ها را در اختیار دارم. اصل کتابها را هم دارم."

در این بی‌اطلاعی شگفت‌آور از واقعیت فاشیسم مذهبی خمینی و ملاها، مسئول‌ترین مقامات وزارت امور خارجه آمریکا منجمده هنری پرکت رئیس اداره امور ایران در این وزارتخانه کاملاً سهیم بودند، هر چند که در همان زمان اصولاً در جامعه آمریکائی عقیده تقریباً عمومی بر این بود که آثاری که در مطبوعات مهم آمریکا از نوشته‌های خمینی نقل شده یا بکلی جعلی و یا دست کم بسیار مبالغه‌آمیز است، و یا در درک معنی آنها اشتباه شده است. البته این طرز فکری بود که تمهیداً از طرف هواداران خمینی تلقین و پراکنده میشد، ولی اتفاقاً درست همین افراد بودند که به

عنوان منابع موثق در زمینه کسب اطلاع از ماهیت مذهبی حوادث ایران و اظهارات طعم جو باره آنها منظمأ مورد مشورت دولت آمریکا قرار میگرفتند. حتی در اولین هفته سال ۱۹۷۹ (پانزدهم سپتامبر ۱۳۵۷) که آیت الله خمینی در آستانه بازگشت به ایران بود، هنری پرکت رئیس اداره ایران در وزارت امور خارجه آمریکا طی یک "میتینگ آزاد" در وزارت امور خارجه خطاب به ۳۰۰ نفر حاضران جلسه گفت که: این گزارشها کاملاً گسراه کننده است، و حتی سرمقاله نویس واشینگتن پست را متهم کرد که عمداً مطالبی را بعنوان برگزیده هائی از کتاب ولایت فقیه آیت الله خمینی منتشر میکند، در صورتی که چنین کتابی وجود خارجی ندارد. در بهترین فرضیه مجموعه ای از یادداشتهای طلبه ها است، و در بدترین فرضیه کتابی است که از قول آیت الله جعل شده است. باید توجه داشت که پرکت خودش فارسی نمیدانست، و تمام اطلاعات او از کسانی می آمد که بدو گفته بودند هیچیک از مطالب منتشره نیویورک تایمز و وال استریت جرنال و واشینگتن پست در این زمینه اصالت ندارد. معهداً بمحض روی کار آمدن خمینی، همه این کتابها در ایران تجدید چاپ شدند، و معلوم شد که متن بعضی از مطالب اصلی بسیار زنده تر از آن بوده که بعنوان ترجمه آنها در مطبوعات منتشر شده بود، ولی آقای پرکت و دیگر مقامات وزارت امور خارجه که اطلاعاتشان را از او میگرفتند، همچنان بر جعلی بودن آنها اصرار داشتند^۱.

"بطوریکه ویلیام لیونیس از قول پرفسور ریچارد کاتم استاد حقوق دانشگاه پیتمبرگ آمریکا گفته است، دانشگاه نامبرده که با سازمان "سیا" ارتباط نزدیک دارد با اشخاصی بنام دکتر ابراهیم یزدی و صادق قطب زاده و امیرانتظام تماس منظم داشت، که از طرف سازمان "سیا" برای انجام طرحهای انقلاب تقویت میشدند. آنها از این سازمان حقوق دریافت میداشتند بدین منظور که به موقع خود - و البته در آینده ای نزدیک - آماده انجام مأموریتهای سری باشند"^۲.

۱ - Michael Ledeen و William Lewis در کتاب Debacle: The American

Failure in Iran، چاپ نیویورک، ۱۹۸۰، ص ۱۲۹ و ۱۳۰.

۲ - نقل از کتاب سقوط شاهنشاهی ایران، نوشته David Shumer، چاپ لس آنجلس،

۱۹۸۰، ص ۹۸.

”پس از بازداشت پر نر و صدای فرزندان آیت الله طالقانی در ۲۷ اردیبهشت ۱۳۵۸، در تهران شهرت یافت که اندکی پیش از آن، هنگام اشغال محل سابق هیئت نمایندگی اسرائیل توسط نمایندگی سیاسی سازمان آزادیبخش فلسطین، در آنجا اسنادی بدست آمد که از وجود روابط محرمانه بین یزدی و قطب زاده و غده ای دیگر از اطرافیان خمینی با سرویسهای جاسوسی خارجی حکایت میکرد. مقامات فلسطینی بلافاصله با فرزندان طالقانی تماس گرفتند و اسناد را بدانها دادند، ولی ”کمیته“ انقلابی که مکالمات تلفنی این مرکز را کنترل میکرد، آنها را در موقع بیرون آمدن بازداشت کرد و اسناد رسوا کننده را بزور از دستشان بیرون آورد.“^۱

”در دسامبر ۱۹۷۷، ”جیمز بیل“ استاد دانشگاه تکران در تهران با آیت الله طالقانی تماس گرفت. در تابستان ۱۹۷۸، ریچارد کاتم در پاریس با آیت الله خمینی ملاقات کرد، و هم او اولین کسی بود که دریافت منزل دکتر بهشتی ستاد اصلی تهیه و انتشار و توزیع نوارهای نطقهای خمینی در سایر برنامه ریزیهای انقلابی در ایران است. تامس ریکس استاد دانشگاه جرج تاون با صادق قطب زاده تماسهای منظم داشت. هنری پرکت نیز شخصا از دوستان نزدیک مهدی حائری یکی از استادان دروس اسلامی دانشگاه جرج تاون بود. این حائری، به معرفی ”آرمین میر“ سفیر اسبق آمریکا در ایران به ”بیل میلر“ معرفی شده بود و با کمیته اطلاعاتی سنا از طریق یک عضو وزارت امور خارجه آمریکا همکاری میکرد.“^۲

”میان رهبران درجه اول سیاست آمریکا در آن موقع، ”آندریو یانگ“ رئیس هیئت نمایندگی آمریکا در سازمان ملل متحد بیش از همه ”خمینی زده“ بود. وی طی یک سخنرانی در واشینگتن اظهار داشت که نهضت خمینی تحت تأثیر مستقیم آموزشی آمریکا بوجود آمده است و از آن نیز الهام میگیرد، و در زمینه عملی توسط بیست و پنج یا پنجاه هزار دانشجویی اداره میشود که از زمان تحصیل در دانشگاهها و دیگر مراکز

۱ - نقل از کتاب La Chute du Shah، نوشته فریدون هوریدا، چاپ پاریس، ۱۹۸۰، ص ۲۳۵.

۲ - از کتاب Debacle: The American Failure in Iran، چاپ نیویورک، ۱۹۸۰، ص ۱۲۰.

آموزش عالی این کشور اعتقاد کامل به موازین دموکراسی آمریکائی پیدا کرده اند، و اضافه کرد که بر این اساس ما نباید از اینکه اینها شروع به درک قدرت خود کرده اند بیسی بدل راه دهیم. چیزیکه میتوانم با اطمینان بگویم این است که هدفها و آرمانهای انقلاب ایران اصالتاً همان آرمانها و هدفهای سایر نهضت های حقوق بشر است، و وقتیکه این انقلاب درست "جایفتد" همه جهانیان درخواهند یافت که خمینی از زمره قدسین عصر ما بوده است".^۱

"پرفسور ریچارد کاتم استاد دانشگاه پیتسبرگ و مشاور بسیار مورد احترام وزارت امور خارجه آمریکا که متخصص "ایدئولوژی اسلامی" شناخته شده بود، منظمأ اطمینان میداد که آیت الله خمینی بهیچوجه خواستار حکومت نیست و در بازگشت به ایران به حجره درس خودش باز خواهد گشت".^۲

"آمریکا نه تنها در سیاست پشتیبانی از شاه اشتباه کرده است، بلکه اصولاً از زمان انقلاب کبیر فرانسه بعد آمریکا همیشه کشوری ضدانقلابی بوده است. باید متوجه باشیم که جمهوری اسلامی الزاماً و ماهیتاً نه یک رژیم ضد آمریکائی است و نه یک رژیم متعصب مذهبی، و بالعکس تمام قرائن نشان میدهد که این رژیم در جریان تبدیل به یک "نظام قانونی کاملاً دموکراتیک" است".^۳

"علیرغم آشوبهای کنونی ایران، بسیاری ایرانیان غیرروحانی که از این دوران بعنوان "زیباترین لحظه تاریخ اسلام" نام میبرند. این انقلاب که صرفاً بر تاکتیکهای مسالمت آمیز بنیاد نهاده شده، سرمشق تازه ای را از یک انقلاب صلحجویانه و بدون خونریزی به همه جهانیان ارائه کرده و در آینده نیز میتواند سرمشقی از یک حکومت کاملاً انسانی، که خود ما بدان احتیاج مبرم داریم، به تمام کشورهای جهان سوم عرضه بدارد".^۴

"نهضت خمینی در واقع ادامه نهضتی است که از بیش از یک قرن

۱- همانجا، ص ۲۱۱.

۲- همانجا، ص ۱۲۹.

۳- Richard Falk استاد دانشگاه پرینستون، در New York Times، ۲۸ ژانویه ۱۹۷۹.

۴- همانجا، ۱۹ فوریه ۱۹۷۹.

پیش‌بینی‌شده "یک تغییر بنیادی" در ایران در جریان است، تا این کشور را از یک استقلال واقعی، از سازمانهای آزاد، و از تجدید حیات ارزشهای فرهنگی ایرانی و اسلامی برخوردار سازد.^۱

"خمینی مسلماً به آن اندازه‌ای که مطبوعات و رسانه‌های بین‌المللی او را بد نشان داده‌اند آدم نابابی نیست."^۲

"خبرگان وزارت امور خارجه آمریکا، تا به آخر نیز حکومت خمینی را امری تلقی نکردند که خود بخود مضر به منافع آمریکا باشد. تا دسامبر ۱۹۷۹ هنوز به اصرار خواسته میشد که با دولت آیت‌الله خمینی روابط عادی سیاسی برقرار گردد، و برنامه کمکهای وسیع نظامی بدان از سر گرفته شود، و حتی مأمور ویژه‌ای از آمریکا به شهر مقدس قم اعزام گردد."^۳

"به واشینگتن اطلاعات ضد و نقیضی رسیده بود که آیت‌الله خمینی فطرتاً مرد ملایم و معتدلی است، و اگر هم گاهی سرسختی کند میتوان او را براه آورد. همین نظریات غلط، به سیاست‌سازان حکومت کارتر اجازه داده بود که نظر خوشبینانه‌ای نسبت به بازگشت پیروزمندانه آیت‌الله به ایران داشته باشند."^۴

"من هیچ دلیلی نمی‌بینم که در میان رهبران کنونی ایران یک احساس ضدآمریکائی وجود داشته باشد، و دلیلی هم نمی‌بینم که وجود چنین احساسی مانع برقراری روابط دوستانه ما با قسمت اعظم از آنها شود. بالعکس، فکر میکنم صحیحتر باشد که بگوئیم احساسات ضدآمریکائی اخیراً در ایران فروکش کرده است و شاید فقط بقایای

۱ - Richard Cottam استاد دانشگاه پرینستون. در کتاب Debacle تذکر داده شده است که از وی به‌عنوان جانشین احتمالی ویلیام سالیون برای احراز پست سفیر ایالات متحده در تهران یاد میشود.

۲ - "اسناد لانه جاسوسی آمریکا، سند محرمانه شماره ۸، مورخ ۱۵ اوت ۱۹۷۹ از سفارت ایالات متحده در تهران به آقای هنری پرکت رئیس اداره ایران در وزارت امور خارجه آمریکا، جلد شانزدهم اسناد، چاپ تهران، ۱۳۶۰، ص ۴۰.

۳ - Carter and the Fall of the Shah، نشریه مخصوص Washington Quarterly، شماره بهار ۱۹۸۰، ص ۲۱.

۴ - همانجا، ص ۳۹.

مختصری از آن وجود داشته باشد^۱.
”نه تنها هیچکس از کارگردانان سیاست آمریکا در مورد ایران، کتابها و نوشته های خمینی را نخوانده بود، بلکه آنها حتی از اظهارات و بیانات پسیپی او در نوفل لوشاتو نیز آگاهی درستی نداشتند. رهبران آمریکائی گاه بگناه این اظهارات را بطور ”الکترونیک“ میشنیدند، ولی هیچوقت در باره آن ها فکر نمیکردند. در مقابل، با سماجت لجاجتانه ای بر این عقیده ماندند که اعضای جبهه ملی - که خواستهای خود را همواره بجای واقعیت ها میگذاشتند - حق دارند، و همین اعتقاد را نیز در باره نطقهای بخشنامه ای چند تن از هواداران خمینی داشتند.

آیا چنین اشتباه در درک واقعیتها موردی استثنائی در سیاست خارجی ما است؟ یا حقا باید ما را در باره یک مسئله بنیادی به فکر وادارد، یعنی از خود پرسیم که آیا در آینده نیز، یک حکومت دیگر آمریکا در مواجهه با چنین بحرانهایی خواهد توانست بهتر از آنچه حکومت کارتِر در مورد ایران کرد گلیم خودش را از آب بیرون بکشد؟ در این مورد واقعا خوش بینی زیادی نمیتوان داشت^۲.

”سالیون سفیر آمریکا در تهران، بر این عقیده بود که سارش بین ارتش و آخوندها کاملا ممکن است، زیرا خمینی و نیروهای مسلح هر دو ضدکمونیست هستند. از طرف دیگر افسران بالنسبه جوانتر هوادار غربند. در نتیجه روابط اقتصادی با غرب ادامه خواهد یافت، و خمینی نیز در بازگشت به ایران نقشی همانند گاندی ایفا خواهد کرد، و انتخاباتی صورت خواهد گرفت که موجبات استقرار رسمی یک حکومت جمهوری اسلامی هوادار غرب را فراهم خواهد ساخت. در واشینگتن در همین موقع استادان ”اسلام شناس“ دانشگاههای و مقامات دولتی از خمینی و از جبهه ملی که مجموعه ای بود از سیاستمداران بی خاصیت پیرو مصدق (که بعدها خمینی با کمال آسانی آنها را کنار گذاشت) ستایش میکردند. از جمله این خیالبافیهای دانشگاهی، مقاله ای بود که آقای ریچارد فالک در شماره بهار

۱ - Harold Saunders معاون وزارت امور خارجه آمریکا، در کمیسیون امور خارجه مجلس سنا، ۲۶ ژانویه ۱۹۷۹.

۲ - نقل از کتاب Debauch: The American Failure in Iran، چاپ نیویورک، ۱۹۸۰، ص ۲۳۳.

۱۹۷۹ مجله "سیاست خارجی" نوشت و در آن به خوانندگان خود اطمینان داد که اطرافیان خمینی همگی متعهد به مبارزه با تمامی اشکال اختناق و سرکوبی هستند، و اصولاً قانون اساسی خمینی توسط میانه‌روها نسی تهیه شده است که شدیداً به حقوق افراد و حقوق اقلیت‌ها اعتقاد دارند. آقای فالک این اطمینان را نیز میداد که اصولاً عدالت اجتماعی در ذات جمهوری اسلامی نهفته است و خمینی درست مشابه آن حقوق‌دانان روشنگری عمل میکند که در خود ایالات متحده برداشتهای تازه و بسیار مترقیانه‌تری را از مسائل قضائی ارائه میکنند.^۱

۱ - Elie Kadourie, "Disastrous Years: when U.S. Foreign Policy Fumbled and Stumbled", در مجله Encounter، نوامبر ۱۹۸۴، ص ۲۴.

کتاب سوم

مردی در برابر تاریخ

قضاوتی که در گرماگرم حوادث در باره یک رهبر میشود، غالباً در دادگاه تاریخ بکلی تغییر میکند. بسیاری کسانی که از این دادگاه بازنده بیرون می‌آیند، و در عوض کسانی هستند که در آن براتب برنده تر میشوند. محمد رضاشاه از رهبرانی بود که در میان داورهای ضد و نقیض و غالباً خصمانه دیده از جهان فرویست، اما بی تردید تاریخ وی را در جمع آن رهبرانی خواهد نهاد که با گذشت سالها پیوسته بزرگتر میشوند.

Richard Nixon در کتاب "رهبران"

آنجا که فقط برای میهنم بلندپروازی میکردم، سرا بسای انصافی متهم به ارضاء جاه طلبی های شخصی میکردند. مگر من نمیدانستم که بهنگام عملی شدن همه این طرحهای درازمدت دیگر خودم زنده نخواهم بود؟ من برای خودم هیچ نمیخواستم، و کمال آرزویم فقط این بود که همه پیش بینی های لازم برای تأمین آینده ایران انجام گیرد، وحدت و تمامیت ایران تضمین شود، و ایرانیان بصورت مردمی مرفه و سربلند پا به قرن بیست و یکم بگذارند. هدف من سیاست مالیخولیائی بازگشت به قرون وسطی نبود، نه خواب و خیال بود و نه اهریمنی بود.

محمد رضاشاه پهلوی، در کتاب "پاسخ به تاریخ"

... که ای نیکبخت این نه شکل من است،
ولیکسن قلم در کف دشمن است...
سعدی

هفت سال پس از مرگ محمد رضاشاه پهلوی، اکنون دیگر حق قضاوت واقعی در باره او، مانند قضاوت در باره کلید رهبران خوب و بد دیگر تاریخ جهان، بیش از آنکه با معاصران او یعنی با دوستان یا دشمنان دوران خودش باشد با تاریخ است، و داوری تاریخ معیارها و ضوابطی جدا از حسابگرها، غرض ورزیها، خرده حسابها، کینه توزیها، عقده ها، خصومتها یا سودجوئیها و چاپلوسیها و حق شناسیهای خصوصی داشته است و دارد. در دادگاه تاریخ، داوریهای معاصران چه خوب و چه بد، گاه بیش یا کم تعدیل میشود، گاه نیز بکلی تفسیر جهت میدهد و به رنگی دیگر درمی آید.

روزگاری ژاندارک را به تهمت جادوگری به شعله های آتش سپردند، و امروز وی را بعنوان یکی از چهره های مقدس تاریخ جهان میستایند. روزگاری نیز استالین را پدر ملت و چراغ فروزان راه خلقها خواندند و امروز حتی در کشور خودش از او بصورت ستمگری بزرگ نام میبرند. امیر کبیر را بنام مفسد فی الارض رگ زدند، و امروز او برای همه ما از بزرگترین خدمتگزاران تاریخ ایران است، و دژخیمان او که از این راه صدارت عظمی یافتند به زیاله دان تاریخ فرستاده شدند، در انتظار آنکه دیر یا زود "رهبر کبیر" دیگری نیز که ملتی زودباور را با سراب بهشت روانه دوزخ کرده است بدانان پیوندد.

سبب این است که قضاوت تاریخ، بخلاف داوری مردمان، بصورت "انتخابی" صورت نمیگیرد، بصورت "تمام عیار" صورت میگیرد، یعنی بر مبنای مجموع آنچه بدست یک رهبر انجام گرفته است، و نه بر مبنای موارد خاص و انتخاب شده ای که همیشه میتواند براساس نوع انتخاب و نظر شخصی انتخاب کنندگان خوب یا بد باشد. آنچه برای تاریخ مطرح است ترازنامه نهایی سود و زیان کسی است که به داوری آمده است، و این کار طبعا وقتی صورت میتواند گرفت که این ترازنامه بسته شده و اقلام

قطعی سودها و زیانها در آن مشخص شده باشند.

در رسیدگی به چنین ترازنامه‌ای، ملاحظات دآوری در باره یک رهبر سیاسی یا نظامی، همان ملاحظاتی نیست که در مورد یک قدیس یا یک زاهد یا یک فیلسوف، یا یک نویسنده یا سخنور و یا هنرمند بکار میرود، زیرا که نه تنها قدیسین نمیتوانند کشوری را اداره کنند، شاه سلطانحسین‌ها هم نمیتوانند. انگشت نهادن بر موارد معینتی از کارهای یک رهبر سیاسی بمنظور تجلیل یا تخطئه او، و نادیده گرفتن موارد دیگر کارهای وی، یا مغرضانه است و یا جاهلانه، و در هیچیک از این دو صورت واقع بینانه نیست.

این نه تنها قانون ثابت تاریخ است، بلکه از آن بالاتر، قانون الهی است که بموجب نص قرآن دادگاه روز رستاخیز نیز بر همان ملاحظات انجام میگیرد:

”پس در آنروز (روز محشر) همه مردمان در حضور پروردگار خود به حساب ایستند، و خوب و بد اعمالشان در ترازوی عدل سنجیده شود. هر کس که بقدر ذره‌ای کار خیر کرده باشد پاداش آنرا ببیند، و هر کس هم که باندازه ذره‌ای مرتکب شر شده باشد بکیفر آن برسد، و چون همه اینها سنجیده شود نامه اعمال هر کس را بدستش دهند. آنکس که نامه را بدست راستش دهند از سعادت ابدی خود شادمان شود، و آنکس که نامه را از پس سر دریافت کند از تیره روزی بخاورد خود فغان بردارد.“^۱

تاریخ ایران آکنده از خاطره پادشاهان و زمامدارانی است که هر چند کارنامه آنان موارد قابل ایراد فراوان دارد، نامشان جاودانه در فهرست بزرگمردان تاریخ این کشور ضبط شده است. در برابر پادشاهان و زمامدارانی دیگر نیز هستند که هر چند موارد ایراد بسیار کمتری در کارنامه خود دارند، نه در تاریخ ایران جایی ارزنده دارند و نه نسلهای ایرانی جز با بی‌اعتنائی و گاه با بیزارگی از آنها یاد میکنند، زیرا که اینان اگر کار

۱- قرآن، سوره مطففین، آیه ۶.

۲- قرآن، سوره زلزال، آیه‌های ۷ و ۸.

۳- قرآن، سوره انشعاق، آیه‌های ۷ تا ۱۲.

منفی زیادی نگزیده اند، کار مثبتی نیز نکرده اند، ولو آنکه در زمان خردشان از جانب کاسه لیسان و آستان بوسان به عرش اصلی رسانیدم شده باشند. کافی نیست که زمامدار مفلوک چون شاه سلطان حسین از جانب شیخ المحدثین عصر خود "سلطانین زمان، سرور خواقین دوران، خاقان فرشته حشم، شجاعت نژاد آتش بار، ملجاء الاکسره و ملاذ القاصره، سلطان الاعظم والخاقان الاکرم" لقب گرفته باشد، و زمامدار حقیر دیگری چون فتحعلیشاه از طرف محدث بزرگوار دیگر عنوان "شاهنشاه جم جاه مملکت سپاه گردون یارگاه، خدیو زمان، قبله سلاطین جهان، که سپهر برطنین طنطنه کشورگشائی چون او نشنیدید" دریافت داشته باشد، تا داورى نهائی تاریخ و قضاوت نهائی ملت نیز جای بلندی را که شایسته آن نبوده اند بدیشان بدهند.

حماسه ای که در نخستین سال قرن چهاردهم شمسی در ایران آغاز شد و تا نزدیک به پایان سال ۱۳۵۷ ادامه یافت، یکی از پربارترین مصول تاریخ چند هزار ساله این سرزمین بود، حماسه ای که اگر ناتمام نمانده بود، پایه های یک ایران سرفراز و آباد و پیشرو را در جهان پر آشوب و متحول امروز و فردا برای دیر زمانی استوار میساخت.

بگذاریم آنها که نمیخواهند واقعتهای روشن را ببینند، این واقعتهای را نبینند. آنها هم که میبینند ولی دانسته و خواسته در قلب حقایق میکوشند، بکار خود مشغول باشند، و آنها کسی نیز که در هر حال "روشنفکرانه" نق میزنند، همچنان نق بزنند. اینها نه دیروز در تکوین این جامعه سهمی داشتند، و نه فردا در تکوین حماسه ای نو سهمی خواهند داشت. اینان فقط بکار ویران کردن میخوردند، و این کار را هم کردند. ولی ویرانگران دیروز سازندگان فردا نمیتوانند بود.

بجای اینها، ماجرای آنچه را که گذشت از زبان صحف تاریخ بشنویم، و از زبان تاریخ نگارانی که از دور، و بی حب و بغض و حسابگری شخصی، بدین ماجرا نگریسته اند:

۱ - ملا محمد باقر مجلسی، در مقدمه کتاب "زاد المعاد".

۲ - ملا احمد نراقی، در مقدمه کتاب "معراج السعاده".

"منطقه پهناور میان دریای خزر و اقیانوس هند که ایران نام دارد، از دهها سال پیش صحنه رقبت غول آسای انگلیسها و روسها بود، تا بجایی که در سال ۱۹۱۹ از طرف ایران با لندن قراردادی بسته شد که بموجب آن اختیار امور دارائی و ارتش ایران به انگلیسها واگذار میشد، و در ۱۹۲۱ ارتش سرخ روسیه نیز حق اخالت قانونی در ایران را بدست آورده بود. وقتی که رضاشاه زمام امور کشورش را بدست گرفت، ایران عملاً مستعمره ای بود که نیم به لندن و نیم دیگر آن به مسکو تعلق داشت. با ایتهمه وی با اراده آهنینی که وجه مشخص او بود، کم به نهجیات کشورش بست. ارتش ملی بوجود آورد و نظام وظیفه اجباری و عمومی برقرار کرد. حقوق غیرقانونی "اشغالگران" روسی و انگلیسی را ملغی کرد و توانست به ملت خود احساس هویت واقعی ملی بدهد و او را از عقیده های حقارت دیرینه آزاد سازد. وی از آمیختگی و همکاری نزدیک طبقات مختلف اجتماعی، اشراف، میرزاها، مالکان بزرگ، بازرگانان، پیشه وران، روشنفکران، روستائیان، اقلیتهای مختلف مذهبی و نژادی، ملتی یکپارچه ساخت و برای تسجیل این واقعیت نام سنتی "پرس" یا "پرشیا" را به نام ملی و تاریخی "ایران" که نمایانگر وحدت جغرافیائی و تاریخی این سرزمین بود تغییر داد، و برای نام خاتوادگن خود عنوان "پهلوی" را که از تاریخ باستانی ایران ریشه میگرفت برگزید. او نیز، همانند آتاتورک در ترکیه به نوسازی کشور خود و رهبری جامعه ایرانی از دوران قرون وسطائی به جهان قرن بیستم همت گماشت، و از زمره کوششهایی که در این باره انجام داد مبارزه با واپسگرانی طبقه آخوندها بود، هر چند که این مبارزه از جانب او با قاطعیتی بسیار کمتر از آنچه آتاتورک در ترکیه نشان داد صورت گرفت."

هنگام روی کار آمدن رضاشاه، وضع جامعه ایرانی پس از پانزده سال حکومت "مشروطه پارلمانی" بچه صورت بود؟ حاجی میرزا یحیی دولت آبادی، یکی از معتبرترین و بیغرض ترین رجال سیاسی و فرهنگی پایان عصر قاجار، در تاریخ مفصل و معروف خود "حیات یحیی" در این

۱ - Arthur Conte در کتاب Dictateurs du vingtième siècle، چاپ پاریس،

”... و اما اوضاع و احوال عمومی در امتسال (۱۳۲۶ هجری قمری) که در میرسد، کار ملک و ملک بیست‌هفت دویسم و یوهم است. بیشتر اوقات به کشمکش میان دولت و ملک میگذرد. نه دستورها تمام شده، نه بودجه از مجلس گذشت، نه پرگرام وزارتخانه‌ها تنظیم شده، نه تکلیفات حکام معلوم گشت و نه بلدیہ‌های قانونی ایجاد شده. می‌گفتیم همه اقدامات برای احقاق حق و داشتن عدلیه بوده، افسوس که عدلیه تا امروز از تمام اوقات گذشته بدتر است و بهیچوجه صلاحیت احقاق حق نموده ندارد. نگارنده چون از حقیقت حال عدلیه باخبرم و از کار کاغذسازانها و ناسخ و منسوخ احکام شرعی قضات و تالیفات و کتبات عدلیه، مداخله روحانی نمایان در اجرائیات امور قضائی و نفوذ نام آقا سید عبداللہ بہبہانی در امور عدلیہ برای احترام احکام صادر شده از محضر خودش آگاه هستم، بر اوضاع قضائی حاضر تأسف میخورم. هرچه بیشتر مردم را دیندار سخنان ایشان را میشنوم بیشتر حس میکنم که روح حیات از پیکر این قوم بیرون رفته، احساسات ملی بالمره منحوس و نابود شده، گوینا فترت بزرگ بر سر همگی نشسته، یأس و ناامیدی سرتاسر مملکت را فرا گرفته است. جمعی از ستمکاران سراق و سروران قوم شده به یغماگری پرداخته اند. و قوه فاسد که قرنہا بزرگتر بدبختی ایران را تشکیل میداده یعنی قوه دولتیان ستمگر و روحانیان ستمکار بعد از آن همه انقلاب بعد از آنہستہ فداکاری، بعد از همه قتل نفوس و هتک اعراض و نهب اموال کتبہ در راه آزادی ملت واقع شده، بعد از همه سعی جمیل کہ در راه کوتاه کردن دست این دو قنوه فاسد بکار رفته، بختورستی قبیح سراسر از تمام صورتہتہای گذشتہ حکمرواش مینمایند... کار ستمکاری در تمام مملکت مخصوصاً در نقاطی کہ حکومت ایلاتی است شدیدتر از دورہ های استبدادی شده و مردم ناچارند بہ قوای اجنبی متوسل گردند کہ سیاست اجنبی ہم ہمین آرژو را دارد و حسن استقبال میکند بلکہ خود وسایل آنرا نیز فراهم می‌آورد...“

”دواشر دولتی از کشوری و لشکری، پانہ ازہ ای خراب است کہ

براستی نبود نشان برای آسایش مردم از بودن بهتر است. اشخاص قدیم که لقب بی اطلاع و کهنه پرستند سر کارها مانده و یک عده از جوانهای نیم تحصیل کرده و یا روزی چند زنگ مدرسه دیده هم بهر وسیله بوده است خودشان را به اداره های دولتی داخل کرده اند و بر وجود هیچکدام آنها غیر از اتلاف مال ملت و افزودن مشکلات برای مردم نتیجه ای مترتب نمیشد. بالجملة اوضاع دوائر دولتی در مرکز و ولایات شرم آور شده است.

و اما وضع ملیون و احزاب سیاسی، اشخاصی هستند غیررسمی بنام آقا و آقا زاده، سردسته، مشروطه چی، حزب ساز، وزیر تراش، کابینه آور، کابینه انداز. این جمع در هر کار دخالت کرده برای این و آن واسطه شغل و کار شده مداخل و معاش میکنند و از اینگونه مردم خیلی زیاد دیده میشوند. با تهدید معزولی دادن به وزرای منصوب و نوید وزارت دادن به منتظرالوزاره ها دخلی میکنند و حوزه هایشان گرم بوده بر اعتبارات خود می افزایند و در آلت شدن در دست بیگانگان هم در صورتی که برای مقاصد آنها سودی داشته باشد باک ندارند. این است که برای هریک از رجال دولت که تمولی دارند و میتوانند نمکی به آتش سیاست مابان پاشند طرفدارانی پیدا شده که سنگ وزارت و یا ریاست آنها را به سینه میزنند.

رئیس تازه دولت هم مجبور است هرچه انگلیسیان بگویند اطاعت کند، چه هر کار محتاج است به پول و پول را بانک شاهی باید به دولت بدهد، البته با اجازه سفارت انگلیس که کدام پول را بانک شاهنشاهی ایران باید به دولت بدهد، یعنی اینکه پول خود ایران را که در بانک شاهی است بانک مزبور بی اجازه سفارت نمیپردازد، و بدان میماند که سفارت انگلیس خرج و داخل دولت را بد گفته دیگران کنترل نموده باشد. هزار افسوس و باز هم هزار افسوس!

”نامیدی سرتاسر مملکت را فرو گرفته. با هر کس سخنی از اصلاحات گفته شود بغیر از نمیشود و کار گذشته یعنی تقدیر امور از دست داخله خارج است بجوای شینده نمیشود... زمامداران امور همانها هستند که بودند. خالی بودن خزانه همان است که بود. نه دولت را قوتی

است و نه ملت را اتفاق و همتی، و بالجمله نه زر داریم و نه زور، و در دست اجانب مقهور، مگر دستی از غیب برون آید و کاری بکند^۱ .

”پادشاه جوان ما سلطان احمد شاه قاجار بی علاقه به مملکت است، و میگوید - چنانکه نگارنده از زبان برادرش که او خود از وی شنیده بود شنیدم - دیدیم مردم با پدر ما چه معامله کردند. پس باید تحصیل مال کرد و تا ممکن شد اینجا ماند و هر وقت ممکن نشد به یک مملکت آزاد رفت و آنجا زندگانی نمود.

پیش از اینکه شاه به فرنگستان مسافرت نماید کاری که در سلطنت خود میکرد در عیدها سلام نشستن و امضاء کردن قوانین و احکام آنها در موارد خیلی لازم بود، زیرا بواسطه احتراز از میکروب به قلم و کاغذ تا میتوانست دست نمیگذاشت. گاهی سفرای خارجه را هم بطور رسمی یا غیررسمی پذیرفت و گاهی با رئیس دولت صحبتی میداشت بی آنکه دخالتی در کارهای جاری مملکت داشته باشد، در صورتیکه در رسیدگی به کارهای شخصی خود مخصوصاً در آن قسمت که مربوط به عایدات باشد کمال مراقبت را داشت و دارد^۲ .

”عمده وجوه تقدینه دارندگان اعم از شخص پادشاه و رجال دولت و حتی روحانی نمایان مشمول در بانک شاهی ایران و انگلیس جمع شده است و در این وقت باقتضای سیاست استعماری انگلیس بانک مزبور در داد و ستد را بروی خلق بسته است. بانک شاهی روح و جان اقتصادی این ملت را در قبضه قدرت خود گرفته است و تمام راههای داد و ستد خارجی را بسته، و در اینوقت که بحران شدید اقتصادی روی داده است بصلاح دولت خود اعلان کوچ کردن از این مملکت را داده شمه های خود را در ولایتها جمع کرده و تقدینه مرکزی خویش را از مرکز به بنادر فارس برده است در صورتیکه هیچ ضرورت این اقتضا را نداشته است^۳ .

”افسوس که سیاست این مملکت بواسطه بی لیاقتی زمامداران امورش آمیخته شده است با سیاستهای بیج در بیج خارجی که هر دست

۱ - همانجا، ص ۲۷۶.

۲ - همان کتاب، جلد چهارم، ص ۱۷۷.

۳ - همانجا، ص ۲۰۴.

خیانتکاری را می‌خواهی قطع نمایی زیر آن دست یک یا چند دست قوی بیگانه دیده میشود که نه ملت مرعوب را جرئت قطع نمودن آنها است و نه وسائل قطع آنها بواسطه فقدان زور و زر کافی مهیا است، و همه برمیگردد به نبودن مرد، یک مرد توانا که قد علم نموده بیش از هر کار قوای صالح فکری را در وجود علاقمندان به اصلاحات اساسی هر قدر هم ضعیف باشد تمرکز داده با تشکیل قوه نظامی مختصری طرق و شوارع را امن نموده راه بهانه جونی را بروی بیگانگان ببندد، و وسایل اصلاحات اساسی مملکت را بوجود چند صد نفر معلم کامل وطن دوست فراهم آورد، نه معلم طبابت بلکه معلم جراحی برای دریدن و دوختن^۱.

”مجلس دائر شد با نمایندگانی که بیشتر آنها لیاقت برای آن مقام نداشتند و نظامنامه انتخابات آنها را به قوت ملاکی و رعیتداری یا به نفوذ روحانیت انتخاب کرده بود و یا آنکه طرفداران اجانب بودند و به تحریک اجانب به کرسی نمایندگی نشستند. بدیهی است از چنین مجلسی با اختلافات دستجات مختلف که اغلب از روی غرضهای خصوصی تشکیل شده و اساس درستی ندارد امید خیر و صلاحی نمیتوان داشت“^۲.

دو شخصیت بلندپایه آمریکائی که در همان هنگام در ایران خدمت میکردند، مورگان شوستر مستشار مالی آمریکائی در ایران و کالدول وزیر مختار ایالات متحده در تهران، در ”خاطرات“ منتشر شده خود این تابلو تاریک را تکمیل کرده اند:

”در یک حکومت مشروطه، قاعده احترام به نظر اکثریت و مراعات لازم اتفاقی به جهت سیاست حقوق بیت اکثریت و اقلیت در شعب قانونی دولتی امر بسیار لازمی است. ولی ایرانیان آدمهای غریبی هستند، و چون در اصول مسلک دمکراسی بی تجربه اند همینکه یکمرتبه خط انفصال سیاسی میانشان مرتسم گردید فوراً رقابت شدید بلکه عناد شخصی بین فرقه اعتدالی که از حیث عدد دارای اکثریت بود و حزب دمکرات که معدودی بودند شروع شد“^۳.

۱ - همان کتاب، جلد سوم، ص ۲۵۱.

۲ - همانجا، ص ۲۸۱.

۳ - Morgan Shuster در کتاب ”اختناق ایران“، ترجمه از انگلیسی توسط موسی شوشتری، چاپ تهران، ۱۳۴۴، ص ۲۷۲.

”در طبقه حکام، پول جمع کردن و خدمات دولتی خود را بهانه قرار دادن، شیوع کامل طبقه امرا واقعا ناخلف بودند، نه خودشان قدرت جلوگیری از تقلب دولتی را داشتند و نه راضی میشدند که دیگری درین مورد اقدام کند، مبادا ازین بابت ضرر موهومی به خود آنها یا به دوستانشان برسد“^۱.

”هیئت وزیران و مأمورین طبقه بالای قوه مجریه که در زمان مأموریت خود در ایران با آنها تماس داشتم بااستثنای قلیلی هیچکدام اثر خوبی در من نگذاشتند، زیرا بسیاری از ایشان هرچند مردمان تربیت یافته و بسیار زیرکی بودند، ولی عموماً خودپسند و مغرض و فقط در فکر منافع شخصی خود بودند“^۲.

”صدها هزار نفر از مردم در این مملکت بطور منظم از گرسنگی و وبا و حصبه میمیرند. روح مردم این کشور واقعا از فرط رنج کشیدن بکلی فلج شده است“^۳.

”در ۱۴ سال اول مشروطیت، یعنی تا سال ۱۳۳۸ قمری، ۳۷ کابینه پیاپی در ایران تشکیل شد، یعنی بطور متوسط هر چهار ماه یک دولت تازه بر سر کار آمد. در این دولتها مهره ها همیشه همانهایی بودند که بودند، ۱۶ تن بدفعات رئیس الوزراء شدند و ۵۴ تن هرکدام از یک تا هشت نوبت به وزارت رسیدند، و تمامی این نخست وزیران و وزیران به استثنای دو نفر، از اشراف یعنی دوله ها و سلطنه ها بودند“^۴.

”آخرین کابینه دوران مشروطیت پیش از رضاشاه کابینه مشیرالدوله بود که اول آبان ۱۳۰۲ استعفا کرد، و این شصت و ششمین کابینه دوره مشروطه پارلمانی ایران بود که تا آن تاریخ از عمر آن فقط هیجده سال میگذشت“^۵.

۱ - همانجا، ص ۲۷۸.

۲ - همانجا، ص ۲۷۹.

۳ - A. Caldwell در کتاب Memoirs، چاپ نیویورک، ۱۹۱۸.

۴ - دکتر عزت الله همایونفر، در مقاله ”شاه یا وزیر“، نقل از هفته نامه کیهان، چاپ لندن، ۳ اسفند ۱۳۶۳.

۵ - علی اصغر شمیم، در کتاب ”ایران در دوره سلطنت قاجار“، چاپ تهران، ۱۳۴۲، ص ۴۹۶.

”شیخ آذینخواه و مجاهد در تبریز و همکار ستارخان و باقرخان، نام آذربایجان به ”آزادیستان“ تغییر داد. او او کاغذها و کلیه اوراق رسمی را با همین مارک چاپ کردند، بعدها وی در مکاتبات خود با تهران مطلب رسمی شناخته شدن این دولت ”آزادیستان“ را مطرح کرد، و این جلوه ای از تمایلات تجزیه طلبی او و مقدمه سقوطش بود.“

”قیام شیخ محمد خیابانی در تبریز کار روحانیت بود. قیام میرزا کوچک خان نیز از روحانیت بود، منتها در عمل تغییر کرد.“

”مجلس چهارم که در اواخر سلطنت احمدشاه تشکیل شد، اکثریتش در اختیار آخوندها بود. بهمین جهت از همان آغاز رسمیت خود به مبارزه با اعضای حزب دمکرات که تجددخواه بودند و با نفوذ همه جانبه روحانیون در امور مملکت مخالفت میورزیدند پرداخت، بطوریکه سرانجام توانست این حزب را تعطیل کند و روزنامه های آنرا نیز از انتشار باز دارد. امور دادگستری در اختیار آخوندها قرار گرفت و مدارس جدید یکی پس از دیگری بسته شد. در سراسر ایران ملاحها به مبارزه سرسختانه علیه روشنفکران و طرفداران مشروطیت و ”بهانی ها“ پرداختند و به بهانه های مختلف حکم حد و تعزیر و حبس دادند و حتی فتوای تکفیر صادر کردند.“

محمد رضاشاه در چند کتاب خود (مردان خودساخته، مأموریت برای وطنم، پاسخ به تاریخ) دورنمای جالبی را از ایران سالهای بعد از جنگ جهانی اول، نقل از رجال سالخورده آن دوره و بخصوص خاطره گفتگو با پدر خویش در باره آن دوران ترسیم کرده است: |

”زندگی در محیط سیاسی و اجتماعی ایران بصورت کابوس وحشتناکی درآمده بود. دولت مرکزی آنقدر ضعیف بود که حتی بر پایتخت نیز تسلط کافی نداشت. از ارتش و ژاندارمری خبری نبود. چند سربازی که در اختیار دولت بودند حقوقی نمیگرفتند، و گاه بگناه بجای مقرری به آنان پاره آجر داده میشد. فرماندهان این سربازان در شمال روسها بودند و در

۱- از همان کتاب، ص ۵۰۱.

۲- روح الله خمینی، در کتاب ”کشف الاسرار“.

جنوب انگلیسها. قدرت در اختیار مالکان بزرگ و سرکردگان ایلات و یاغیان گردنه ها و راهزنان شهرها بود. انگلیسها برای حفظ چاههای نفت با ایلات مناطق نفت خیز توافق کرده و آنرا تحت سلطه خود داشتند.

” در آن هنگام ایران یکی از فقیرترین کشورهای جهان بود. خزانه دولت چنان تهی بود که گاه حکومتها مجبور میشدند برای پذیرائی از یک شخصیت خارجی از صرافان یا تجار بازار قرض بگیرند. خارجیان تمام خدمات عمومی از قبیل نفت، شیلات، پست و تلگراف، گمرکات و بانکها را تحت نظر و اداره خود داشتند. صنعت و کشاورزی و تجارت در شرایط قرون وسطائی قرار داشت. وضع بهداشتی ایرانیان از هر جهت دلخراش بود. حد متوسط زندگی از سی سال نیز کمتر بود و مرگ و میر کودکان به سطحی بسیار بالا میرسید. کمبود غذا و شرایط نامطلوب بهداشتی و درمانی باعث شده بود که ایرانیان که ذاتاً نژادی قوی و بزومند بودند در بدترین وضع ممکن بسر میبردند. بسیاری از اپیدمی ها در ایران بصورت بومی درآمده بود. بموازات این وضع، بیسوادی و جهل و فقر نیز بشدت رواج داشت. تنها یکصدم مردم ایران خواندن و نوشتن میدانستند، و در سرتاسر مملکت فقط یک مدرسه متوسطه وجود داشت. از امتیازات و مواهب تمدن غربی که قسمتی از آنها حتی در امپراتوری عثمانی و هندوستان وجود داشت در ایران مطلقاً خبری نبود: نه راه آهن، نه جاده شوسه، نه برق، نه تلفن. همه اینها برای ایرانیان رؤیائی بیش نبود. ناگفته نباید گذاشت که گرچه این انحطاط تا حد زیادی از طعنف و نادانی ایرانیان مخصوصاً مسئولان حکومتی و قدرتمندان داخلی ناشی میشد، اما مسئول اصلی آن سیاستهای خارجی بودند.

” پدرم غالباً خاطرات این دوران را برایم تعریف میکرد. میگفت که چگونه دولت مرکزی عملاً فاقد هر قدرتی بود. رؤسای ایلات و گردنکشان بر قسمتهای مختلف کشور حکومت میکردند. نه قانون بر مملکت حاکم بود، نه نظم. نه ارتش وجود داشت و نه قوای تأمینیه. اشرار مسلح خود دادگاههای مخصوص داشتند و به میل خویش ”عدالت“ را اجرا میکردند، در حالیکه رسماً سازمان قضائی در اختیار روحانیون بود که اکثرشان دستخوش فساد بودند. دادگاههای کنسولی به امور دعاوی خارجیان رسیدگی میکردند، زیرا این خارجیان مشمول قوانین داخلی کشور

نمیشدند. حتی در شهر تهران امکان اینکه بعد از غروب آفتاب در تاریکی از خانه خارج شوند به علت فقدان مطلق امنیت وجود نداشت، و کسی که مثلاً به دنبال پزشک از خانه خارج میشد با انواع خطرات حتی خطر مرگ مواجه بود. وضع خطوط مواصلاتی چنان مغشوش و راهها بقدری ناامن بود که برای مسافرت از تهران به مشهد میبایست به روسیه رفت و از آن کشور عبور کرد. پیش از تولد من، پدرم بطوریکه حکایت میکرد آنچنان از پریشانی وضع مملکت آشفتہ و نومید بود که چند بار کوشیده بود در جنگهای داخلی خودش را در معرض گلوله قرار دهد، و هر بار بطور معجزه آسا نجات یافته بود.

”کشور دچار هرج و مرج و قحطی و مردم گرفتار گرسنگی بودند، و در عوض فئودالها و خانهای ایلات و مالکان بزرگ با همدستی آخوندهای متنفذ پیوسته قدرت بیشتری کسب میکردند، چنانکه در آن واحد جنگلی‌ها در شمال و شیخ خزعل در جنوب و عمال قشقانی در فارس و گردنکشان متعدد در اصفهان با حمایت کنسولگریهای انگلیس به چپاول مردم مشغول بودند. بازار تعزیه و عزاداری رونق بیسابقه داشت و شیوع تریاک غوغا میکرد. فقر و بیماری و درماندگی تمامی کشور ایران را در بر گرفته بود، و بیماریهای مختلف، منجمله ایبیدی وبا که در آن سالها روی به ایران آورده بود در سرتاسر مملکت کشتار میکرد.“^۱

”شکست انقلاب مشروطه به علت ”دیکتاتوری رضاخان“ نبود، ”دیکتاتوری رضاخان“ به علت شکست انقلاب مشروطه بود. انقلاب مشروطه در همان اوج پیروزی خود در جریان مجلس دوم شکست خورد. در سال ۱۲۹۹ که رضاخان سردار سپه در صحنه ظاهر شد، دوازده سال از مجلس دوم میگذشت، و درین فاصله حکومت سرکری از موجودیت بازیافته بود. حکومتهای خودمختار آذربایجان و گیلان اعلام شده بودند و خانهای عشائر بر کردستان و فارس و خوزستان و بلوچستان تسلط یافته بودند. انگلیسها در پی جدا کردن ”اندامهای سالم“ از پیکر پاره ایران بودند، و احمد شاه جواهراتش را بسته و آماده فرار بود. چیزی از انقلاب نبود که نیروهای نادانی و واپسگرایی و فرصت طلبی و بیگانه پرستی باقی

۱ - محمد رضا شاه پهلوی: مأموریت برای وطنم، فصل اول.

در چنین محیط و چنین شرایطی بود که حماسه ایران نو با سلطنت رضاشاه اول آغاز شد. ولی من در اینجا قصد تاریخ نگاری ندارم، بخصوص که اینکار را پژوهندگانی با صلاحیت بسیار بیش از من، چه در داخل و چه در خارج ایران انجام داده اند. فهرستی که در سال ۱۳۵۵ توسط یک محقق سابقه دار ایرانی بر اساس مدارک موجود در کتابخانه کنگره آمریکا در باره دوران رضاشاه کبیر برای کتابخانه پهلوی تهیه شد (و نسخه ماشین شده ای از آن هم اکنون در اختیار من است) به تنهایی شامل ۴۹۰ صفحه و عناوین و مشخصات ۴۸۲ کتاب و مقاله تحقیقی است که به زبانهای مختلف در باره او انتشار یافته است.

بجای تمام مطالب تاریخی، در اینجا فقط مطلب کوتاهی را از یک نشریه فارسی خارج از کشور نقل میکنم و بحث مربوط به رضاشاه پهلوی را با آن پایان میدهم، زیرا خیال میکنم یک مطلب کوتاه میتواند به اندازه یک کتاب قطور گویای ماهیت راستین این حماسه آفرینی تاریخ ایران باشد:

”برای درک ماهیت حادثه سرنوشت ساز سوم اسفند در تاریخ معاصر ایران، کافی است شرایط آنروز مملکت را بررسی کنیم. در ۱۲۹۹ در حالی که تکانهای انقلاب بلشویکی هنوز احساس میشد، و استعمار انگلیس هنوز اصول معاهده تحمیلی ۱۹۱۹ خود با و شوق الدوله را رها نکرده بود، ایران بسرعت بسوی قطعه قطعه شدن میرفت. در کرانه های جنوب باختری خزر، ”جمهوری جنگی“ آمیزه ای از آرمانخواهی و سرگشتگی خونبار عرضه میکرده. در بخشی از خوزستان شیخ خزعل میکوشید تا فاصله خود را از مرکز بیشتر و بیشتر کند. در بلوچستان استعمار به بهانه حفظ خطوط تلگراف مناطقی وسیع را عملاً در اشغال خود داشت. چندین قدرت خارجی از حقوق ویژه ”کاپیتولاسیون“ در ایران برخوردار بودند. مملکت چیزی بنام ارتش نداشت و قدرتهای استعماری هرگاه اراده میکردند با نیروئی محدود به اعمال فشار دست میبازیدند. فتودالسم، بیسوادی، فقر، بیماری، هرج و مرج و جهت گم کردگی

۱ - داریوش همایون، در کتاب ”نگاه از بیرون“، چاپ آمریکا، ۱۹۸۴، ص ۲۰۳.

ملی افق آینده ایران را تیره و تار میکرد، و نخبگان سیاسی مملکت شرق در فساد و تن در دادن به کلیت، مال میاندوختند و به ریش زمانه میخندیدند. از مشروطیت سایه ای بیش نمانده بود، سایه ای برای بازی نقشهای پوچ بر دیوار. انقلاب مشروطه آرمانهای بزرگ سیاسی را مطرح کرده بود، اما تحقق و حفظ این آرمانها بدون زیربنای اقتصادی و اداری و نظامی لازم از قلمرو خیال فراتر نمیرفت. بهترین و دموکراتیک ترین قانون اساسی بدون زیربنای اقتصادی و اداری و نظامی لازم، یا بلا اجرا میماند و یا دیر یا زود نقش بر دیوار میشود. رضاشاه با تقویت حکومت مرکزی، ایجاد ارتش، لغو کابیتولاسیون، تأسیس دادگستری، پی ریزی تعلیمات اجباری، ایجاد دانشگاه و فرهنگستان، اعزام محصل به خارج، سازمان دادن به دستگاه دیوانی و کمک به شکل گیری آگاهی ملی و تاریخی ایرانیان، فهرستی درخشان از خدمات به یادگار گذارده است.^۱

” پدرم از آغاز اقتدار، به ساختن نظم داخلی و تحکیم مبانی وحدت و تمامیت کشور پرداخت. رؤسای بعضی از قبائل همجوار با چاههای نفت جنوب، قبلاً در مقابل دریافت و تملک تعدادی از سهام شرکت نفت ایران و انگلیس به خدمت انگلیسها درآمده و مأمور تضمین امنیت منطقه شده بودند. پدرم ترتیب خرید سهام آنها را داد و قبائل جنوب و جنوب شرقی ایران را تحت اختیار دولت مرکزی درآورد. البته او در آن هنگام از امکانات زیاد برخوردار نبود، و حتی یکبار گفت: کاش هزار تفنگ از یک نوع در اختیار داشتم.“

” کیست که نداند کار پدر من و کار من در این کشور محدود به ساختن بیمارستان و مدرسه نبوده است؟ قدری مطالعه کنید و ببینید که قبل از پدر من وضع این مملکت چه بوده است؟ به خوزستان نمیشد رفت، زیرا اختیار آنجا در دست دولت نبود. به خراسان از راه روسیه سفر میکردند. همینطور به آذربایجان، حتی در همین تهران در ساعت پنج بعد از ظهر در کوچه ها نمیتوانستند آزادانه رفت و آمد کنند. در دو فرسخی تهران نایب حسین کاشی و امثال او مردم را لخت میکردند. از تهران کسی

۱ - هفته نامه کیهان، چاپ لندن، ۲ اسفند ۱۳۶۳.

نمی‌توانست به مازندران برود، و تازه بفرض هم که می‌رفت چه می‌دید؟ یک مشت سنگلاخ و یک منطقه آکنده از پشه مالاریا. مملکتی که در سال ۱۹۰۷ به دو قسمت تقسیم شده و نیمی به شمالیها و نیمی دیگر به جنوبیها تعلق گرفته بود. مملکتی که در ۱۹۱۹ موضوع قرارداد تحت‌الحمایگی آن مطرح بود که البته بجائی نرسید. چنین مملکتی را پدر من تحویل گرفت، و وقتی که رفت مملکتی را تحویل داد که در سراسر آن نظم و آرامش و امنیت و ترقی کار حکمفرما بود. اینها چیزهایی است که در تاریخ ثبت شده است و ادعای من نیست^۱.

”در مقام تجهیز ارتش ایران، پدرم یک لشکر پیاده نظام و یک تیپ از قوای مخصوص و یک واحد حمل و نقل ایجاد کرد... پس از آن نیروی هوایی و نیروی دریایی ایران را بنیاد نهاد. گروهی از افسران و فرماندهان و مرییان ارتش نوین ایران فرانسوی بودند و تعدادی از جوانان ایرانی نیز برای فراگیری فنون نظامی به مدارس مهم نظامی فرانسه اعزام شدند. به موازات اینها وی اندک اندک کلیه انحصارات و امتیازات خارجی را در ایران لغو کرد. درآمد گمرکات ایران که در اداره بلژیکیها بود به تأدیه دیون خارجی اختصاص یافته بود. ژاندارمری تحت فرمان افسران سوئدی بود. بانکها را روسها و انگلیسها و عثمانیها در اختیار داشتند. امتیاز انتشار اسکناس و امتیاز تلگراف کشور در اختیار انگلیسها بود. و همه اینها بتدریج لغو شد.“

”آن نوجوانان پانزده و شانزده ساله‌ای که اخیراً مجسمه‌های رضاشاه را در شهرهای مختلف ایران پائین آوردند مسلماً نمیدانستند وی چه مشقاتی تحمل کرده بود تا ایران را نجات دهد، شهرهای تازه بسازد، مدارس نو بنیاد نهاد، دانشگاه و بیمارستان ایجاد کند. آنها نمیدانستند وی چه رنج‌ها در راه احداث بنادر و راهها، ایجاد نخستین سراسر تولید برق، تأسیس بانک ملی ناشر اسکناس، ساختمان راه آهن سراسری ایران، و استقرار حاکمیت ایرانی بر ثروتهای ملی متحمل شده بود.“

”باید پذیرفت که اگر پدرم به مداخلات روحانیون در امور سیاسی

۱ - محمد رضاشاه پهلوی، در مصاحبه ماهانه با مدیران و سردبیران مطبوعات ایران، ۳ تیر ۱۳۳۸.

پایان نمیداد، در کوششهای ترقیخواهانه خود با دشواریهای بی‌مراتب بیشتر روبرو میشد، و سالیان دراز طول میکشید تا ایران بتواند در شمار کشورهای پیشرفته جهان در آید.

در طول بیست سال حکومت و شانزده سال سلطنت رضاشاه، ایران راه بسیار درازتری از این فاصله زمانی، یعنی راه میان قرون وسطی و قرن بیستم را پیمود. اگر امکان تهیه فهرستی کوتاه از کارهایی بزرگ باشد، میتوان در زمره کارهایی که در این مدت کوتاه صورت گرفت از موارد زیر نام برد:

پایان ملوک الطوائفی و یاغیگری در خوزستان و فارس و بلوچستان و کردستان و لرستان و ترکمن صحرا، انحلال قزاقخانه و ایجاد ارتش منظم و نظام وظیفه عمومی، الغاء کاپیتولاسیون، تثبیت قانونی مرزها، ایجاد دادگستری مدرن، ایجاد راه آهن سرتاسری و راهها و بنادر و نوسازی شهرها، کشف حجاب بانوان و شرکت آنها در امور اجتماعی، تأسیس دانشگاه و مدارس امروزی، اعزام دانشجویان به خارج، تأسیس بانک ملی ایران، استقلال گمرکات، ایجاد نیروی هوایی و نیروی دریایی، پایه ریزی صنایع داخلی، تأسیس سازمانهای شیر و خورشید سرخ، انجمن آثار ملی، تربیت بدنی و پیشاهنگی، تمام این کوششها - که بلااستثناء با مخالفت آخوندها مواجه شد - با موفقیت بسیار انجام گرفت.

شاید نموداری از شالوده فکری حاکم بر همه اینها را در این گزارش فرمانده نیروی دریایی ایران منعکس میتوان یافت:

”چهل و چهار سال پیش، در ساعت نه صبح چنین روزی اعلیحضرت رضاشاه کبیر در لنگرگاه بوشهر قدم بر عرشه اناو شاهنشاهی پلنگ نهاد و در میان غرش تویها که موجودیت نیروی دریایی ایران را اعلام میداشت با خوشحالی گفت: ”ما پیر شدیم، ولی ایران جوان شد.“ و شامگاه همانروز در بالکن عمارت فرمانداری بوشهر در حالیکه متفکرانه به ناوگان ایران مینگریست اظهار داشت: میدانید به چه فکر میکنم؟ به سالهای گذشته میاندیشم، آنوقت که ایران در این نقاط کوچکترین نفوذی نداشت و وقتیکه یک کشتی جنگی خارجی در این سواحل لنگر میانداخت، یک مشت مردم لاغر و گرسنه دست گدائی بسوی ”صاحبها“ دراز میکردند و مأموران بیچاره دولت مجبور بودند بنده وار کمر خدمت در

مقابل ملاحظه‌های ساده خارجی بیندند. ولی حالا خود کشور است که صاحب اصلی خودش است. حالا دیگر ایرانی می‌تواند در مملکت خود آقا باشد، خلیج فارس را محافظت کند و به خارجی "صاحب" نگوید، می‌تواند سرش را بلند نگاه دارد..."

در شهریورماه ۱۳۲۰، در پیامدهای تلخ جنگ جهانی دوم که به حمله نظامی به خاک ایران و اشغال آن توسط نیروهای مشترک انگلستان و اتحاد شوروی انجامید، رضاشاه بنفع فرزندش از سلطنت کناره گرفت و به جلای اجباری از وطن رفت. مدتی بعد از آن، آنتونی ایدن نخست وزیر وقت انگلستان در مجلس آن کشور اظهار داشت که ما خودمان باصط سقوط رضاشاه شدیم، زیرا که سیاست وی با منافع ما تطبیق نمی‌کرد. و چنین بود که محمد رضاشاه پهلوی، در یکی از بدترین شرایط ممکن زمام رهبری کشورش را در دست گرفت:

"فرمان تاریخ، کار بنیادی تجدید ساختمان ایران را بر شالوده‌ای که رضاشاه استوار ساخته بود، در مقیاسی بسیار گسترده تر بهمه فرزندش محمد رضاشاه محول کرد، که میبایست رسالت و پیام پدر را دنبال کند. وی در طول سالها در این راه از هفتخوانی واقعی گذر کرد. در شرایط ناگواری که جنگ دوم جهانی و پیامدهای ناخوشایند آن برای کشورش پیش آورده بود، با بحرانهای بیابی سیاسی و اجتماعی دست و پنجه نرم کرد و حتی چندین بار شخصا به پای مرگ رفت. ولی علیرغم همه این مشکلات، توانست یک برنامه عظیم تجدید حیات ملی را در کشورش بموزد اجرا درآورد که باحتمال قوی بارزترین و موفق ترین نمونه نوع خود در تمام جهان سوم بود. در این راه وی همانند پدرش و همانند آتاتورک، ملت خود را غالباً با اعمال قدرت بسوی پیشرفت راند. اصلاحاتی که او انجام داد همه در راه سازندگی صورت گرفت. اصلاحات ارضی، کوشش گسترده در راه تعمیم سوادآموزی، تشکیل سپاههای دانش و بهداشت و آبادانی، ملی

۱ - دریادار کمال حبیب الهی فرمانده نیروی دریائی، سخنرانی در ۱۴ آبان ۱۳۵۳، بناسبت سالروز تأسیس نیروی دریائی ایران، نقل از کتاب "توفان در ۵۷"، نوشته سیاوش بشیری، چاپ پاریس، ۱۹۸۵، جلد دوم، ص ۱۹۶.

کردن جنگلها و مراتع و آبها، سهم کردن کارگران در سود کارخانه ها، اعطای حقوق کامل مدنی به زنان، اصلاحات اداری، و بموازات اینها پایه ریزی یک زیربنای نیرومند اقتصادی و صنعتی برای کشور، همه اینها تنها قسمتی از این برنامه فراگیر "نوسازی ایران" بود. در زمان او بود که ایران از اقتصاد آهنگری به اقتصاد کامپیوتری قدم گذاشت. شعار همیشگی او این بود که "کارهائی که باید بشود خیلی زیاد و وقت بسیار کم است".

هیچکس در آن هنگام نمیتوانست فکر کند که کشوری با داشتن رهبری چنین آینده نگر و برخوردار از حیثیت عظیم جهانی، برخوردار از روابط بین المللی گسترده و با اقتصادی شکوفا به فاجعه ای دچار شود که در کوتاه زمانی شیرازه آنرا از هم بپاشد. ولی این وضعی بود که ظاهراً بدلیل همین موفقیتها و پیشرفتها بوجود آمد، زیرا که تجددطلبی شاه و نوآوریهای او هر روز بر شمار دشمنان سرسخت داخلی و خارجی وی میافزود. بازاری ها دیگر نمیتوانستند با شیوه های سنتی خود درآمدهائی بادآور داشته باشند. مالکان بزرگ از بابت از دست دادن املاکشان ناراضی بودند. "روشنفکران" نیز مثل همیشه و مثل همه جا از فقدان آزادیهای دموکراتیک شکایت داشتند، بی آنکه شرائط و امکانات زمانی و مکانی جامعه خود را در نظر گیرند. بدتر از همه روحانیون شیعه بودند که نفوذ نامحدود گذشته و امتیازات بیحد و حصر خویش را با اصلاحات شاه بیش از پیش در خطر میدیدند و از سن راه دشمنان سوگند خورده شاه و برنامه های او شده بودند".

ایرانی که محمد رضاشاه از پدر تحویل گرفت، ایرانی بود که زیربنای استقلال و یکپارچگی و حاکمیت ملی آن استوار شده بود، ولی از نظر ساختمان زیربنای اقتصادی و آموزشی خود در مراحل اولیه کار بود، و آنچه را هم که انجام گرفته بود طوفان جنگ جهانی دوم برهم ریخت. دوران آشفتگی و بی ثباتی حاصل از این طوفان تا دو دهه بعد ادامه یافت.

این مدت در صحنه جهانی دوران تحولی بنیادی، یعنی انتقال عصر

۱ - Arthur Conte در کتاب Dictateurs du vingtième siècle، چاپ پاریس، ۱۹۸۵، ص ۲۸۰ و ۳۸۱.

استعمار کلاسیک به عصر استعمار نو بود. در این دو دهه، امپراتوریهای بزرگ و کوچک پیش از جنگ جهانی دوم یکی پس از دیگری از هم پاشیدند، و سازمانی بنام سازمان ملل متحد بصورت بزرگترین پارلمان بین المللی تاریخ بوجود آمد که تعداد کشورهای مستقل عضو آن که در هنگام تأسیس سازمان ۵۱ بود، امروز به ۱۶۱ رسیده است.

با اینهمه، و علیرغم ظهور بیش از یکصد کشور مستقل از سرزمینهای استعمارزده گذشته در صحنه سیاسی جهان، سنت تقسیم جامعه جهانی به دو گروه مجزای اربابان و گلابداتورها از میان نرفت. فقط جنبه سیاسی و نظامی پیشین جای خود را به جنبه اقتصادی سپرد، و نیروهای نظامی مستعمراتی و کشتیهای توپدار آنان همراه نایب السلطنه ها و کمیسرهای عالی و فرمانداران، جای خود را به شرکتهای چندملیتی و مدیر عامل های محلی آنها دادند. منطق "رسالت مستعمراتی" نیز جای خود را به منطق آراسته تر "حقوق بشر" داد، هم چنانکه کشتیهای توپدار جای خود را به رسانه های گروهی عصر حاضر سپردند.

بدین ترتیب عصر رضاشاه اول عصر اوج جهانی استعمار بود که در آن هنگام در حد اعلای قدرت و وسعت بود، و بهمین جهت اساس سیاست او نیز میبایست تأمین استقلال و تثبیت حاکمیت سیاسی کشورش باشد، در حالیکه عصر محمد رضاشاه عصر اوج گیری "استعمار نو" بود که بخلاف استعمار کلاسیک خطری رسمی و آشکار برای استقلال و حاکمیت سیاسی کشورها ایجاد نمیکرد، ولی در جای آن بر دست اندازی همه جانبه بر اقتصاد آنها متکی بود. البته این وضع وضعی نوظاسته نبود، بلکه دنباله روی عملی از همان سنت برخورداری دنیای صنعتی و شروتمند عصر استعمار از سرزمینها و مردم تحت فرمانشان بود، که فقط شکل آن تغییر کرده بود.

در چنین شرائطی، نقش اصلی محمد رضاشاه با از سر گذراندن بحرانهای سیاسی نخستین سالیان بعد از جنگ - که در آن تمامیت ارضی ایران دوباره بخطر افتاده بود - و پس از تثبیت مجدد حاکمیت و تمامیت ملی، تلاش برای پی ریزی یک اقتصاد نیرومند در کشورش بود، عاملی که شرط الزامی و حیاتی استقلال و حاکمیت ملی هر کشوری، بزرگ یا کوچک، در عصر نواستعماری امروزی است.

ترازنامه این تلاش بیست ساله وی ترازنامه‌ای کاملاً روشن است، زیرا این ترازنامه مربوط به مسائل اقتصاد و صنعت و آموزش و دیگر فعالیتهای سازندگی است که همه آنها با رقم و آمار ریاضی سنجیده میشوند، و بنابراین درک سود و زیان آنها دشوار نیست.

آشنائی با چنین ترازنامه‌ای - یا دست کم با کلیات آن - برای هر نوجوان امروز و جوان فردای ایران ضرورت دارد، زیرا که چه از لحاظ آگاهی بر آنچه فاجعه سال ۱۳۵۷ برای کشورش ببار آورد، و چه از نظر آنچه خود او باید در دوران پس از ظلمت برای تجدید بنای مملکتش انجام دهد، این آگاهی نخستین قدم کار است.

اطلاعات و آمارهای مربوط بدین دوران، پیش از این بطور منظم در گزارشها، اسناد، کتابها و نشریات تخصصی مراکز مختلف پژوهشی داخلی و خارجی و مهمتر از همه در گزارشها و اطلاعات منتشره موسسات مختلف وابسته به سازمان ملل متحد انتشار یافته‌اند. در نقل اطلاعات و آمارهای کلی صفحات آینده، من بخصوص از کتاب Iran, An Economic Profile نشریه انستیتوی مطالعات خاورمیانه‌ای واشینگتن چاپ ۱۹۷۷، و کتاب Economic Development in Iran چاپ دانشگاه آکسفورد، و بخصوص Iran in the 1980's چاپ ۱۹۷۸، که مجموعه‌ای است از مقالات و بررسیهای تحقیقی ۲۵ کارشناس علمی و اقتصادی و سیاسی ایرانی و بین‌المللی در بازه برنامه‌های عمرانی پنجساله اجرا شده یا در دست اجرا و یا پیش‌بینی شده سازمان برنامه ایران از ۱۹۷۶ تا بعد از سال ۱۹۹۰، و نیز ارقام و اطلاعاتی که خود محمد رضا شاه پهلوی در کتاب "پاسخ به تاریخ" داده است، استفاده کرده‌ام.

آنلسته از خوانندگان من که مایل به کسب اطلاعات بیشتری در این زمینه باشند طبعاً میتوانند با سازمانهای مربوطه وابسته به سازمان ملل متحد یا دانشگاههای اروپا و آمریکا تماس بگیرند. در غین حال به آنها تیکه خواهان آشنائی کاملتر با نوع و تاریخچه زمانی فعالیتهای اقتصادی و اجتماعی این دوران هستند، مراجعه به مجموعه "گاهنامه عصر پهلوی" را که اخیراً در پنج جلد در پاریس بچاپ رسیده است توصیه میکنم. نسخه اصلی این مجموعه، با سه سال کار دسته جمعی گروهی از پژوهشگران، در سال ۱۳۵۶ توسط کتابخانه پهلوی بچاپ رسید ولی پیش

از توزیع و فروش، کلیه نسخه های چاپ شده آن در نخستین روزهای "انقلاب شکوهمند" توسط پاسداران جمهوری اسلامی - در مقام وارشان شایسته سعد وقاص و کتابسوزهای او - به آتش سپرده شد و تنها یک دوره از آن از این "پاکسازی" اسلامی جان بدر برد که اکنون متن تازه ای از این نسخه بوسیله یک موسسه انتشارات فارسی تجدید چاپ شده است. در این گاهنامه شرح روز بروز فعالیتهای سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران را تا پایان سال ۱۳۵۵ میتوان یافت.

● رقم اعتباراتی که به برنامه های هفت ساله و پنج ساله عمرانی از سال ۱۳۲۸ بعد اختصاص داده شده بود، از ۲۱ میلیارد ریال برای برنامه هفتساله اول (۱۳۲۸ - ۱۳۳۴) به ۷۰ میلیارد ریال برای برنامه هفتساله دوم (۱۳۳۴ - ۱۳۴۱)، ۳۹۰ میلیارد ریال برای برنامه پنج ساله سوم (۱۳۴۲ - ۱۳۴۶)، ۸۱۰ میلیارد ریال برای برنامه پنجساله چهارم (۱۳۴۷ - ۱۳۵۱)، ۴,۶۹۹ میلیارد (تزدیک ۵ میلیارد) ریال برای برنامه پنجساله پنجم (۱۳۵۲ - ۱۳۵۶) ترقی یافت. رقم اخیر که بزرگترین بودجه عمرانی و سازندگی تمام تاریخ ایران بود، ۳,۱۱۸/۶ میلیارد را در بخش دولتی و ۱,۵۸۰/۴ میلیارد را در بخش خصوصی شامل میشد.

تقسیم بندی این بودجه شامل رشته های ذیل بود: کشاورزی و منابع طبیعی، منابع آبی، انرژی و الکتریسیته، صنایع نفت، گاز، پتروشیمی، معادن، حمل و نقل، نساجی، رشته های مخابراتی، جهانگردی، آموزش و پرورش، فرهنگ و هنر، بهداشت، توسعه شهری، توسعه روستائی، خانه سازی، محیط زیست، توسعه منطقه ای، رفاه اجتماعی، پرورش بدنی. من باب نمونه، ۲۳۷ میلیارد ریال به امور بهداشتی و خدمات پزشکی، ۵۵۱ میلیارد ریال به آموزش و پرورش، و ۹۲۵ میلیارد ریال به خانه سازی اختصاص داشت.

برای برنامه پنجساله ششم که میبایست سالهای ۱۳۵۷ تا آغاز ۱۳۶۲ را شامل شود، طبق طرحهای تنظیم شده ۶,۱۸۲ میلیارد (بیش از ۶ میلیارد) ریال پیش بینی شده بود، که البته این برنامه هیچوقت عملی نشد، در صورتیکه درست همین برنامه ششم "برنامه سرنوشت" بود، زیرا در پایان آن میبایست تمام تشکیلات زیرینائی، اعم از اقتصادی، صنعتی،

عمرانی، آموزشی، بهداشتی و غیره آماده فعالیت اساسی خود شده باشند، و در برنامه پنج ساله هفتم (۱۳۶۲ - ۱۳۶۶) بهره دهی کامل از آنها آغاز شود.

طبق همین برآوردها و محاسبات، رقم محصولات تولیدی کشور در آغاز برنامه های عمرانی ششم، هفتم و هشتم (که هیچکدام اجرا نشد) بدینقرار بود:

درآمد سرانه سالانه، که در سال ۱۳۴۲ فقط ۱۹۵ دلار بود، در سال ۱۳۵۱ به ۵۵۰ دلار و در ۱۳۵۶ به ۱,۶۰۰ دلار رسید، یعنی در مدت ۱۵ سال ۸ برابر شد. در همین مدت درآمد ناخالص ملی (GNP) از ۴ میلیارد دلار در ۱۳۴۲ به ۵۳/۵ میلیارد دلار در ۱۳۵۶ رسید، یعنی در همین مدت ۱۵ سال ۱۳ برابر شد. رشد سالانه صنعتی ایران از ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۶ به ۲۰ درصد، یعنی بزرگترین رقم رشد جهانی بالغ گردید. باید تذکر داد که عوائد نفتی فقط ۴۰٪ از تولید ناخالص سالانه را شامل میشد.

طبق پیش بینی ها، میبایست در چهار برنامه ششم تا دهم (سالهای ۱۳۵۶ تا ۱۳۷۶) درآمد سرانه سالانه در ایران از ۱۶۵۰ دلار به ۶,۶۸۵ دلار در سال برسد. بر مبنای همین محاسبات، جمعیت ایران که در سال ۱۳۵۶ نزدیک سی و پنج میلیون نفر بود بیست سال بعد به قریب ۵۴ میلیون نفر بالغ میشد.

● صنعت فولاد هسته مرکزی برنامه های عظیم صنعتی شدن ایران بود. در سال ۱۳۵۶ در مجتمع ذوب آهن و فولاد اصفهان قریب دو میلیون تن فولاد تولید میشد و میبایست میزان تولید فولاد در کشور تا سال ۱۳۶۴ به ۸ میلیون تن در سال برسد، و تا سال ۱۳۷۲ با شروع کار مجتمع های تازه اصفهان و بندر عباس و اهواز، این رقم به ۱۵ میلیون تن افزایش یابد، و بدین ترتیب ایران یکی از بزرگترین تولید کنندگان فولاد در جهان شود.

آنچه در این مورد اهمیت خاص داشت تربیت سالانه ۷,۰۰۰ مهندس و مدیر و کارگر صنایع مختلف دیگر در این مراکز بود، و این دستاوردی بود که بگفته کارشناسان جهانی، ارزش آن برای مملکت کمتر از

ارزش تولید و فروش خود فولاد نبود.

● صنعت آلومینیوم در مجتمع اراک ۴۲,۰۰۰ تن تولید سالانه و در مجتمع ساوه ۳۰,۰۰۰ تن تولید سالانه داشت، و طبق طرحهایی که در دست اجرا بود میبایست این تولید به ۳۰۰,۰۰۰ تن در سال برسد.

● ایران در همان موقوع سالانه بیش از ۱۰ میلیون تن سیمان تولید میکرد که میبایست در پایان برنامه ششم این رقم به ۱۸ میلیون تن برسد. در سراسر کشور ۸۰,۰۰۰ واحد صنعتی هرکدام دوازده تا بیست و چند هزار کارگر مشغول کار بودند. شهر صنعتی البرز در نزدیکی قزوین بتنهائی ۱۲۵ واحد تولیدی مدرن صنعتی داشت که با سرمایه کلی ۲۰ میلیارد دلار بوجود آمده بود و در حدود ۲۰۰ نوع محصول صنعتی مختلف در آن تولید میشد. تبریز بسرعت بصورت یک مجتمع عظیم تهیه پمپ، کمپرسور، تراکتور، کامیون، اتوبوس، متتهای حفاری و سایر رشتههای این صنایع درمی آمد، که در آنها نیز مانند مجتمع های آهن و فولاد هزاران کارشناس و مهندس و مدیر و کارگر حرفه ای تربیت میشدند.

● تولید محصولات پنبه ای و الیاف مصنوعی ۹۰۰ میلیون متر در سال بود. در سال ۱۳۵۴، ۲۹۰,۰۰۰ کارگر در صنایع نساجی کار میکردند و برای برنامه ششم با ۴۱ میلیارد ریال سرمایه گذاری تازه، ۱۲۰,۰۰۰ شغل تازه در نظر گرفته شده بود.

● تولید سالانه کاغذ در سال ۱۳۵۴، ۱۵۰,۰۰۰ تن، تولیدات چوب و صنایع وابسته بدان در همان سال ۹۵,۰۰۰ تن، محصول شکر ۲۰,۰۰۰ تن، تولید سالانه کفش ۱۱۰ میلیون با اشتغال ۲۰,۰۰۰ کارگر بود که ۴۰ میلیون جفت از آن در هر سال صادر میشد. صنعت قالببافی در سال ۱۳۵۶ یازده میلیون متر مربع قالبی تولید کرده بود. صنایع داروسازی با سرمایه گذاری سالانه ۱۰ میلیارد ریال در جریان تأمین کلیه نیازهای داروئی مملکت بود. رقم سرمایه گذاری در صنایع نساجی جمعا در سال ۱۳۵۷ به ۲۰۷ میلیارد ریال رسیده بود.

● مجتمع مس سرچشمه، با پشتوانه ای از ۱/۲ میلیارد تن ذخیره مس که آنرا در مقام عظیم ترین یا یکی از عظیم ترین ذخائر مس جهان قرار داده بود، میبایست در سال ۱۳۵۸ رسماً افتتاح و بهره برداری شود. تولید سالانه این مجتمع برای قبل از پایان برنامه ششم، یعنی در سال ۱۳۵۹، ۱۵۰,۰۰۰ تن و سود خالص این واحد روزانه ۱۰ میلیون دلار پیش بینی شده بود. این مجتمع در بدو ایجاد خود از نظر اهمیت ششمین واحد تولید مس جهان بود، ولی شاه با توجه به مرغوبیت فوق العاده نوع معدن و ارزاتر تمام شدن قیمت تولید آن بعلت استخراج در عمق کم، بارها اظهار داشته بود که روزی آنرا بصورت بزرگترین مجتمع مس جهان در خواهد آورد. شرایط مناسب تولید و بهره برداری این معدن میتوانست موجب شود که ایران قیمت مس را از نظر بازار جهانی (که اکنون در دست شرکتهای انگلیسی است) در اختیار خود بگیرد.

● برای استخراج و تولید فسفات (با ذخیره تضمین شده یک میلیارد تن بمنظور استفاده بنیادی از آن در اجرای طرحهای بزرگ پتروشیمی بندر شاهپور)، سرب، روی، نقره، آهن، کرومیت، طلا، کوبالت در مناطق مختلف خراسان، سیستان، بلوچستان، کرمان، طرحهای وسیعی در دست اجرا بود. طرحهای دیگری برای استفاده از معادن غیرفلزی (گچ، خاک سرخ، خاک نسوز، طلق، پنبه کوهی و غیره) در زیراب، شاهرود، کرمان در مرحله اجرا قرار داشت. بهره برداری وسیع از معادن عظیم ذغال سنگ اطراف طبس با میلیاردها تن ذخیره در سطحی معادل ۲۰,۰۰۰ کیلومتر مربع (بیش از نیمی از تمام خاک سوئیس) از مهمترین طرحهای در دست اجرا بود.

● تولید برق در ایران در فاصله سالهای ۱۳۴۲ و ۱۳۵۶، از ۲/۳ میلیارد کیلووات ساعت به بیش از ۲۰ میلیارد کیلووات ساعت رسید، و ظرفیت نصب شده مراکز مولد برق از ۸۵۰ مگاوات به ۷,۵۰۰ مگاوات بالغ شد، که قرار بود در سالهای ۱۳۵۹ و ۱۳۶۰، ۲,۴۰۰ مگاوات نیز از محل تولید برق نیروگاه های انرژی هسته ای بدان افزوده شود. برنامه

نهانی این بود که طی بیست سال آینده ۲۵,۰۰۰ مگاوات برق اتمی تولید شود.

طبق محاسباتی که توسط کارشناسان شده بود، مصرف متوسط انرژی توسط هر فرد ایرانی میبایست از معادل انرژی ۱,۲۷۴ لیتر نفت در سال ۱۳۵۶، به معادل ۵,۰۶۰ لیتر در سال ۱۳۷۶ برسد. در این سال کارخانه های برق هسته ای جمعاً میتوانند ۲۳,۰۰۰ مگاوات برق تولید کنند که میبایست نیمی از الکتریسیته مورد نیاز کشور را تأمین کند. در سال ۱۳۵۶ دو مجتمع تولید انرژی هسته ای با ظرفیت کلی ۱۲۰۰ مگاوات در بندر بوشهر در دست ساختمان بود، و ساختمان دو مجتمع دیگر به ظرفیت ۹۰۰ مگاوات در کنار رود کارون در شمال اهواز بزودی آغاز میشد. قراردادهای مربوط به ساختمان چهارم مجتمع دیگر برای تولید انرژی هسته ای با ظرفیت کلی ۴,۸۰۰ مگاوات امضا شده بود، و مذاکرات مربوط به نصب هشت رآکتور هسته ای دیگر در جریان بود، بطوریکه تا سال ۱۹۹۷، یعنی اندکی پیش از پایان قرن حاضر، ایران صاحب ۱۶ مجتمع عظیم انرژی هسته ای برای تهیه الکتریسیته میشد.

در همین حال، برنامه هائی برای استفاده از سایر منابع انرژی (خورشیدی، گیاهی، حیوانی) توسط مراکز تحقیقی کشور در حال تنظیم و اجرا بود. دانشگاه پهلوی شیراز در سال ۱۳۵۴ یک مرکز تحقیقاتی انرژی خورشیدی تأسیس کرده بود، و دانشگاه صنعتی آریامهر نیز در همین زمینه منتها در رشته های تکمیلی آن کار میکرد. در دانشکده های علوم و فنی دانشگاه تهران، و نیز در دانشگاه تبریز، پژوهشهای بسیاری در این زمینه آغاز شده بود. دو طرح ویژه یکی برای ساختمان شهر کوچکی که منحصراً با انرژی خورشیدی اداره شود، و دیگری برای استقرار یک "ایستگاه خورشیدی" با نیروی ۱۰ مگاوات در عرض ده سال تصویب و آماده اجرا شده بود.

بعوازت اینها، تحقیقات وسیعی در زمینه استفاده از انرژی بادی و انرژی "ژئوترمال" و ذغال سنگ نیز بخصوص در دانشگاه پهلوی شیراز آغاز شده بود. برای آزمایشهای مربوط به انرژی بادی پنج استان شرقی کشور مناسب تشخیص داده شده بود، و جالب این بود که در این مورد بخصوص این آزمایشها بر سابقه تاریخی استفاده از نیروی باد در همین

مناطق که شواهد آن در مورد سالهای ۶۴۴ و ۹۱۵ میلادی در سیستان وجود داشت متکی بود.

”ما دو نیروگاه بزرگ تولید برق هسته‌ای از مجموع شش نیروگاه خود را به فرانسه سفارش داده بودیم، نیروگاه‌هایی که بهره‌برداری از آنها ایران را به صورت یک قدرت واقعا صنعتی درمی‌آورد. هر یک از این دو نیروگاه نهصد مگاواتی مستلزم پانزده میلیارد فرانک سرمایه‌گذاری بود. همچنین قرار بود به کمک فرانسویها طرحهای بزرگ دیگری چون متری تهران، برقی شدن خطوط آهن تهران به بندر شاهپور، ساختمان شاهراه تهران به جنوب، و تأسیس مرکز پژوهشهای اتمی تهران را به مرحله اجرا درآوریم. مؤسسه اتمیپیل سازی پژو و شرکت ایران ناسیونال قرارداری بسته بودند که پس از سال ۱۹۸۳ مشترکا سالانه یکصد هزار اتمیپیل تولید و قسمتی از آنرا صادر کنند. شش هواپیمای ایربوس و همچنین فرستنده‌های متعدد موج کوتاه به شرکتهای فرانسوی سفارش داده شده بود. مؤسسات خانه‌سازی فرانسوی در تهران و شیراز به اجرای برنامه‌های وسیع ساختمانی مشغول بودند.

شرکتهای آمریکائی، ژاپنی، آلمانی، ایتالیائی و غیره نیز قراردادهای و سفارشهای بزرگی داشتند. شاید بیش از همه در این رهگذر ایالات متحده آمریکا از وضع موجود ایران زیان دیده باشد، زیرا ما با آن کشور یک قرارداد بازرگانی پنج ساله امضا کرده بودیم که رقم مبادلات سالانه آن ده میلیارد پیش‌بینی شده بود“.

”بموجب لایحه قانونی تأسیس سازمان انرژی اتمی ایران (در اواخر ۱۳۵۲) این سازمان موظف شده بود ایران را در مدتی کوتاه به مقام یکی از بزرگترین تولیدکنندگان انرژی هسته‌ای در آسیا برای استفاده‌های غیرنظامی برساند. از همین رو همکاری در زمینه بهره‌برداری از نیروی هسته‌ای محدود به یک یا دو کشور صنعتی نشده بود. قرارداد با فرانسه شامل تأسیس پنج نیروگاه از بیست نیروگاه انرژی هسته‌ای مورد نظر ایران بود، که هزینه آن ۵ تا ۷ میلیارد دلار برآورد شده بود، و میبایست در عرض ۳ تا ۵ سال ساخته شود. در عین حال بموجب قانون تأسیس سازمان

انرژی اتمی ایران، این سازمان مسئول استفاده از نیروی برق هسته‌ای در صنایع و کشاورزی و خدمات و ایجاد کارخانه‌های شیرین کردن آب دریا و تأمین سوخت اتمی و مواد رادیوآکتیو و بهره‌برداری از آنها بود.

● عوائد ایران از بابت نفت، از سال ۱۳۳۶ تا سال ۱۳۵۶، از ۲۰۰ میلیون دلار در سال به ۲۰ میلیارد دلار رسید، یعنی ۱۰۰ برابر شد. کارگردان و عامل اساسی این جهش بیسابقه در بهای جهانی نفت شاه ایران بود، و این "انقلاب صنعتی" که جهان صنعتی را به لرزه انداخت در کنفرانس ویژه سازمان اوپک در تهران، در سال ۱۹۷۳ با رهبری قاطع او صورت گرفت - که البته بهای بسیاری سنگین آنرا نیز خود وی پرداخت.

● در رشته فعالیت‌های اساسی مربوط به نفت، میباید اختصاصاً از صنعت نوظهور پتروشیمی ایران یاد شود که شاه در نظر داشت آنرا بصورت بزرگترین مجتمع پتروشیمی جهان درآورد. این صنعت، که "صنعت جهان فردا" نام گرفته است، با بنیانگذاری "شرکت کود شیمیائی شیراز" در سال ۱۳۴۲ آغاز شد، و در سال ۱۳۵۶ سالانه ۴۰,۰۰۰ تن آمونیاک و اسید نیتریک، ۳۰,۰۰۰ تن نیترات دامونیوم، ۵۵,۰۰۰ تن "اورئا" تولید میکرد. طرح تازه‌ای در این سال برای تولید سالانه ۵۰,۰۰۰ تن کود شیمیائی در دست اجرا بود، با اضافه طرح‌های دیگری بمنظور افزایش ظرفیت سالانه تولید "اورئا" به ۵۵۰,۰۰۰ تن، آمونیاک به ۴۴۰,۰۰۰ تن، اسید نیتریک به ۲۲۰,۰۰۰ تن، نیترات دامونیوم به ۲۷۵,۰۰۰ تن. همه این طرحها میبایست تا سال ۱۳۶۰ بحرحله اجرا درآمدن باشد.

پس از نصب و استقرار مجتمع کود شیمیائی شیراز، پنج مجتمع پتروشیمی "فوق مدرن" دیگر نیز مشغول کار شدند، و چهار مجتمع دیگر در دست ساختمان بودند. این مجتمع‌ها در شیراز، بندر شاهپور، خارک، آبادان و اهواز برپا شده یا در حال برپا شدن بودند. عوائد صادرات محصولات پتروشیمی ایران که در سال ۱۳۵۶ قریب ۴۰۰ میلیون دلار بود، میبایست در پایان برنامه پنجساله ششم یعنی در سال ۱۳۶۱ به

۳,۷۰۰ میلیون دلار بالغ شود.

● در سال ۱۳۴۵، گاز طبیعی ایران که چهل سال پیش توسط شرکت "بریتیش پترولیوم" آتش زده شده بود، بموجب قراردادی که با اتحاد شوروی منعقد شد، بدان کشور فروخته شد. طبق قرارداد مربوط بدین فروش، یک شاه لوله ۲,۰۰۰ کیلومتری با ۴۰ اینچ قطر ساخته شد تا گاز جنوب ایران از آن راه به شوروی انتقال داده شود. یک خط فرعی نیز از این لوله به شیراز کشیده شده بود، و لوله ای هم از سرخس به مشهد ساخته شده بود. ساختمان شاه لوله تازه ای بین اهواز و شوروی در دست اقدام بود. طبق قرارداد با اتحاد شوروی ایران سالانه ۴۷۰ میلیارد فوت مکعب گاز بدان کشور تحویل میداد، و دولت شوروی متعهد شده بود که قسمتی از این گاز را از جانب ایران به کشورهای آلمان غربی، فرانسه، اتریش و چکوسلواکی انتقال دهد. درآمد سالانه متوسط ایران از این بابت ۳۸۰ میلیون دلار برآورد شده بود.

● در فاصله سالهای ۱۳۵۲ و ۱۳۵۶ سه میلیون هکتار به سطح زیر کشت مملکت افزوده شد. اگر طبق برنامه هائی که در مرحله اجرا قرار گرفته بود این سطح زیر کشت به ۱۳ میلیون هکتار میرسید، ایران نه تنها از نظر کشاورزی خودکفا میشد، بلکه میتواندست کمبود بسیاری از کشورهای حوزه خلیج فارس را نیز جبران کند. طبق آخرین آمارها کشاورزی ایران در سال ۱۳۵۶ سالانه ۵,۵۰۰,۰۰۰ تن گندم، ۱,۲۵۰,۰۰۰ تن جو، ۱,۰۰۰,۰۰۰ تن برنج، ۵۰۰,۰۰۰ تن پنبه، ۴,۰۰۰,۰۰۰ تن چغندر، ۶۵۰,۰۰۰ تن چای تولید میکرد. پانزده سال پیش از آن رقم تولیدات ایران در همه این رشته ها کمتر بود، و با وجود این بسیاری از آنها را وارد نمیکرد و حتی صادر کننده برخی از آنها نیز بود. علت این بود که نه تنها جمعیت مملکت در این فاصله زیادتر شده بود، بلکه بخصوص بر اثر بهبود شرائط و امکانات مالی بیشتر، مصرف این مواد بسیار افزایش یافته بود.

● بیش از سال ۱۳۴۲ پنج سد بزرگ و کوچک در کشور ساخته

۵. پس از آن تاریخ هشت سد بزرگ بر این رقم افزوده شد که مجموعاً ظرفیت دریاچه های زیر این سدها به ۱۳ میلیارد مترمکعب بالغ گردید و امکان آبیاری ۸۰۰,۰۰۰ هکتار اراضی مزروعی از جمله ۴۰۰,۰۰۰ هکتار اراضی تازه را تأمین کرد. ظرفیت نصب شده تولید برق این سدها به ۱,۰۸۴ مگاوات بالغ میشد. هنگامیکه شاه ایران را ترک کرد پنج سد بزرگ دیگر در دست ساختمان بود که تنها یکی از آنها یعنی سد رضاشاه کبیر بر روی شط کارون میتوانست ۱۵۰,۰۰۰ هکتار اراضی جدید زراعی را مشروب کند و ۱,۰۰۰ مگاوات برق تولید نماید. با ساختمان دو سد دیگر بر شط کارون، که در دست بررسی بود، میزان تولید برق در این مجموع به ۳,۰۰۰ مگاوات بالغ میشد. بعلاوه مطالعاتی برای استفاده از آبهای زیرزمینی این منطقه آغاز شده بود. طرح مهم دیگری که در زمینه تأمین منابع آب در دست انجام و اتمام بود، مرکز شیرین کردن آب دریا در ساحل خلیج فارس بود که میبایست به مدد نیروی برق حاصل از نیروگاههای اتمی تحقق یابد. قرار بود آب حاصل از این طرح، هم به مصارف شهری و خانگی و رفع کمبود آب در شهرها و روستاهای سواحل جنوبی کشور برسد و هم به مصارف صنعتی و کشاورزی. هدف نهائی و درازمدت این بود که سطح اراضی زیر کشت از $\frac{2}{7}$ میلیون هکتار به ۱۵ میلیون هکتار برسد.

● "کشاورزی ایران در پانزده ساله پیش از ۱۳۵۷، رشد سالانه ای بین ۴٫۵٪ تا ۶٪ داشت، و با وجود افزایش تقریبی ۳٪ جمعیت در هر سال، و افزایش سالانه ۱۰٪ تا ۱۲٪ مصرف مواد غذایی، در تمام این پانزده سال نه کمبودی از لحاظ غذایی پیش آمد، نه مسئله جیره بندی مطرح شد، در حالی که در شش سال گذشته با وجود اینکه ایران بیش از ۷ برابر زمان شاه از نظر قیمت، و نزدیک به ۴ برابر آن از نظر مقدار، مواد غذایی از خارج خریداری کرده، مملکت دچار جیره بندی و شبه قحطی و کمبودهای غذایی فراوان است.

آیا ایران یک مملکت کشاورزی است؟ و آیا میتوان بدون صنعتی شدن دارای یک کشاورزی پیشرفته شد؟
هیچ کشوری را نمیتوان الزاماً کشاورزی یا غیرکشاورزی نامید.

اسرائیل توانسته است چند تکه برهوت خشک را بصورت مراکز مهم تولید زراعتی درآورد، در صورتیکه در اتیوپی مردم روی زمینهای حاصلخیز از گرسنگی میمیرند. طبقه بندی کشورها به زراعتی و صنعتی یکی از اختراعات استعمار نو بود که در سالهای اخیر به شکلی تازه و با ظاهر علمی از سوی "باشگاه شروتمندان" عرضه شده است. طبق نظریه این باشگاه میباید در تقسیم بین المللی کارها، ایالات متحده و کانادا و کشورهای اروپای غربی و ژاپن امر تولید صنعتی را بعهده بگیرند، و دیگر کشورها مواد خام مورد نیاز را تأمین کنند.

استعداد طبیعی ایران برای کشاورزی، با توجه به مساحت و ساخت آن، کمتر از انگلستان است، اما تا بحال کسی پیدا نشده است که بگوید انگلیسها باید صنعت را رها کنند و به کشاورزی بچسبند، در حالیکه ظاهراً ایرانیان باید مسیر عکس این را برگزینند.

اصولاً پیشرفت کشاورزی بدون پیشرفت صنعت غیرممکن است، یعنی کسانی که میگویند در ایران نباید به پیشرفت صنعت اولویت داد خود بخود کشاورزی ایران را نیز به عقب ماندگی محکوم میکنند. کشاورزی پیشرفت ماشین آلات میخواهد، کود شیمیائی میخواهد، سد و شبکه آبیاری میخواهد، راه آهن و جاده برای توزیع محصول میخواهد، انبار و سردخانه میخواهد، نظام اعتباری مترقی میخواهد، تعاونی های کشاورزی میخواهد، و همه اینها را فقط از راه توسعه صنعتی میتوان بدست آورد. از این گذشته، کشاورزی پیشرفته بازار میخواهد، هم برای مواد غذایی و هم برای مواد خام مورد نیاز کارخانه ها. این بازارهای مورد نیاز را تنها از راه رشد صنعتی و گسترش شهرنشینی میتوان ایجاد کرد. اگر ایالات متحده دارای یک بنیه صنعتی نیرومند نمیبود، کشاورزی در حال حاضر نمیتوانست تنها با داشتن ۵٪ جمعیت جهان نه فقط تمام نیازهای کشورش را تأمین کند، بلکه یک صاعقه تمام کننده جهان نیز باشد. یکی از مهمترین هدفهای استعمار نو در شایع کردن این افسانه که علت اصلی سقوط شاه عدم توجه به کشاورزی و تکیه بر صنایع بود همین است که ما را به عقده زراعتی بودن مبتلا کند.

آینده ایران، هر چه باشد، یک رژیم ملی و مترقی چاره ای جز توجه فوری به ضرورت صنعتی کردن کشور نخواهد داشت. کشاورزی ما حتی

اگر از بحران کنونی با حداقل آسیب دیدگی بدر آید، نمیتواند هر سال یک تا یک میلیون و نیم شغل تازه ای را که جمعیت رو به افزایش ایران لازم دارد ایجاد کند. با یک اقتصاد ناسالم چاره ای بجز وابستگی به امپریالیسم شرق با غرب نخواهد بود^۱.

• در سال ۱۳۵۵، ۲۵ بانک مختلف با ۷,۴۰۰ شعبه در ایران مشغول کار بودند، و ۱۰ بانک نیز اختصاص به توسعه منطقه ای داشتند. پنج بانک درجه اول (ملی، صادرات، سپه، عمران، تهران) ۷۵٪ از این شعبه ها را در اختیار خود داشتند، در حالیکه ۵ بانک مرکزی دیگر (ایرانیان، تجارت خارجی، ایران و انگلیس، ایران و خاورمیانه، ایران و هلند) فقط دارای ۲٪ شعبه بودند. در نظر بود از سال ۱۳۵۵ بیست و هفت بانک دیگر توسعه منطقه ای نیز شروع بکار کنند. سرمایه های بانکها از ۷۵۰ میلیون دلار در سال ۱۳۴۲ به ۱۳ میلیارد دلار در سال ۱۳۵۵ رسیده بود، و در هر شهر کوچک یا بزرگ کشور اقلاً یک بانک مشغول کار بود. سرمایه بانک ملی ایران به تنهایی در فروردین ۱۳۵۵، ۱۶ میلیارد ریال بود. این بانک ۱,۵۷۸ شعبه در داخل و خارج کشور با ۱,۲۷۶ میلیارد سرمایه در گردش داشت و ۲۲ شعبه از این شعب در مراکز مهم اقتصادی جهان فعالیت میکرد. بانک صادرات ۲,۹۰۰ شعبه در داخل و خارج کشور داشت.

بانک تعاون روستائی ۳۶/۸ میلیارد ریال سرمایه داشت که برای وام به کشاورزان تخصیص داده شده بود. بیش از دو سوم این وامها به تعاونیهای روستائی و بقیه آنها به کشاورزان خصوصی تعلق میگرفت. بانک توسعه کشاورزی ایران که در ۱۳۴۷ تأسیس شده بود با ۱۰ میلیارد ریال سرمایه مسئول دادن اعتبارات لازم برای کمک به تهیه کود شیمیائی و مکانیزه شدن کشاورزی و فروش تولیدات آنها بود. در سال ۱۳۵۵ این بانک ۱/۲۵ میلیارد ریال برای انجام ۱,۹۶۰ پروژه اعتبار داده بود.

بانک رهنی ایران که در سال ۱۳۱۷ تأسیس شده بود مسئول کمک

۱ - از هفته نامه کیهان، چاپ لندن، ۱۵ آذر ۱۳۶۳.

به فعالیتهای خانه سازی بود، و بانک رفاه کارگران نیز که در ۱۳۴۹ ایجاد شده بود دومین بانک کشور در همین زمینه بشمار میرفت. این بانک که قسمتی از سرمایه آنرا سازمان بیمه دولتی ایران پرداخته بود ویژه کمک به کارگران برای ساختن خانه و رفع دیگر نیازمندیهای آنان بود.

بانک ساختمانی در سال ۱۳۵۴ تأسیس شد و کارش کمک به فعالیتهای مراکز بازرگانی مخصوصاً مجتمع های جهانگردی بود. بانک دیگری بنام "سرمایه گذاری ساختمانی ایران" در سال ۱۳۵۵ با سرمایه ۱۵ میلیارد ریال برای کمک به تأسیسات بازرگانی ساختمانی ایجاد شده بود.

● در برنامه پنجساله چهارم ساختمان بیش از ۲۹۰,۰۰۰ مسکن منظور شده بود، که با پایان ساختمان آنها تعداد خانه ها و آپارتمانهای مسکونی که توسط دولت ساخته شده بود به ۱/۸۷ میلیون رسید. رقم سرمایه گذاری در این ساختمانها (اعم از دولتی و خصوصی) از ۱۳۴ میلیارد ریال در سال ۱۳۵۰، به ۱۷۴ میلیارد ریال در سال ۱۳۵۱، ۲۲۳ میلیارد ریال در ۱۳۵۲، ۳۵۵ میلیارد ریال در ۱۳۵۳، ۶۲۷ میلیارد در ۱۳۵۴، ۸۷۰ میلیارد در ۱۳۵۵ رسید.

● بر اثر مقررات مربوط به تشویق و تضمین سرمایه گذاریهای خارجی، رقم این سرمایه گذاریها در ۱۳۵۶ معادل ۲۲ میلیارد ریال بود که قسمت اعظم آن در صنایع پتروشیمی، داروسازی، الکترونیک، کانوچوک و معادن توسط مؤسسات ژاپنی، آلمانی، انگلیسی، نروژی، آمریکایی و فرانسوی سرمایه گذاری شده بود. ژاپن بتهائی ۴۰٪ این سرمایه گذاریها را داشت.

● در سال ۱۳۵۵ طول جاده های کشور به ۵۶,۰۰۰ کیلومتر رسیده بود که این رقم شامل ۲۰,۰۰۰ کیلومتر جاده اسفالت شده، ۱۸,۰۰۰ کیلومتر جاده غیراسفالتی، ۱۸,۰۰۰ کیلومتر جاده شوسه و اتومبیل رو بود. در نوروز ۱۳۵۶ این رقم به ۶۰,۰۰۰ کیلومتر رسید. در همان ضمن طول راه های آهن کشور به ۴,۵۲۵ کیلومتر بالغ شد. در برنامه های پنج ساله ششم و هفتم توسعه بسیار زیاد جاده ها و خطوط آهن

در نظر گرفته شده بود. با اضافه برنامه بسیار "جاه طلبانه" و مدرن الکتریکی شدن کلیه راههای آهن در دست تنظیم و اجرا بود.

● در سال ۱۳۵۶، ۱۸ فرودگاه (منجمله دو فرودگاه بین المللی در تهران و آبادان) در کشور مشغول کار بود، و تقریباً همه خطوط هوایی مهم جهان از فرودگاه مهرآباد استفاده میکردند. طبق برنامه تنظیم شده، میبایست علاوه بر فرودگاه بسیار بزرگ تازه ای در تهران فرودگاه بین المللی بزرگی در اصفهان نیز ساخته شود. هواپیمائی ملی ایران که در سال ۱۳۴۰ با چند هواپیمای کوچک DC 2 و DC 3 و ۷۰۰ کارمند فنی و یک "ناوگان هوایی" مجهز به مدرن ترین انواع هواپیمای مسافرتی جهان منجمله بوئینگ های ۷۰۷، ۷۲۷، ۷۳۷، ۷۴۷ (جمیجت) بود. در سال ۱۳۵۶ بیش از دو میلیون نفر در سراسر جهان با هواپیمای "ایران ایر" مسافرت کردند، و ۱۴,۳۸۲ تن کالا با همین هواپیمای حمل و نقل شد. شبکه هوایی "هواپیمائی ایران" ۹۰,۰۰۰ کیلومتر را در بر میگرفت، و برای سال ۱۳۶۰ حمل سه میلیون مسافر ایرانی و یک میلیون مسافر خارجی توسط هواپیمای این شرکت پیش بینی شده بود. "هما" پروازهای مستقیم و بدون توقف به بسیاری از شهرهای اروپا و نیز مسکو و نیویورک و پکن و توکیو داشت. این پروازها اضافه بر این نقاط سراسر خلیج فارس و خاورمیانه و افریقای شمالی را نیز شامل میشد. تقریباً نیمی از تمام مسافرت های هوایی تهران به اروپا از راه ۲۳ پرواز منظم هواپیمائی ملی ایران در رقابت با ۲۳ شرکت هواپیمائی مهم دیگر جهان انجام میگرفت.

● کلیه بندرهای ایران (خرمشهر، بندر شاهپور، نوشهر، بندر عباس، بندر شاه، بندر پهلوی، نوشهر) در سال ۱۳۵۶ در جریان گسترش وسیع بودند. بندر شاهپور در این هنگام ۶ بارانداز داشت که میبایست در برنامه هفتم، با ایجاد ۱۴ بارانداز دیگر، رقم آن ها جمعاً به ۲۰ بارانداز با ظرفیت سالانه تخلیه ۵ میلیون تن کالا برسد. بندر عباس در جریان تجهیز به ۲۰ اسکله تازه بود که میبایست این بندر را بصورت یکی از بزرگترین مراکز بازرگانی دریائی درآورد. مقدمات ساختمان سه اسکله بازرگانی اضافی در چاه بهار و ۴ اسکله اضافی در نوشهر نیز فراهم شده بود.

ظرفیت کلی شبانروزی بنادر ایران میبایست در سال ۱۳۵۹ به ۶۰ میلیون تن در سال برسد. همچنین پیش بینی شده بود که بنادر دریای خزر از طریق شاهراه آبی "ولگا - دون" در اتحاد شوروی با دریای بالتیک مرتبط شود که کشتیهای با ظرفیت کمتر از ۵,۰۰۰ تن بتوانند از آن راه عبور کنند. بندر پهلوی میبایست با ۴ اسکله و یک راه خوب ارتباطی مجهز شود. بندر تازه ای نیز در کرانه دریای خزر در دست ساخته ای. پایانه نفتی جزیره خارک که تا چند سال پیش از آن اصولاً وجود خارجی نداشت، بصورت بزرگترین مرکز نفتگیری سراسر جهان با امکان پهلو گرفتن نفتکشهای غول پیکر در دست ساختمان بود. از ماهشهر، نزدیک بندر شاهپور، یعنی بزرگترین بندر صادراتی نفت ایران، سالانه ۱۵ میلیون نفت صادر میشد. با ساختمان ۵۷ بارانداز و اسکله تازه در بنادر جنوبی ایران توسعه بنادر دریای خزر، ظرفیت حمل و نقل غیرنفتی کشتیرانی ایران میبایست از ۱۲ میلیون تن در سال ۱۳۵۵، به ۲۹ میلیون تن در ۱۳۵۹ برسد. در سال ۱۳۴۹ این ظرفیت جمعاً ۳/۵ میلیون تن بود.

شرکت کشتیرانی آریا که در سال ۱۳۴۵ تشکیل شده بود رفت و آمد منظم میان بنادر ایران با اروپا و خاور دور و آمریکا و خلیج فارس داشت. این شرکت دارای ۳۴ کشتی تجارته متعلق به خود و ۲۰ کشتی کرایه ای بود که ظرفیت کلی آنها به ۷۵۰,۰۰۰ تن بالغ میشد. در دهه ۱۳۵۰ شرکت آریا دو شرکت فرعی دیگر بنام شرکت کشتیرانی ایران و مصر و خط کشتیرانی ایران و هند تشکیل داد، که تنها در سال ۱۳۵۴ یک میلیون تن کالا از ایران صادر کرد. شرکت ملی نفتکشهای ایران وابسته به شرکت ملی نفت و شرکت کشتیرانی آریا و ایران اکسپرس لاین نیز صاحب هفت نفتکش به ظرفیت کلی ۶۷۰,۰۰۰ تن از جمله دو نفتکش غول پیکر آذرباد (با ظرفیت ۲۳۷,۰۰۰ تن) و خارک (با ظرفیت ۲۸۵,۰۰۰ تن) بود، و در نظر بود سه نفتکش ۱۲۵,۰۰۰ تنی تازه نیز خریداری شود. خط "ایران اکسپرس" که در سال ۱۳۵۳ تأسیس شد بین خلیج فارس و بنادر شرقی آمریکا کار میکرد و در سال ۱۳۵۴ خطوط خود را به خاور دور نیز گسترش داد.

● شرکت اتوبوسرانی ایران ۲,۷۰۰ اتوبوس شامل ۱,۵۰۰

اتویوس، ۵۰۰ مینی بوس، ۴۵۰ "دایبل دکرز" و ۲۳۰ "استاندهای" رد اختیار داشت و در ۱۵۰ جاده بین تهران و نقاط مختلف کشور فعالیت میکرد.

● در سال ۱۳۵۵ طرح بزرگ ایجاد متروی تهران به منظور ساختن ۶۳ کیلومتر راه آهن زیرزمینی در زیر شهر تهران با هزینه ۹۰ میلیارد ریال (۱/۳ میلیارد دلار وقت) با فرانسه بامضاء رسید. بموجب این قرارداد میبایست تمام شبکه متروی تهران در ظرف نه سال با ظرفیت حمل و نقل ۳۲۰,۰۰۰ نفر در ساعت ساخته شود، و طرحهای مربوط به ساختمان آن طوری تهیه شود که بتواند تا ۱۴۳ کیلومتر توسعه یابد.

● در سال ۱۳۵۴ سازمان پست ایران جمعاً ۶۰۰ میلیون نامه پستی را توسط ۲۷۰ مرکز شهری و ۸۶۵ مرکز روستائی توزیع کرده بود، و این رقم در پایان برنامه پنجساله پنجم (۱۳۵۷) به یک میلیارد نامه رسید. هدف نهائی برنامه پستی، تحویل کلیه نامه ها در عرض ۲۴ ساعت در مناطق شهری و در کمتر از ۹۶ ساعت در دورترین نقاط کشور بود.

● در آغاز برنامه پنجساله چهارم، جمعاً ۱۸۰,۰۰۰ تلفن در ایران وجود داشت که ۶۰٪ آنها در تهران و بقیه در سایر شهرها نصب شده بود. در سال ۱۳۵۴ این رقم به ۳۰۰,۰۰۰ و در ۱۳۵۶ به ۸۰۰,۰۰۰ رسید. در این سال، ۵۵ شهر ایران از امکانات "مکالمه از راه دور" برخوردار بودند. در سال ۱۳۵۴ یک قرارداد ۵۰۰ میلیون دلاری برای نوسازی و توسعه سیستم تلفنی ایران بر مبنای ۲۰۰ مرکز مخابرات تلفنی در تمام ایران به امضاء رسید. طبق این قرارداد میبایست ظرفیت شبکه تلفنی ایران در عرض چهار سال سه برابر شود، و تعداد تلفنهای کشور در ۱۳۵۹ به ۲,۰۰۰,۰۰۰ برسد. تلفن "راه دور" با استفاده از ماهواره های مخابراتی توسعه بسیار یافت، یعنی ۱۸,۰۰۰ کیلومتر طول را با ظرفیت مخابراتی ۳۲,۰۰۰ تلفن شامل شد که میبایست تا سال ۱۳۵۹ این رقم به ۴۲,۰۰۰ برسد. این شبکه مخابرات ماهواره ای با ۱۵۶ شهر در ارتباط بود و در عین حال تهران را به مرکز مخابرات اسدآباد ارتباط میداد.

در زمینه مخابرات تلگرافی، تعداد کلمات مخابره شده که در سال ۱۳۴۱، ۵/۵ میلیون بود، در ۱۳۵۵ از ۱۰ میلیون فراتر رفت. در آن هنگام، ۵,۶۰۰ دستگاه کامپیوتر سیستم مخابره تلکس را که با ۱۸۰ واحد بین ایران و اروپا و آمریکا و ژاپن در ارتباط مستقیم بود اداره میکرد.

● در سال ۱۳۵۵ در حدود ۶۰۰,۰۰۰ جهانگرد خارجی به ایران آمدند که تعداد آنان نزدیک به پنج برابر ده سال پیش از آن بود. در همین سال رقم توریست های داخلی به ۶ میلیون نفر رسید. جهانگردان خارجی در این سال ۱۳۵ میلیون دلار ارز وارد کشور کردند که ۳۹/۶٪ بیش از دو سال پیش از آن بود، و شش برابر و نیم دهسال پیش از آن. ۴۶/۶٪ این جهانگردان از اروپا، ۱۷/۱٪ از کشورهای خاورمیانه، ۱۵/۷٪ از جنوب شرقی آسیا، ۱۳/۹٪ از آمریکای شمالی و جنوبی، ۶٪ از اقیانوسیه و آسیای جنوبی بودند. از زمره کشورهای غربی، ۷۰,۰۰۰ جهانگرد از آمریکا، ۵۳,۰۰۰ نفر از بریتانیا و ۴۵,۵۰۰ نفر از آلمان فدرال بودند.

در برنامه عمرانی پنجم برای افزایش تعداد جهانگردان خارجی از قریب نیم میلیون نفر به قریب یک میلیون نفر، برنامه ریزی دقیقی شده بود. طبق همین برنامه ها، میبایست ترتیب افزایش تعداد توریستهای داخلی نیز از چهار میلیون نفر به هفت میلیون نفر داده شود، از جمله این برنامه ها افزایش تعداد تختخوابهای هتل ها و متل ها از ۲۸,۰۰۰ تخت در آغاز برنامه پنجم به ۹۰,۰۰۰ در برنامه ششم بود. سرمایه گذاری دولت در امر جهانگردی از معادل ۵۲ میلیون دلار در برنامه چهارم به معادل ۲۰۰ میلیون دلار در برنامه پنجم افزایش یافت و پیش بینی شده بود که سرمایه گذاری خصوصی نیز بموازات آن از معادل ۱۱۰ میلیون دلار به معادل ۲۲۰ میلیون دلار برسد. کمک دولت به ساختمان هتلها و متلها منظمآ رو به افزایش بود. این کمکها ۶۰٪ هزینه ها را شامل میشد، و همزمان با آنها کمک به ۴۷ سازمان خصوصی نیز برای پیشرفت این برنامه ها پیش بینی شده بود. برای سال ۱۳۵۷، ۱۸۰ طرح دولتی و ۴۷ طرح خصوصی در دست اجرا بود که ساختمان ۱۴۷ هتل و متل تازه با ظرفیت کلی ۲۴۰,۰۰۰ اتاق را شامل میشد تا بدین ترتیب تسهیلات

جهانگردی دست کم سه برابر شود. سازمان ملی جهانگردی ایران در ۱۳۴۲ تأسیس شده بود و بعداً بصورت وزارت اطلاعات و جهانگردی در آمد.

● رادیو تهران که در سال ۱۳۱۹ با پخش ۵ ساعت برنامه هر روز بر روی موج های کوتاه و متوسط با قدرت ۳۰ کیلووات شروع به کار کرده بود، در سال ۱۳۵۵ با بیش از ۳۰ فرستنده و قدرت ۵,۶۵۰ کیلووات نیرومندترین مرکز فرستنده رادیویی خاورمیانه بود. دوازده شهر دیگر کشور نیز دارای فرستنده های مستقلی بودند که برخی از آنها (رادیوهای اهواز، قصر شیرین، زاهدان) تمام خاورمیانه و کشورهای همجوار را زیر پوشش خود داشتند. در اواسط ۱۳۵۶، تعداد رادیوهایی که مورد استفاده مردم بود از چند صد دستگاه در تمام کشور به بیش از ۳ میلیون دستگاه رسیده بود.

ایران نخستین کشور آسیای غربی بود که سرویس پخش تلویزیونی دایر کرد. این کار اولین بار در سال ۱۳۳۷ در تهران توسط یک مؤسسه خصوصی انجام گرفت که بعداً مرکزی دیگر در آبادان ایجاد کرد. ولی از سال ۱۳۴۱ تلویزیون ملی ایران نیز رسماً شروع به کار کرد. این مرکز تلویزیونی تدریجاً پانزده مرکز تولید و انتقال در تهران، آبادان، اردبیل، بندر عباس، اصفهان، کرمان، کرمانشاه، شیراز، مهاباد، مشهد، رشت، رضائیه، سنندج، تبریز، زاهدان، باضافه یازده مرکز واسطه و ۷۰ مرکز ماکروویو و "رله" بوجود آورد. در پایان سال ۱۳۵۵، تلویزیون رنگی نیز آغاز به کار کرد. شماره پستهای گیرنده تلویزیون در آغاز همین سال به یک میلیون بالغ شده بود که نیمی از آنها در تهران بود.

● در سال ۱۳۵۰ بیش از ۲۵۰ روزنامه و مجله در ایران منتشر میشد که دو تا از آنها، اطلاعات و کیهان، بزرگترین روزنامه های خاورمیانه بودند و تیراژشان به هفتصد هزار رسیده بود. این دو مؤسسه نشریات خاص هفتگی و ماهانه و سالانه و نشریاتی نیز برای خارج از کشور داشتند. تعداد کتابهای چاپی نیز منظمآ رو به افزایش بود. در سال ۱۳۵۶، ۳۵۰۰ کتاب تازه توسط کتابفروشیها بچاپ رسید و در همان سال دانشگاه تهران در حدود ۳۰۰ کتاب و بنگاه ترجمه و نشر کتاب در حدود ۲۰۰

کتاب منتشر کردند ایران در تمام این موارد از این نظر مقام پیشگام خاورمیانه داشت.

● در آغاز دهه ۱۳۵۰، وضع عمومی اقتصاد ایران بطور کلی چنین بود:

- حدود ۴۰٪ از نیروی انسانی فعال در بخش کشاورزی، ۳۰٪ در بخش صنایع و معادن، ۳۰٪ در بخش خدمات کار میکردند.
 - سهم کشاورزی در تولید ناخالص ملی ۱۶٪، سهم صنعت و معدن ۴۵٪ (۲۵٪ نفت و ۲۰٪ سایر منابع معدنی) و سهم خدمات ۳۹٪ بود.
 - رشد سالانه تولید ناخالص ملی به قیمت‌های ثابت ۱۱ تا ۱۲٪ بود، و این رشد در سالهای بعد تا ۴۰٪ هم رسید.
 - رشد صنعت در طول برنامه چهارم ۱۲٪، رشد کشاورزی ۴٪، رشد خدمات ۱۴/۲٪ بود.
 - درآمد سرانه سالانه ۱,۷۰۰ دلار با رشد ۸٪ در سال به قیمت‌های ثابت بود. این رقم در سالهای بعد به ۲,۵۰۰ دلار رسید.
 - رشد عمومی صنعتی شدن کشور ۲۰٪ سالانه بود.
- ایران در این دوره صرفاً متوجه مسائل زیربنایی نبود و اگر کار نیروگاههای اتمی و تکمیل شبکه راههای فرعی به پایان میرسید زمینه برای صنعتی شدن کامل کشور آماده میشد. بررسیهای فراوان داخلی و خارجی روشن میکند که راهی را که ایران طی چهل سال برای صنعتی شدن پیمود کشورهایی چون فرانسه و آلمان و انگلستان در یک قرن و نیم طی کرده بودند. علت این سرعت، یکی امنیت و ثبات بود و دیگری حداکثر بهره‌گیری از منابع مالی و شتاب برای ایجاد یک اقتصاد جانشین نفت.
- بر اثر رشد سریع تولید داخلی، احتیاج به نیروی انسانی کارشناس افزایش یافت و این نیاز روز بروز افزایش بیشتری را میطلبید. طی برنامه پنجم، ۱/۴ میلیون نفر به بازار کار اضافه میشدند. تمامی این افراد که یک میلیون نفر آنها کارگران ماهر و افزارمند بودند بایستی آموزش میدیدند. عده کارگران بخش کشاورزی نیز بسبب مکانیزه شدن آن رو به فزونی میرفت. در عین حال حدود ۱۰ میلیون نفر که در بازار کار موجود بودند احتیاج به افزایش مهارتها داشتند. به علت مکانیزه شدن کشاورزی

تدریجاً از رقم نیروی انسانی در بخش کسب و کار کاسته می‌شود، و بهمین سبب سیصد هزار شغل غیرمولد حذف و بهمین مقدار شغل مولد در بخش کشاورزی ایجاد شد. در بخش صنایع ۷۴۰,۰۰۰ شغل، در بخش ساختمانی ۳۲۰,۰۰۰ شغل و در بخش خدمات ۴۰۰,۰۰۰ شغل در برنامه پنجم پدید آمد، و در عین حال ۱۰۰,۰۰۰ شغل غیرمولد در این سه بخش حذف شد و بهمین مقدار شغل مولد در صنایع و ساختمان و خدمات ایجاد گردید. همه اینها روند صنعتی شدن و در نتیجه نیاز شدید به ادخال تکنولوژی و آموزشهای حرفه‌ای تازه را اعلام می‌داشت، که ایران در آن زمان دست اندر کار آن شده بود.

در آستانه برنامه ششم (که متوقف ماند) پیش‌بینی‌های مربوطه طبق گزارشی که همانوقت توسط کارشناسان انتشار یافت چنین بود:

• از خطوط اساسی برنامه عمرانی ششم (برای سالهای ۱۳۵۷ تا ۱۳۶۲)، پافشاری بر توسعه هماهنگ و بهم پیوسته رشد بخشهای مختلف اقتصاد و اجتماع و ایجاد یک شبکه گسترده قطب‌های کشاورزی و مراکز صنعتی است که یک سیستم جامع ترابری و ارتباطات آنها را بهم پیوند دهد، تکمیل قطبهای کشاورزی در مناطق دشت مغان و قزوین و خوزستان، افزایش ظرفیت صنعتی پتروشیمی و ابزارسازی، استخراج منابع آب، حفاظت منابع طبیعی و استفاده مجدد منابع و توسعه تکنولوژی بومی و محلی بمنظور کاهش وابستگی به منابع خارجی، از این نظر دارای اولویت خاص است. انتظار می‌رود در برنامه ششم، ساخت آموزشی تازه‌ای مورد تأکید قرار گیرد که با نیازهای فزاینده و پیچیده نیروی انسانی در زمینه‌های تازه‌ای چون انرژی هسته‌ای و الکترونیک و ابزارهای دقیق سازگار باشد.

پیش‌بینی می‌شود که درآمد ناخالص ملی ایران تا سال ۱۳۶۱ با قیمت‌های جاری از ۱۹۰ میلیارد دلار فراتر رود. بدین ترتیب با وجود افزایش جمعیت کشور که در آن تاریخ از مرز ۴۲ میلیون نفر خواهد گذشت، درآمد سرانه سالانه از ۱,۸۹۰ دلار با قیمت‌های جاری، خواهد گذشت.

این انتظار وجود دارد که کشاورزی نقش فعالی را در کل تولید کشور ایفا کرده و نه تنها غذای کافی برای جمعیت بمراتب بیشتری را تأمین نماید، بلکه مواد خام مورد نیاز بخش صنعتی را نیز فراهم سازد.

بهر حال علیرغم رشد قاطع و سریع، سهم نسبی کشاورزی ممکن است در حد ده درصد از درآمد ناخالص ملی تثبیت گردد، و امید می‌رود کمتر از یک پنجم کل نیروی کار را بخود مشغول دارد. انتشار می‌رود با کشاورزی مکانیزه و عمقی و آبیاری گسترده، سطح زیر کشت ایران از حد ۳/۵ میلیون هکتار در سالهای ۱۳۵۵ و ۱۳۵۶، به ۵/۵ میلیون هکتار در پایان برنامه ششم افزایش یابد.

بدیهی است صنعت همچنان ستون فقرات اقتصاد ایران خواهد بود. قریب یک سوم درآمد ناخالص ملی از این محل تأمین شده و قریب چهل درصد از نیروی کار نیز توسط آن جذب خواهد شد. با برآوردهای کنونی، ۱۵ میلیون تن فولاد و یک میلیون تن آلومینیوم و سیصد هزار تن مس در سال تولید خواهد شد. همچنین تولید اتومبیل متجاوز از یک میلیون در سال، تولید دستگاههای یخچال و تلویزیون متجاوز از ۳ میلیون، و تولید پارچه بیش از ۱/۵ میلیارد یارد خواهد بود. انتظار می‌رود ارزش افزوده از مرز ۶۰ میلیارد دلار بگذرد.

بخش خدمات نیز با برخورداری از رشدی فعال، بیش از ۴۰٪ درآمد ناخالص ملی را تشکیل داده و بهمان نسبت نیروی کار را جذب خواهد کرد. خدمات اجتماعی و خدمات صنعتی و بیمه و ترابری و بانکداری در طول برنامه ششم گسترش خواهند یافت. انتظار می‌رود در اواسط دهه آینده ایران استفاده کننده عمده از ماهواره های مخابراتی در زمینه ارتباطات دور باشد.

همچنین انتظار می‌رود پیشرفتی بنیادی در زمینه خدمات اجتماعی و رفاهی و کیفیت زندگی همه افراد ایرانی حاصل شود. هدف این است که در گروه سنی ۶ تا ۴۵ ساله تا آخر قرن حاضر بیسوادی بکلی ریشه کن شده و همه این افراد از امکان خواندن و نوشتن برخوردار گردند، و تا اواخر این سده تقریباً تمامی فارغ التحصیلان آموزشگاههای ابتدائی به دبیرستانها یا مدارس حرفه ای روی بیاورند. تا سال ۱۳۶۲ شماره دانش‌آموختگان دانشگاهها سالانه ۸۰۰,۰۰۰ نفر خواهد بود، و ۱۰۰,۰۰۰ نفر در هر سال به دریافت مدرک فوق دیپلم نائل خواهند شد.

پوشش خدمات و مراقبتهای اساسی پزشکی حتی المقدور تمامی جمعیت کشور را در بر خواهد گرفت، و بدین منظور برنامه های مربوط به

بهداشت، منجمله تغذیه مناسب، گسترش خواهند یافت. پیش بینی میشود که حد متوسط "امید زندگی" در ایران از سطح ۴۰ سال در سالهای دهه ۷۰ به سطح ۷۰ سال و بیشتر یعنی سطح کنونی بیشتر کشورهای پیشرفته برسد. بر اساس طرحهای برنامه ششم، بیمه های اجتماعی تمامی افرادی را که بدان احتیاج دارند شامل خواهد شد، و مزایای بازنشستگی کارمندان بخش خصوصی را نیز در بر خواهد گرفت. بتدریج مزایای حقوق ایام بیکاری یا از کارافتادگی، و بیمه عمر، به تعداد بیشتری از افراد تعلق خواهد یافت.

انتظار می رود امر مسکن نیز دستخوش تحولی اساسی شود، زیرا حق داشتن خانه شخصی اصل و راهنمای سیاست مسکن منظور شده است. بر این روال، چنین برنامه ریزی شده است که هر سال حداقل برای هر هزار نفر ۱۰ واحد مسکونی ساخته شود. در بخش صنعت سیاست حداقل دستمزد در تطبیق با هزینه زندگی و افزایش سهم کارگران از سود کارخانه ها بمنظور تضمین شرائط زندگی بهتری برای طبقه کارگر مورد توجه خاص این برنامه قرار گرفته است.

موضوع مهمی که در این برنامه ریزی مورد توجه قرار گرفته، این است که کوشش برای دستیابی بدین هدفها به ارزشها و سنتهای ملی و فرهنگی ایرانی آسیب نرساند، و طرحهای پژوهش و توسعه ملی به صورتی تنظیم شوند که در جذب تکنولوژی جدید، توازن لازم میان پیشرفتهای "اجتماعی و اقتصادی" و تواناییها و ظرفیت های فنی محفوظ بماند. انتظار می رود در آغاز یک صدم و بعد بتدریج درصد بیشتری از تولید ناخالص ملی به امور پژوهشی اختصاص یابد. بر مبنای تجارب کشورهای پیشرفته صنعتی کوشش خواهد شد از نابسامانیهای روحی و اخلاقی جوامعی که با وجود پیشرفتهای فراوان تکنولوژیک و مادی، جوامعی سرد و بیروح هستند احتراز شود.

نظام نوین "ناسیونالیسم مثبت" ترکیبی از اقتصاد آزاد و اقتصاد هدایت شده در رشته های معینی از بخشهای دولتی و خصوصی است. چنین پیشرفتی تا حدود زیاد به تداوم اصلاحات اداری و آموزشی که اکنون در دست اجرا است بستگی دارد. فلسفه سیاسی یاری و هدایت دولت در بخش خصوصی و دخالت مستقیم دولت در صنایع بنیادی، نیاز به سازمان

اداری بهتری از نظر کارآئی و صلاحیت دارد، و دستیابی به چنین صلاحیت و کارآئی نیز تا حد زیادی به کلاسهای درس، کتابخانه‌ها، آموزشگاهها، تسهیلات پژوهشی و وجود تأسیسات عالی آموزشی مربوط است. وظیفه عمده همه این سازمانها، آموزش و پرورش نسل جوان و رو به رشد ایران برای مشارکت در زندگی سیاسی و مادی کشور، چه در بخش عمومی و چه در بخش خصوصی است.

اینها است کلیات مسائلی که در طرح خطوط اصلی برنامه ششم عمرانی کشور، در این هنگام که برنامه عمرانی پنجم آخرین مراحل اجرایی خود را میگذرانند مورد توجه ویژه مسئولان این برنامه ریزی قرار دارد.

● برای برنامه های پنجساله ششم (۱۳۵۷ - ۱۳۶۲)، هفتم (۱۳۶۲ - ۱۳۶۷)، هشتم (۱۳۶۷ - ۱۳۷۲) پیش بینی های مربوط به بخش بنیادی اقتصاد کشور چنین بود:

محصولات کشاورزی: ۳۶۲ میلیارد ریال در برنامه ششم، ۴۶۲ میلیارد ریال در برنامه هفتم، ۵۹۰ میلیارد ریال در برنامه هشتم.
صنایع و معادن: ۷۵۰ میلیارد ریال در برنامه ششم، ۱،۴۴۵ میلیارد ریال در برنامه هفتم، ۲،۵۱۲ میلیارد ریال در برنامه هشتم.
نفت و گاز: ۱،۴۴۰ میلیارد ریال در برنامه ششم، ۱،۵۹۰ میلیارد ریال در هر یک از برنامه های هفتم و هشتم.
سازمانهای مختلف عمرانی و خدمات: ۱،۳۰۵ میلیارد ریال در برنامه هفتم، ۴،۰۰۰ میلیارد ریال در برنامه هشتم.

● "به احتمال قریب به یقین نسبت افزایش بودجه آموزش و پرورش ایران در این سالها در تمام دنیا بی نظیر بود. بودجه آموزش و پرورش که در برنامه عمرانی سوم کشور (۱۳۴۲ تا ۱۳۴۵) ۴۵ میلیارد ریال بود، در برنامه چهارم عمرانی (۱۳۴۷ تا ۱۳۵۱) به ۱۷۲ میلیارد ریال رسید و در برنامه پنجم عمرانی (۱۳۵۱ تا ۱۳۵۶) به ۵۵۱ میلیارد ریال بالغ شد. این رقم برای برنامه ششم عمرانی کشور که میبایست در سالهای ۱۳۵۷ تا ۱۳۶۲ مورد اجرا قرار گرفته باشد، ۲،۵۰۰ تا ۲،۷۰۰ میلیارد ریال پیش بینی شده بود. بر اساس روند آماری موجود در پایان برنامه ششم

میبایست تعداد دانش‌آموزان و دانشجویان کشور به ۱۳,۷۰۰,۰۰۰ تن یعنی ۴۰٪ بیش از رقم سال ۱۳۵۷ بالغ شود^۱.

”بر اثر اجرای اصل آموزش رایگان برای دانش‌آموزان و دانشجویان ۷,۴۰۰,۰۰۰ نفر از آموزش رایگان بهره‌مند شدند که نزدیک به ۶ میلیون نفر از تغذیه رایگان در مدارس برخوردار بودند. این رقم میبایست در پایان سال ۱۳۵۷ به ۸ میلیون نفر برسد.“^۲

”در سطوح مختلف تحصیلی ایران در سال ۱۳۵۶، ۹,۱۲۰,۰۰۰ نفر مشغول تحصیل بودند، و بجز آنها ۷۲۵,۰۰۰ نفر نیز در ۲۶,۰۰۰ کلاس شهری و روستائی بیکار با بیسوادی تحصیل میکردند.“^۳

”در زمینه آموزش ابتدائی و سوادآموزی، علاوه بر آموزش رسمی، کار سپاهیان دانش بسیار شمریخش بود. از سال ۱۳۴۲ تا سال ۱۳۵۶، بیش از یکصد هزار پسر و دختر سپاهی به کار آموزش روستائیان پرداختند، و این تلاش میبایست همچنان ادامه یابد.

ایران در آن موقع بیش از ۹/۵ میلیون نفر دانش‌آموز و دانشجو داشت. رشد آموزش و پرورش از نظر کمیت در دهه اول انقلاب سفید، یعنی از سال ۱۳۴۳ تا سال ۱۳۵۲، در کودکانها ۱۷۳۷٪، در تحصیلات دبیرستانی ۱۲۵٪، در آموزشهای فنی و حرفه‌ای ۱۱۰۶٪، در دانشسراها و مراکز تربیت معلم ۳۲۸٪، در کلاسهای مبارزه با بیسوادی و سوادآموزی حرفه‌ای ۷۹٪ بود. تعداد دانشگاهها و مدارس عالی در سال ۱۳۵۴ به ۱۶۰ واحد میرسید. تصویر ایران تصویر تمام عیار کشوری رو به توسعه بود که زیربنای اقتصادی و اجتماعی خود را سریعاً تغییر میدهد و از اقتصاد سنتی به اقتصاد صنعتی روی می‌آورد.“

بطور کلی در سال ۱۳۵۶، ایران بیش از ۱۰,۰۰۰,۰۰۰ دانش‌آموز و در حدود ۲۰۰,۰۰۰ دانشجو داشت که در ۲۰ دانشگاه و ۱۳۵ آموزشگاه عالی تحصیل میکردند. با ادامه این روند، میبایست بیسوادی در نزد افراد کمتر از چهل سال در مدتی کمتر از ده سال ریشه کن شود.“^۴

۱ - پاسخ به تاریخ، ص ۱۴۸.

۲ - همانجا.

۳ - همانجا، ص ۱۵۰.

۴ - همانجا، ص ۱۴۳.

"در آخرین سال رژیم شاه، تعداد مدرسه‌روهای ایران - از کودکان گرفته تا دانشگاه - در حدود ۱۲ میلیون تن برآورد می‌شد. با این حساب که هر ساله نزدیک به یک میلیون کودک ایرانی به سن آموزش می‌رسند، تعداد مدرسه‌روها پس از شش سال جمهوری بایستی اکنون در حدود ۱۸ میلیون تن باشد، اما آمار خود وزارت آموزش و پرورش جمهوری نشان می‌دهد که این رقم برای سال تحصیلی آینده از ۱۲ میلیون نفر هم کمتر خواهد بود، و براساس همین رقم است که بودجه وزارت آموزش و پرورش را تهیه کرده‌اند. بعبارت دیگر نزدیک به ۶ میلیون کودک ایرانی در حال حاضر از تحصیل محروم شده‌اند و حتی شانس لچک بسر کردن و قرائت قرآن را هم ندارند. در رژیم گذشته، ایران با همه فعالیت‌هایی که در تهیه کادر معلم و دبیر به عمل آمده بود در حدود ۱۲۰,۰۰۰ دبیر و آموزگار کم داشت. در دوران جمهوری نه تنها معلم و دبیر جدیدی تربیت نشده است، بلکه طبق آمار وزارت آموزش و پرورش در حدود ۴۵,۰۰۰ معلم از نزدیک به ۲۹۰,۰۰۰ نفر معلمان قبلی نیز به شکل‌های گوناگون، از اخراج و بازخرید و بازنشستگی زودرس گرفته تا استعفا و ترک خدمت و ترک کشور، از سیستم آموزش و پرورش کشور کنار رفته‌اند".^۱

"در زمینه سیاست‌های آموزشی، نگاهی به آلمان صد سال پیش بیفایده نیست، آلمان در آن هنگام پیشگام انقلاب دوم صنعتی (صنایع الکتریکی و شیمیائی سالهای ۱۸۷۰ تا ۱۸۹۰) بشمار میرفت، و یک نیروی کار ماهر پرورش داده بود که میتواند در صف اول کشورهای صنعتی قرار گیرد و سطح علمی آن به جایی رسیده بود که بسیاری از دانشمندان آمریکائی و انگلیسی و فرانسوی، دانشگاه‌های آلمان را گذرانده بودند. مقایسه ارقام آلمان ۱۸۸۵ و ایران ۱۹۷۸ در پرتو این واقعیات بسیار گویا است.

جمعیت آلمان در آن موقع ۴۷ میلیون نفر بود، و جمعیت ایران در ۱۹۸۷، ۳۶ میلیون نفر. آلمان در آن موقع ۷/۵ میلیون نفر دانش‌آموز

۱ - از مقاله "تصویر تاریک آموزش و پرورش" در هفته نامه کیهان، چاپ لندن، ۲ اسفند ۱۳۶۳.

دبستانی داشت و ایران در ۱۹۷۸، ۷ تا ۷/۵ میلیون نفر. آلمان در آن موقع ۲۳۸,۰۰۰ دانش‌آموز و دبیرستانی داشت، و ایران در ۱۹۷۸، ۲ تا ۳ میلیون نفر. آلمان در آن موقع ۳۱,۰۰۰ دانشجوی دانشگاه و آموزش عالی داشت و ایران در ۱۹۷۸، ۳۰۰,۰۰۰ نفر (در داخل و خارج).

”طبق سرشماری سال ۱۳۳۵، ۱۴/۹٪ از ایرانیان در آن هنگام باسواد بودند و از چهار میلیون نفر کودکان لازم‌التعلیم فقط ۱,۷۲۰,۰۰۰ نفر توانستند در آن سال به مدرسه راه یابند. طی بیست سالی که از آن تاریخ گذشت، میزان افزایش تعداد دانش‌آموزان و دانشجویان در مقاطع مختلف تحصیلی، ۱۳۵۰٪ برای کودکانها، ۵۶۰٪ برای دبستانها، ۲۶۳٪ برای دوره‌های راهنمایی، ۳۳۱٪ برای دبیرستانها، ۱۵۵۰٪ برای آموزشگاههای حرفه‌ای و فنی، ۹۲٪ برای مدارس سیاه‌دانش بود. تعداد کل دانش‌آموزان و دانشجویان کشور طی همین مدت از یک میلیون و نیم نفر به بیش از ۱۰ میلیون نفر رسید. باید افزود که به احتمال قریب به یقین میزان افزایش بودجه آموزش و پرورش ایران طی این مدت، در تمام دنیا بی‌نظیر است. این بودجه در فاصله سالهای ۱۹۶۳ (آغاز برنامه عمرانی سوم) و ۱۹۷۸ (آغاز برنامه عمرانی ششم که متوقف ماند) از ۴۵ میلیارد ریال به ۲,۷۰۰ میلیارد ریال رسید.“

● تلاش پیگیر و گسترده‌ای در حفظ و توسعه و فرهنگ و هنر ایرانی در همه رشته‌های تاریخی، فرهنگی و هنری آن صورت گرفت و بدین منظور وزارتخانه مستقلی بنام وزارت فرهنگ و هنر ایجاد شد که در مدت پانزده سال فعالیت خود برنامه وسیعی را در این زمینه بمورد اجرا گذاشت. چه کیفیت و چه کمیت این فعالیتها در هیچ کشور دیگر خاورمیانه از نظر وسعت و موفقیت نظیر نداشت. در همان ضمن دفتر مخصوص شهبانو و بخش فرهنگی دربار شاهنشاهی و وزارت علوم و آموزش عالی نیز قسمتهای دیگری از این فعالیتهای هنری و پژوهشی را اداره میکردند. همه این مراکز در فعالیتهای خود از تأیید و پشتیبانی قاطع شخص اول مملکت برخوردار بودند.

۱ - داریوش همایون، در کتاب ”نگاه از بیرون“، چاپ واشینگتن، ۱۹۸۴، ص ۱۸۵.

”در تاریخ ما، در زندگانی ملی ما، در همه چیز ما، فرهنگ همواره نقشی سرنوشت ساز داشته است. البته من خودم نمیتوانم در این باره حق مطلب را ولو با نوشتن یک کتاب کامل ادا کنم، زیرا که در این رشته تخصصی ندارم، تنها میتوانم بشما بگویم که فرهنگ در طول قرون متمادی، یعنی در خلال سه هزار سال تاریخ، همواره روح و هستی ایران بوده است. اگر این فرهنگ نقشی واقعا بزرگ نداشت، نمیتوانست در کشاکش آنهمه حوادث پایدار بماند. آنچه در تمام این فراز و نشیب ها ملت ما را زنده نگاه داشته، همین واقعیت است که فرهنگ ملی با خون و هستی هر فرد ایرانی عجین شده است. اگر ملت ایران هنوز ملتی زنده است بخاطر این است که پیوند فرهنگی او با گذشته، با سرزمین و یا میهنش دست نخورده مانده است“^۱.

بمنظور نگاهبانی و مرمت آثار باستانی در سراسر کشور، تا پایان سال ۱۳۵۳، ۱۱۳۵ اثر تاریخی و باستانی در فهرست آثار ملی ایران به ثبت رسید و انجمنهای حفظ این آثار در شهرها و بسیاری از بخشها و روستاها تشکیل شد. خانه ها و ابنیه، و مراکز مهم تاریخی که در مالکیت اشخاص بود و بیم خرابی آنها میرفت خریداری شد، که تپه هگمتانه در همدان، معبد آناهیتا در کنگاور، اراضی و آثار باستانی پاسارگاد، بقایای شهر ساسانی بیشاپور فارس، کاخ مکشوفه هخامنشی در شوش از آن جمله بود. در تعیین محدوده بافت قدیمی شهرهای اصفهان، یزد، دزفول، ساوه، قزوین، سمنان، کاشان و چند شهر باستانی دیگر اقدام شد. تا پایان سال ۱۳۵۳ بیش از ۳۰۰ بنای تاریخی توسط سازمان ملی حفاظت آثار باستانی و ۷۶۱ انجمن محلی حفظ این آثار در سراسر کشور تعمیر و مرمت گردید. بجز موزه بزرگ ”ایران باستان“ که در زمان رضاشاه بزرگ تأسیس شده بود، ۲۱ موزه در نقاط مختلف کشور ایجاد شد که موزه مردم شناسی، موزه تخت جمشید، موزه پارس شیراز، موزه کاخ گلستان، موزه هنرهای ملی، موزه هنرهای تزئینی، موزه هنر مدرن، موزه شهیاد، موزه صبا، موزه عباسی، و موزه های آذربایجان، رضائیه، کرمان،

۱ - محمد رضاشاه پهلوی در مصاحبه با Olivier Warin، نقل از کتاب Le Lion et le Soleil، چاپ پاریس، ۱۹۷۶.

اصفهان، قزوین، کاشان، شوش، آستان قدس، میاندوآب، خوی، بندرعباس، آبادان، گرگان، رشت، هفت تپه از جمله آنها بودند.

علاوه بر کتابخانه ملی ایران که یکی از مهمترین کتابخانه‌های خاورمیانه بود، کتابخانه‌های عمومی متعددی در سراسر ایران ایجاد شدند که تا پایان سال ۱۳۵۳ تعداد آنها به ۳۱۵ رسید. کتابخانه پهلوی بصورت یکی از بزرگترین کتابخانه‌های تمام جهان، بریاست عالیہ شخص محمد رضاشاه پهلوی در دست ایجاد بود بدین منظور که کلیه آثار چاپی و خطی ایران قدیم و جدید در آن گردآوری شود و بموازات آن این کتابخانه بصورت مرکز جهانی پژوهشهای مربوط به تمدن و فرهنگ و تاریخ ایران در آید.

همراه با این فعالیتهای فرهنگی، فعالیتهای گسترده‌ای در همه رشته‌های هنری انجام گرفت. احیا و توسعه هنرهای دستی ایرانی، هنرهای سنتی، فرش بافی، گلیم بافی، صنایع دستی، زری بافی، نقره سازی، قلم زنی، خاتمکاری و منبت کاری، کاشی سازی، میناسازی، مینیاتور، سازهای زهی و غیره قسمتی از این برنامه‌های اجرا شده بود. هنرمندان هنرهای دستی ایران مدالهای طلا و نقره متعدد در نمایشگاههای جهانی گرفتند و بازارهای مکاره و هفته‌های جهانگردی برای نمایش و فروش این آثار ترتیب یافتند.

در رشته فرهنگ عامه، در ۵۲۶ روستا و در نواحی ایلی نشین جنوب و غرب و دیگر مناطق ایران مراکز فرهنگ عامه برای بررسی و ثبت ترانه‌ها و گویش‌های محلی بصورت نوار و فیلم و پژوهشهای علمی در باره آنها، ایجاد شد. ۱۷ نمایشگاه مردم شناسی در نواحی مختلف کشور و چندین نمایشگاه در خارج از کشور تشکیل گردید. کتابخانه مخصوص فرهنگ عامه با چندین هزار کتاب فارسی و خارجی در مسائل مردم شناسی و جامعه شناسی و روانشناسی اجتماعی و فولکلور ایرانی ایجاد شد.

در رشته موسیقی، کوششی چشمگیر صورت گرفت. انجمن فیلامونیک ایران برنامه وسیعی را برای حفظ و اشاعه موسیقی سنتی ایران بمرور اجرا گذاشت. ۲۳ مرکز آموزش موسیقی در شهرستانها با همکاری هنرمندان محلی ایجاد شدند.

تا سال ۱۳۵۵، ۱۱۴۴ فیلم سینمایی در ایران تهیه شد که برخی از

آنها به دریافت جوایز بین المللی نائل گردیدند. جشنواره جهانی فیلم تهران از جانب فدراسیون بین المللی صنایع فیلم، یکی از پنج جشنواره معتبر جهان اعلام شد. هنرستان ملی باله و گروه باله ملی کار آموزش و ترویج این هنر را در ایران در زمینه های کلاسیک و مدرن به عهده گرفتند. تالار رودکی بصورت یکی از مراکز بزرگ هنر دراماتیک خاورمیانه در آمد، و در نظر بود که تالار بسیار مجهزتری نیز در برنامه های عمرانی بعدی ایجاد شود. بزرگداشت های فرهنگی و ادبی و کنگره ها و کنفرانس های ملی و بین المللی متعددی در طول سالها در این تالار برگزار شد.

پژوهش های "ایران شناسی" چه در مراکز علمی و دانشگاهی خود کشور و چه در دانشگاهها، آکادمی ها و انستیتوهای بین المللی، در پرتو سرپرستی و تشویق دائمی شاه و شهبانو و وزارت فرهنگ و هنر بعد از بیسابقه ای گسترش یافت. در ظرف بیست سال، بیش از یکصد کنگره و کنفرانس و سمینار مربوط به تاریخ و فرهنگ ایران، با شرکت صدها استاد مطالعات ایران شناسی از خود ایران و در حدود ۵۰ کشور مختلف جهان در داخل کشور و در ممالک متعدد خارجی، منجمله اتحاد شوروی، انگلستان، فرانسه، آلمان، ایتالیا و هند برگزار شد، و قرار بود کنگره جهانی خاورشناسان با شرکت چند هزار استاد و پژوهشگر از سراسر جهان در سال ۱۳۵۸ در تهران تشکیل شود. تنها در سال بزرگداشت دو هزار و پانصدمین سال شاهنشاهی ایران، ۲۷ کنگره و سمینار مربوط به پژوهش های ایران شناسی در ۲۴ کشور ترتیب یافت، ۱۲۰ کتاب و رساله و یکهزار مقاله تحقیقی مربوط به تاریخ و فرهنگ ایران از جانب ۷۰۰ دانشمند و محقق در ۴۳ کشور به ۳۰ زبان بچاپ رسید، ۸۱ نمایشگاه آثار هنری و کتابهای خطی و اسناد تاریخی مربوط به ایران در ۲۵ کشور گشایش یافت و ۲۳ برنامه هنری ایرانی در ۱۱ کشور اجرا شد. هیچ بزرگداشتی، در هیچ زمانی، مربوط به هیچ کشوری، حاصلی چنین سرشار در زمینه فرهنگی عرضه نکرده بود.

مجموعه تحقیقی نفیسی بنام Acta Iranica یا "دائرة المعارف همیشگی پژوهش های ایران شناسی" از سال بزرگداشت بیعد زیر نظر دانشگاه لیژ بلژیک شروع با انتشار کرد که هر شماره آن حاوی تازه ترین بررسی های پژوهندگان بین المللی در زمینه تاریخ، مذاهب، زبانها، علوم و ادبیات

ایران و سایر رشته‌های مطالعات ایران شناسی بود. ۳۵ جلد از این دایرةالمعارف جمعا در ۱۲,۰۰۰ صفحه تا با مسرور بچاپ رسیده است، و انتشار این مجموعه علی‌رغم مشکلات مالی و بخصوص علی‌رغم کارشکنیهای دائمی مراجع سیاسی و فرهنگی جمهوری اسلامی، همچنان ادامه دارد.

● "اصل شازدهم انقلاب به تأمین خدمات پزشکی و درمانی جهت زنان باردار و نوزادان اختصاص یافته بود که مجموعا هر سال حدود صدها هزار تن از مزایای این اصل بهره مند میشدند. اعلام و تصویب و اجرای این اصل گامی دیگر در راه تحقق طب ملی و تأمین موجبات و وسائل درمان برای همگان بود. به‌مراه اعلام این اصل، اجرای برنامه وسیعی در زمینه پیش‌گیری بیماریهای ساری و انجام تلقیح‌های ضروری و بهسازی و پاکسازی محیط زیست آغاز گردید.

تصمیم بر آن بود که برای هر یک از شهروندان دفترچه درمانی خاص تهیه گردد که در آن همه سوابق و اطلاعات مربوط به سلامت وی مندرج باشد و به این ترتیب کار تلقیح و دریایی بیماریها و درمان آنها تسهیل گردد. من همواره کوشش برای تأمین بهداشت عمومی و گسترش خدمات درمانی را از هدفهای مقدم و اصلی دولتها تلقی میکردم. گرچه خوانندگان ایرانی این سطور غالبا با اسامی و مشخصات سازمانهایی که ذکر میکنم آشنا هستند، معذالک یادآوری نام آنها را به منظور تجلیس از خدماتشان ضروری میدانم:

نخست شیر و خورشید سرخ ایران که قدیمی‌ترین سازمان خدمات درمانی و بهداشتی و امداد کشور ما محسوب میشود. دیگر سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی و بنگاه حمایت مادران و نوزادان و بنیاد پهلوی. هر سه این سازمانها در زمینه درمان، مبارزه با بیماریهای همه‌گیر، گسترش خدمات بهداشتی، تأمین سلامت گروههای مختلف و اجتماعی، خدمات امدادی، بهسازی و نوسازی محیط زیست، خدمات وسیع و متنوعی را به عهده داشتند.

مؤسسات دیگری که هر یک به نوبه خود در کار بهداشت و درمان فعالیت داشته و به اجرای برنامه‌های دولت کمک و یا آنها را تکمیل

الی ۶۰ درصد حقوق تجاوز نمیکند، حال آنکه این رقم در ایران در بعضی موارد حتی به صد درصد اصل حقوق میرسید، و کوشش بر آن بود که میزان مقرری بازتستگی از حداقل مصوب حقوق و دستمزد کمتر نباشد و با نوسانهای شاخص هزینه زندگی منطبق گردد^۱.

● "پدرم دستگاه قضائی ایران را بکلی نوسازی کرد و قوانین مدنی و جزائی و تجاری جدیدی متناسب با شرایط بنیادی امروز با الهام از قوانین اروپائی بتصویب رسانید. از آن پس دستگاه قضائی ایران از مداخلات و نفوذ واپسگرایانه و سودجویانه روحانیون بدور ماند. ولی این قوانین غالباً مشکل روستائیان را که بیشترشان از نعمت سواد محروم و فاقد توانائی مالی کافی بودند و نمیتوانستند در مقابل دستگاه دادگستری از حقوق خود بطور شایسته دفاع نمایند حل نمیکرد. مسائل اینان غالباً بسیار ساده بود و بیشتر به حصه زمین آنان و اختلافاتشان با همسایگان بر سر تعیین حدود اراضی و استفاده از حق آب و یا مالکیت دامها محدود بود. در مورد این دعاوی کوچک میبایست به دادگستری شهرها مراجعه کنند و از خدمات وکلای دادگستری استفاده نمایند و مراحل مختلف قضائی را بگذرانند. برای پاسخگویی بدین مشکل بود که خانه های انصاف در روستاها و شوراهاى داوری در شهرها ایجاد شد. اساس کار خانه های انصاف بر حل و فصل مسائل و دعاوی کوچک از طریق کدخدانمشى و اطلاعات محلی بود. تعداد این خانه ها در پایان سال ۱۳۵۶ به ۱,۳۵۷ رسید که نزدیک به ۱۹,۰۰۰ روستای کشور در حیطه عمل و صلاحیت آنها قرار داشتند. در پایان سال ۱۳۵۶ تعداد کل پرونده هائی که در خانه های انصاف بدانها رسیدگی شده و فیصله یافته بودند از ۳ میلیون تجاوز کرده بود.

در پایان سال ۱۳۵۶ در ۲۰۳ شهر ایران نیز مجموعاً ۲۸۳ شورای داوری فعالیت میکردند، که تا آن هنگام بیش از ۷۵۰,۰۰۰ پرونده توسط آنها رسیدگی و حل و فصل شده بود.

تشکیل خانه های انصاف یک ابتکار انقلابی و موفق و یک تجربه شجاعانه بود. مشارکت قضات منتخب مردم در امور قضائی، جلوه ای از

سیاست کلی مشارکت مردم در رهبری امور عمومی بود که من همواره بدان توجه فراوان داشتیم. ابتکار تشکیل خانه انصاف و شوراهای داوری پاسخ من به تاریخ در زمینه قضائی بوده است.^۱

● "میدانیم که تا چهل سال پیش زنان ایران در یک زندگی کاملاً قرون وسطائی بسر میبردند، و در جامعه ای که حتی اکثریت قریب به اتفاق مردان آن نیز اسیر جهل و بیسوادی و نابسامانیهای مختلف بودند، طبیعتاً زن ایرانی از ابتدائی ترین حقوق انسانی خود محروم بود. برای درک عمیق این واقعیت کافیل است تذکر داده شود که حتی پس از انقلاب مشروطیت ایران که بسیاری از افکار و اصول آزادیخواهانه جهان متمدنی را به جامعه ایرانی راه داد، در قسمتی از قانون انتخابات مجلس شورای ملی عیناً چنین تصریح شده بود: "کسانیکه از حق انتخاب کردن محرومند عبارتند از: نسوان، کسانی که فاقد رشدند و تحت قیمومت شرعی هستند، ورشکستگان بتقصیر، متکدیان و اشخاصی که به وسائل یشرفانه تحصیل معاش مینمایند، مرتکبین قتل و سرقت و سایر مفسدین که مستوجب حدود قانونی اسلامی شده اند".^۲

"طی ۱۵ سال اخیر زنان ایران در کلیه شئون زندگی، حرفه ای، صنعتی و اجتماعی با توفیق کامل شرکت کردند و نشان دادند که برای تقبل همه مسئولیتهای در سطوح مدیریت، کفایت و لیاقت دارند. در این پانزده سال زنان ما به مقامهای وزارت، سفارت، معاونت وزارتخانه، وکالت، سناتور، استادی دانشگاهها و سایر مناصب و مقامات مهم مملکتی، حتی نیروهای مسلح، دست یافتند و به شایستگی از عهده انجام وظائف و مسئولیتهای خود برآمدند. دختران جوان ما سهمی بزرگ در مبارزه با بیسوادی و کامیابیهای تردیدناپذیر سپاه بهداشت داشتند. بیم آن است که بازگشت به خرافات و پیش داوریهای چند سال پیش، تحمیل مجدد جادر به زنان و سلب حقوق و امتیازات قانونی آنها، سبب

۱ - پاسخ به تاریخ، متن فارسی، چاپ پاریس، ۱۳۵۹، ص ۱۴۱ تا ۱۴۴.

۲ - از پیام محمد رضا شاه پهلوی به کنگره بزرگداشت آغاز سال جهانی زن، تهران، ۱۴ دی ۱۳۵۳.

شود که بانوان ما نتوانند چنانکه باید و شاید وظائف خود را در زمینه تربیت فرزندان ایران برای قرن آینده انجام دهند. بدیهی است اگر نیمی از جمعیت یک کشور از حقوق و امتیازات اجتماعی و سیاسی محروم بماند، نیم دیگر نیز نخواهد توانست به همه مدارج ترقی و تکامل دست یابد.

سالهای طولانی لازم آمد تا زنان کشورهای پیشرفته بتوانند حقوق مدنی و سیاسی کسب کنند، در صورتیکه در کشور ما بانوان تنها در مدت چند سال از حقوقی برابر با مردان در همه شئون برخوردار شدند^۱.

“تا سال ۱۳۴۳ زنان یعنی نصف جمعیت مملکت طبق قانون انتخابات جزو محجورین، ورشکستگان به تقصیر و دیوانگان بودند، با منشور جدید خوشبختانه این ننگ زائل شد، نصف جمعیت مملکت ایران مانند نصف دیگر آن وارد اجتماع شد و مسئولیتها را قبول کرد. اکنون می بینیم که تمام زنان ما در کارهای مسئولیت دار کارشان را با شرافت و نزاکت و انضباط انجام میدهند. البته اتحاد نامقدس سیاه و سرخ میل دارد جمعیت مملکت نصف بشود، نصفی که نه فقط بدرد نخورد، بلکه انگل اجتماع نیز باشد، و مادرانی باشند که بر روح و فکر فرزندانشان خاک مرده پاشند”^۲.

● “سیاست نظامی” خود را به این شرح برای شما خلاصه میکنم: ما در منطقه‌ای زندگی میکنیم که امروز مهمترین منطقه استراتژیک جهان است. یکبار در یکی از نوشته‌های شما خواندم که این منطقه مرکز ثقل مبارزات جهانی است، و من در این مورد با شما هم عقیده هستم. در این منطقه که کشور ما قسمتی از آنرا تشکیل میدهد، ثروتی در اختیار ما است که به حفظ آن علاقه داریم. نقش و سیاستی هم در پیش گرفته ایم که این نقش و سیاست، و این ثروت، بدون تأمین قدرت نظامی حفظ نخواهد شد. قدرت نظامی که ما پایه گذاری میکنیم علیه هرگونه تهدیدی است که ما را هدف قرار دهد. البته با تهدید ضعیفتر از قدرت خودمان مواجه نیستیم، در برابر تهدید قدرت همسطح خود مقاومت میکنیم، ولی در مورد

۱- پاسخ به تاریخ، ص ۱۶۳.

۲- از پیام محمد رضاشاه پهلوی به “کنگره زنان ایران”، تهران، ۸ اسفند ۱۳۵۶.

تهدیدات آنهایی که برتر از قدرتمان هستند معتقدیم که قدرت مسلح نوعی قفل پشت در خانه است که برای مدت زمانی مقاومت میکند، و این مدت به ما و دوستانمان و هر کسی که بخاطر منافع خود قصد کمک به ما را داشته باشد فرصت کافی برای رساندن کمک میدهد. این اساس سیاست دفاعی ما است^۱.

”در باره اینکه چرا ما به خرید مقادیر زیادی اسلحه مبادرت میورزیم، باید بگویم بهمان دلیل این کار را میکنیم که فرانسه یا آلمان غربی یا انگلستان خرج تسلیحات خود میکنند. آیا این کشورها در معرض خطر هستند؟ بهرحال تجارب سی ساله بمن آموخته است که در دنیای امروز به هیچ کس جز خود نمیتوان اعتماد داشت، زیرا در هر لحظه ممکن است اتفاقی بیفتد که انتظارش نمیرفته است^۲.”

”قدرت نظامی ما با توسعه اقتصادی کشورمان هماهنگ است و نمیتواند جز این باشد، زیرا هیچیک از این دو بدون دیگری معنی ندارد. شرایط ما در این مورد شرایط ژاپن نیست^۳.”

”توجه خاص ما امروز روی نیروی هوایی است. من میخواهم آسمان ایران به گونه ای حمایت شود که تجاوز به آن غیرممکن باشد. باید ما وسیله سرنگون کردن هوایمهای متجاوز را در دوستان یا سیصد کیلومتری خاک ایران داشته باشیم. قصد من قوی بودن در منطقه ای است که در آن زندگی میکنیم، منطقه ای که ثروت و مصالح و امنیت کشور ما در آن قرار دارد^۴.”

”آرزو دارم روزی بیاید که ما حتی یک دینار برای تسلیحات نظامی خودمان خرج نکنیم و همه این پول را به مصارف لازمتر کشورمان برسانیم. ولی تا روزی که این آرزو به مرحله عمل درنیاید، ما حق نداریم در تأمین دفاع مملکتمان کمترین تعلل و قصوری بکنیم^۵.”

۱- در مصاحبه با محمد حسنین هیکل، در کاخ نیاوران، ۲۱ شهریور ۱۳۵۴.

۲- در مصاحبه با تلویزیون فرانسه، ۲ ژوئن ۱۹۷۵.

۳- محمد رضاشاه پهلوی، در مصاحبه با Le Monde، ۳ مارس ۱۹۷۶.

۴- محمد رضاشاه پهلوی، در مصاحبه با محمد حسنین هیکل، نیاوران، ۲۱ شهریور ۱۳۵۴.

۵- از کتاب Iran in the 1980's.

”شاه که قصد داشت ارتش ایران را به پای نیرومندترین ارتشهای جهان برساند در صدد تحصیل پیشرفته‌ترین سلاحها برآمد. بیرون رفتن انگلستان از خلیج فارس که به علت مشکلات مالی آن کشور انجام گرفت، شاه را بر آن داشت که کشورش جای خالی بریتانیا را پر کند، بهمین جهت اعلام داشت که ایران با دخالت کلیه نیروهای خارجی در منطقه مخالف است، و مصمم است با تمام قوا با جایگزینی هر قدرت بیگانه دیگر بجای انگلستان مخالفت کند“^۱.

”در ده ساله اخیر، شاه به پیروی از سیاست مستقل ملی خود منابع تهیه سلاح را متنوع کرده بود. یک صنعت ملی تسلیحات نیز مخصوصاً در زمینه ساختن مهمات ایجاد شده بود. بر مبنای طرحهایی که در جریان اجرا بود، شمار نفرات ارتش ایران در آغاز دهه ۱۳۶۰ میبایست به ۷۶۰,۰۰۰ نفر رسیده باشد، با ۳,۴۰۰ تانک، و تویخانه ایران میبایست همان قدرت آتش را داشته باشد که تویخانه اتحادیه اتلانتیک شمالی NATO دارد. نیروی هوایی ایران میبایست در سال ۱۹۸۲ دارای ۷۸ هواپیمای F14، ۲۵۰ هواپیمای فانتوم، ۱۰۰ هواپیمای F51، ۱۰۰ هواپیمای F15، ۱۶۰ هواپیمای F16، ۲۴ هواپیمای مخصوص سوختگیری در فضا، ۵۷ هواپیمای حمل و نقل نظامی C130، و چند صد هلیکوپتر باشد. در همین تاریخ میبایست نیروی دریایی ایران ۴ رزمناو هشت هزار تنی موشک‌انداز، ۱۲ ناوشکن ۳,۰۰۰ تنی، ۱۲ ناو جنگی بسیار تندرو، ۳ زیردریایی، ۵۰ هلیکوپتر دریایی، یک ناوگان نیروبر، کشتیهای سوخت رسانی و خوارسار رسانی و غیره داشته باشد، بطوریکه طبق نوشته شاه این ناوگان دریایی بتواند نه تنها خلیج فارس، بلکه تا حدود مرزهای اقیانوس هند را نیز در پوشش حفاظتی خود داشته باشد.

بر این مبنای، میتوان به آسانی علل نگرانی غرب مخصوصاً محافل آمریکائی مخالف شاه را از تقویت روزافزون این نیروی نظامی مقتدر، چه از نظر نتایج منطقه‌ای آن و چه از لحاظ آثاری که به قول خود آنها ممکن بود بلندپروازیهای شاه بوجود آورد، دریافت، در حالیکه نگرانی واقعی آنها

۱- احمد میرفندرسکی وزیر امور خارجه پیشین ایران، در سخنرانی در باره سیاست شاه، اردان، ماهنامه، ۲۵ نوامبر ۱۹۸۴.

حقاً میبایست این باشد که از میان رفتن این نیرو و فرماندهان آزموده آن چه کمک موثری به جلوگیری از توسعه طلبی شوروی میتواند بکند؟^۱

پژوهشگری یونانی که فعالیت های دانشگاهی خود را در آلمان فدرال انجام میدهد، و بعلمت مایه گیری از فرهنگ ملی خود طبعاً مسائل مربوط به کشورهای کهن و الزامات اجتماعی و فرهنگی آنها را در تحولات عصر نو بهتر درک میکند، اخیراً در تحلیل واقع بینانه ای در باره شکست برنامه های شاه در کتابی که به زبان آلمانی منتشر کرده چنین نوشته است:

"در ۲۷ ژانویه ۱۹۶۸، نخست وزیر ایران اعلام کرد: دولت ایران بعنوان نیرومندترین کشور خلیج فارس برای امنیت و ثبات این منطقه اهمیت حیاتی قائل است، و بر این اساس حاضر نیست به هیچ دولت خارج از منطقه اجازه دخالت در دفاع از این امنیت را بدهد. خروج بریتانیای کبیر از در نباید منجر بدان شود که ایالات متحده از پنجره وارد شود.

محمد رضاشاه پهلوی مصمم بود با خروج نظامی انگلستان از خلیج فارس، وظیفه قدرت مسلط بر خلیج را ایران بعهده بگیرد، و در این راه حتی مسکو نیز بعلمت آنکه خواهان عدم نفوذ آمریکا در خلیج فارس بود از وی حمایت میکرد. در اکتبر ۱۹۷۱ یعنی شش ماه پس از خروج انگلستان، شاه آئین بزرگداشت دو هزار و پانصدمین سال بنیانگذاری شاهنشاهی ایران را برگزار کرد تا بازگشت ایران را به عنوان یک قدرت بزرگ به صحنه سیاست جهانی اعلام دارد. پس از آنکه برنامه های ایران برای تبدیل این کشور به یک قدرت مسلط منطقه ای روشن شد آمریکا نیز این نقش تازه ایران را عملاً پذیرفت، با این امید که ایران میتواند جای خالی انگلستان را در خلیج فارس و اقیانوس هند پر کند و از این راه مانع نفوذ شورویها شود. بدین ترتیب همه شرایط منطقه ای و جهانی برای قبول ایران بعنوان قدرت برتر خلیج فارس آماده شده بود، اما درست در همین هنگام جیمی کارتر با سیاست خود به طرز نفرت انگیزی به این طرح و به ایران و به شاه خیانت کرد. در نتیجه پس از سقوط رژیم شاه در فوریه ۱۹۷۹، خلیج فارس دچار وضعی وخیم تر از دوران خروج انگلستان در سال

۱ - نقل از کتاب L'Iran 1940-1980 نوشته هوشنگ نهاوندی، چاپ پاریس، ۱۹۸۱.

۱۹۷۱ شد، و آمریکا با این مشکل اساسی روبرو گردید که دیگر دولتهای دوست او در منطقه بی لیاقتی شرم‌آور واشینگتن را در مورد ایران به فراموشی سپارند و خلاء قدرتی که در منطقه خلیج فارس بوجود آمده است به نحو دیگری پر شود^۱.

● "جالبترین موفقیت ایران عصر شاه، بی تردید سیاست خارجی آن بود، که عملاً قلمرو انحصاری شاه و میدان عمل شخصی او بشمار می‌آمد. از مهمترین موفقیت‌های ایران در این زمینه، ایجاد روابط دوستی و همکاری با بلوک شرق بموازات دوستی و همکاری با جهان غرب و برقراری یک موضع مستقل و متوازن در این زمینه دشوار بود.

از سال ۱۹۶۴، روابط ایران و اتحاد شوروی به صورت روزافزونی در حال توسعه بود. شوروی دریافت بود که ایران کشوری باثبات است و تصمیم دارد برای دفاع از امنیت خودش به شرق متکی باشد. بدین جهت تصمیم به همکاری با آن گرفت و مساهلات اقتصادی و فرهنگی دو کشور بصورتی چشمگیر توسعه یافت، چنانکه شوروی، همانند آمریکا و یا بازار مشترک اروپا، تبدیل به یک طرف اقتصادی بزرگ ایران شد.

چندین طرح اقتصادی غول‌آسا، منجمله منجمع ذوب‌آهن اصفهان با ظرفیت سالانه ۶۰۰,۰۰۰ تن (که میبایست در ۱۹۸۱ دو برابر شود)، و سد رود ارس با ذخیره گاه عظیم آب، و طرح ارسال گاز طبیعی ایران به مناطق جنوبی شوروی از طریق بزرگترین لوله انتقال گاز در دنیا (که در اکتبر ۱۹۷۰ گشایش یافت و قرار بود لوله دومی نیز کشیده شود تا اجرای قرارداد "ایران - شوروی - اروپای غربی" در زمینه گازرسانی بطور کامل امکان یابد)، همه با همکاری شورویها به اجرا در آمد. تذکر این واقعیت لازم است که برخلاف دولتهای اروپای غربی که دوست و متحد سنتی ایران بشمار میرفتند و با این وجود در حساسترین لحظات از پشت به ایران خنجر زدند، اتحاد شوروی تا آخرین روزهای انقلاب بیطرفی رسمی خویش را در بحران ایران حفظ کرد و دستگاههای خبری این کشور عملاً تا روز سقوط

۱ - Gregor Manousakis در کتاب "راهنمای نفتی - منطقه بحرانی و امنیت اروپا"، "Wege zum Öl. Das Krisengebiet Nahost als Faktor europäischer Sicherheit" چاپ Koblenz، ۱۹۸۴، ص ۱۱۵ تا ۱۱۷.

شاه از حمله بدو خودداری کردند.

این سیاست همکاری با اتحاد شوروی نتیجه دیگری نیز داشت و آن این بود که ایران با قاطعیت از استقرار پایگاههای آمریکائی در خاک خویش خودداری کرد. بعلاوه در ده ساله اخیر از اتحاد شوروی تسلیحات و ساز و برگ فراوانی برای ژاندارمری ملی خود و برای بخشی از ارتش زمینی خویش خرید.

سیاست همکاری و دوستی با شوروی طبعاً همکاری با اعمار این کشور را نیز در پی داشت: رومانی، لهستان، مجارستان، چکوسلواکی، بلغارستان، روابط صنعتی و بازرگانی گسترده ای با ایران یافتند و در برنامه های عمرانی و سازندگی ایران شرکت مؤثر جستند. ایجاد کارخانه های ماشین سازی اراک توسط چکها، و مجتمع تراکتورسازی تبریز توسط رومانی ها، نمونه ای از این همکاریهای شمریخش است.

این سیاست مانع نزدیکی چشمگیر ایران با چین توده ای نشد، چنانکه هواکروفنگ کفیل رئیس جمهوری چین آخرین رئیس کشوری بود که در زمان شاه بصورت رسمی به ایران سفر کرد، و بطوریکه شاه در "پاسخ به تاریخ" مینویسد به شاه توصیه کرد که در مقابل انقلاب با قاطعیت ایستادگی کند. توصیه ای که متأسفانه شنیده نشد.^۱

بدیهی است که اجرای این سیاست، ایران را از دفاع سرسختانه از منافع ملی خود بازنمیداشت. نمونه ای از این واقعیت را "هلن کسار دانکوس" کارشناس برجسته مسائل شوروی و استاد تاریخ اتحاد شوروی در انستیتیوی مطالعات عالی دانشگاه پاریس در تازه ترین کتاب خود بنام "نه صلح و نه جنگ" که در آوریل ۱۹۸۶ انتشار یافته است، چنین ارائه کرده است:

"شاه برای مقابله با نفوذ شورویها در افغانستان به دولت "محمد داود" پیشنهاد کرد که کمک وسیع ایران را به دولت او جانشین کمکهای اتحاد شوروی کند و بجای تسهیلات حمل و نقل نیز که شورویها در اختیارش میگذارند یک بندر آزاد در سواحل جنوبی ایران در اختیار

۱ - هوشنگ نهاوندی در *Anatomie d'une révolution*، چاپ پاریس، ۱۹۸۳، ص

افغانستان بگذارد، بعلاوه کوشید تا در اختلافات مرزی افغانستان میانجیگری کند. در آخرین سالهای حکومتش - یعنی در سالهای ۱۹۷۵ تا ۱۹۷۸ - محمد رضاشاه آشکارا اجرای طرح بزرگی را در باره تشکیل یک فدراسیون کشورهای مسلمان هم مرز شوروی در نظر داشت، و این در هنگامی بود که بالا رفتن بهای بین المللی نفت دورنمای مساعدی برای اجرای این گونه برنامه های بلندپروازانه فراهم آورده بود. در این مورد ایران و عربستان سعودی - دو کشور نفتی درجه اول اوپک - میکوشیدند تا نقش بزرگتری از مسئولیت منطقه ای را برای خود کشورهای منطقه تأمین کنند^۱.

”... سیاست واقع بینانه شاه در مورد رابطه با جهان غرب و با جهان شرق، در مورد رابطه ایران با جهان سوم نیز با موفقیت بکار گرفته شد. یکی از نتایج این سیاست قراردادی بود که در سال ۱۹۷۵ در کنفرانس الجزائر برای پایان دادن به اختلافات دیرینه مرزی ایران و عراق (که از یادگارهای دوران استعمار بود) بین شاه و صدام حسین امضاء شد.

در خلیج فارس شاه اصل تعیین سرنوشت بحرین را از جانب مردم خود این جزیره پذیرفت، و به نتیجه آن نیز گردن نهاد. سیاست شاه نسبت به کشورهای غیرمتعهد جهان سوم سیاست دوستی، همکاری و نزدیکی هرچه بیشتر بود. در سال ۱۹۷۴ ایران با استفاده از عوائد نفتی فراوان خود پا به دوران کمک اقتصادی به کشورهای در حال توسعه گذاشت، که هند و پاکستان و مصر و سوریه و سنگال و اردن از جمله بهره گیران ممتاز آن بودند. در سازمان اوپک، شاه که خود از بنیانگذاران سازمان بود عملاً بصورت رهبر واقعی این سازمان در آمد^۲.

”پیش از انقلاب، ایران تمام اختلافات خود را با کشورهای دیگر حل کرده بود و عملاً در همه آنها از احترام و حیثیت عمیقی برخوردار بود. بجز سه کشور کوبا، لیبی و یمن جنوبی، ایران با همه ممالک جهان رابطه سیاسی داشت. در سالهای آخر حکومت شاه، ایران کشوری بود واقعاً

۱ - Héléne Carrère d'Encausse در کتاب Ni paix, ni guerre، چاپ پاریس، ۱۹۸۶، ص ۲۰۳.

۲ - نقل از کتاب Anatomie d'une révolution نوشته هوشنگ نهاوندی، چاپ پاریس، ۱۹۸۳، ص ۵۸.

نیرومند، محترم، مرفه، با نقش موثر در صحنه بین‌المللی، و با وزن سیاسی و حیثیتی شاید زیاده از حد که گاه به همین جهت مایه دردسر میشد. در این سالها ایران نه تنها خود را کاملاً شایسته مقام کشور اول منطقه میدانست، بلکه در سطح جهانی نیز به احرار مقامی بالاتر از مقام یک کشور متوسط چشم دوخته بود. نیروی نظامی این کشور، قدرت اقتصادی آن، خلافت و هوشمندی مسئولان امور آن، همه میتوانستند بدان اجازه چنین بلندپروازی را در مسیر اجرای یک سیاست مستقل ملی که سیاست مورد تأکید شاه بود - از نوع سیاست مستقل ژنرال دوگل که شاه او را سرمشق برای خود کرده بود، همچنانکه آتاتورک سرمشق پدرش بود - بدهند^۱.

"ایران، متحد وفادار و قابل اعتماد غرب، با اتخاذ یک سیاست واقع‌بینانه "حسن همجواری" (که از الزامات ژئوپلیتیک بود) در مورد اتحاد شوروی، این ابرقدرت بزرگ را نیز در جرگه دوستان خود درآورد. در ۱۵ سپتامبر ۱۹۶۲، بموجب یک تبادل یادداشت دیپلماتیک ایران متعهد شد که در هیچ شرائطی در خاک خود اجازه استقرار پایگاههای موشکی خارجی و سازمان دادن به یک تجاوز بیگانه را علیه شوروی ندهد. با این اطمینان، مسکو در نصب یک مرکز جاسوسی خبری آمریکا در شمال ایران چشم خود را بست و موضوع را بروی خود نیاورد. حتی به سخن پراکنشهای رادیویی مخفی بزبان فارسی که ظاهراً مرکز آن بلغارستان بود پایان داد. رسانه‌های گروهی شوروی بخلاف سازمانهای روابط خبری جهان غرب، تا هنگام خروج شاه از ایران هیچ انتقاد مستقیمی از او نکردند.

از آغاز دهه ۱۹۶۰، همکاریهای اقتصادی و فنی دو کشور توسعه بسیار یافته بود. ایران در عین آنکه جداً با هرگونه نفوذ ایدئولوژیک و مخرب شوروی مخالفت میکرد، منطقه امنی در مجاورت این کشور بشمار میرفت. بالنتیجه تا زمانی که قدرت قانونی شاه پای برجا بود، مسکو روابط حسن تفاهم را میان دو کشور حفظ میکرد و حاضر بود برنامه‌های نهایی توسعه طلبی خود را بنفع تاکتیک همکاری با قدرت مرکزی تهران فدا کند^۲.

۱ - از همان کتاب، ص ۵۹.

۲ - از همان کتاب، ص ۵۹.

بسیار رهبران و سیاستمداران بلندپایه خارجی، در نوشته‌هایی که پس از درگذشت شاه منتشر شده است و بنابراین شائبه خوشامدگویی در آنها نمی‌رود، بر این آگاهی و احاطه کسب نظیر محمد رضا شاه در مسائل سیاست جهانی انگشت نهاده‌اند، که من بعنوان نمونه به نقل دو اظهار نظر اکتفا می‌کنم:

”در طول سالهای بیایی، برای من فرصتهای متعددی پیش آمد که با شاه ایران گفتگو کنم، و باید صادقانه بگویم که در هر یک از این تبادل نظرها، وی را از نظر درک و تحلیل تحولات امور بین‌المللی و جهت‌گیری‌های آن از برجسته‌ترین زمامدارانی یافتیم که در همه زندگانی سیاسی خویش با آنان دیدار کرده بودم“^۱.

”واقعیت این است که شاه در مورد سیاست خارجی بسیار مطلع و در عین حال بسیار علاقمند بود. طی سالیان دراز، وی با بسیاری از رهبران جهان تماس‌های شخصی برقرار کرده و عملاً در نقش گرداننده سیاست کشور خویش عمل کرده بود. در این زمینه او کلیه گزارشها و اسناد وزارت امور خارجه را که روزانه در اختیارش گذاشته میشد بدقت میخواند و مورد توجه قرار میداد. برای همه ما نمایندگان دولتهای خارجی در تهران، تبادل نظر با شاه در زمینه مسائل سیاست بین‌المللی بسیار لذت بخش بود“^۲.

مجموع این فعالیتهای گسترده اقتصادی، اجتماعی، آموزشی، علمی و فنی، بهداشتی، سیاسی، نظامی، ورزشی، هنری، سراسر ایران را در سالهای اخیر بصورت یک کارگاه وسیع سازندگی درآورده بود. در طول سالها، تقریباً روزی نبود که کار تازه‌ای آغاز نشود، یا کار آغاز شده‌ای برحله بازدهی نرسد، یا مدرسه‌ای، بیمارستانی، درمانگاهی، استادیومی، کارخانه‌ای، بندری، ایستگاهی، فرودگاهی، شاهراهی، کتابخانه‌ای، موزه‌ای، گشایش نیابد.

”وسعت فعالیتهای سازندگی ما بقدری است که حتی در مورد

۱ - Richard Nixon، در کتاب Leaders، چاپ نیویورک، ۱۹۸۲.

۲ - Sir Anthony Parsons، در کتاب The Pride and the Fall، چاپ لندن، ۱۹۸۴، ص ۲۱.

ساده‌ترین کارها با کمبود نیروی انسانی مواجه هستیم. از این رو از پاره‌ای از کشورهای دوست نیروی انسانی ماهر وارد میکنیم، منجمله از پاکستان، هند، فیلیپین و کره جنوبی. بهمین مناسبت مقدم آن دسته از برادران مصری خودمان را که مایل باشند در بنای کشور دوست و برادرشان با ما همکاری نمایند جداً گرامی میداریم^۱.

”میپرسید که احساس من بهنگامی که سنگ زیرینای یک کارخانه یا یک سد تازه را نصب میکنم، یا هنگامی که در گشایش طرحهای مربوط به رفاه اجتماعی شرکت میکنم چیست؟ واقع این است که من در همه این موارد همچنانکه در هنگام گشایش یک کارخانه برق یا یک مرکز تازه رفاهی یا یک بیمارستان و یا یک مدرسه، خودم را از موهبت و نعمتی خاص برخوردار می‌بینم، زیرا چنین مراسمی را تشریفات صرف تلقی نمیکنم، بلکه آنها را نشانی از پیروزی کوششهای خلاقه ملت ایران بحساب می‌آورم. در آن لحظات هر باره تصویری از یک ایران آباد و مرفه و سعادتمند را در نظر می‌آورم، و از این بابت نه تنها روحا الهام میگیرم، بلکه از نظر جسمی نیز خودم را جواتر احساس میکنم.“

”ما امروز سعی در خرید تکنولوژی پیشرفته داریم، ولی نمیخواهیم مانند دیگران ساختمانهای لندن و پاریس و نیویورک را خریداری کنیم. سرمایه ما در خارج از ایران عموماً در کار تکنولوژی سرمایه گذاری شده است. چرا ما قسمتی از سهام ”کروپ“ را خریداری کرده‌یم؟ این کار بخاطر سود مالی نبوده، بلکه هدف ما بدست آوردن تکنولوژی کروپ بود.“

”هر جوان ایرانی فردا، باید از لحاظ بهداشت و تحصیل و روحیه سالم و جسم سالم، در موقعیتی باشد که باو اجازه دهد دروسش را بفراخور استعداد خویش به بهترین وجهی بیاموزد. اگر خیلی با استعداد باشد برود به بالاترین رشته‌های تحقیقاتی و علمی، ولی کسی هم که می‌رود در رشته‌های عملی، نباید هیچ نوع احساس حقارتی بکند، زیرا هم او و هم آن

۱ - محمد رضاشاه پهلوی، در مصاحبه با روزنامه مصری الاهرام، ۲۵ اردیبهشت ۱۳۵۵.

۲ - در مصاحبه با نشریه هفتگی ”جوانان“، ۲۴ تیر ۱۳۵۴.

۳ - در مصاحبه با Olivier Warren، نقل از کتاب Le Lion et le Soleil، چاپ پاریس، ۱۹۷۶.

دیگری هر دو ایرانی هستند^۱.

”پیش بینی من این بود که ما خواهیم توانست در ظرف سه یا چهار سال بر مشکلات ناشی از کمبود کادرهای لازم برای اداره امور فائق آئیم. مدارس عالی فنی ما میتوانند طی چهار سال چهار دوره فارغ التحصیل به جامعه تحویل دهند، و تعداد زیادی متخصصین فنی در سطوح پائین تر نیز میبایست به بازار کار وارد شوند. طی این سه یا چهار سال میبایست تولید فولاد کشور به ۱۰ میلیون تن در سال بالغ شود. تولید سالانه فولاد فرانسه ۲۵ میلیون تن است و این هدف تولید ما برای اواخر قرن بیستم بود. در این مدت تأسیسات عظیم بندری چاه بهار و نیز تأسیسات بندر عباس بیابان میرسید، و حتی کشیهای پانصد هزار تنی میتوانند در آنجاها پهلوی گرفته یا در خشکی تعمیر شوند. باز هم در همین مدت برنامه های بزرگ دیگری چون توسعه خطوط آهن و ساختمان شاهراههای سرتاسری به ثمر میرسید“^۲.

”ایران بزودی صاحب جمعیتی بیشتر از فرانسه خواهد شد، با درآمد سرانه ای که جزو بالاترین درآمدهای سرانه در سطح جهانی خواهد بود. جامعه ایرانی جامعه ای خواهد بود که در آن همه مردم سهم خود را در سیر بجانب ترقی ایفا خواهند کرد. من ایران را در آخر قرن بیستم آن ایرانی مینمیدم که با همه وجودم برای ساختن آن کار میکنم. هر چند که میدانم خودم دیگر در آن موقع زنده نخواهم بود“^۳.

”بموازات همه این پیش بینی ها، یادآوری میکنم که هیچ کشوری نباید از پیشرفت ایران احساس خطر کند و نگران باشد. اما اگر هنوز با نظر بدگمانی بماند نگریسته شود باید گفت که بیگمان دستهای بیگانه و منافع بیگانه ای در میان است“^۴.

شاه، که کوشش بسیار میشد او را ”غرب زده“ و دنباله روی بقیید و شرط جهان غربی جلوه دهند، در میدان عمل درست بالعکس در حدی

۱ - در مصاحبه با K.R. Karanjia، تهران، ۶ اردیبهشت ۱۳۵۶.

۲ - پاسخ به تاریخ، متن فارسی، چاپ پاریس، ۱۳۵۹، ص ۲۳۰.

۳ - در مصاحبه با مجله کویتی السیاسه، ۲۵ ژانویه ۱۹۷۷.

۴ - در مصاحبه با Olivier Warin، نقل از کتاب Le Lion et le Soleil، چاپ

تعصب آمیز ستایشگر و مدافع فرهنگ و هویت ملی بود:

”ما مصمم هستیم هویت ملی خودمان را سرسختانه حفظ کنیم، و از روح ایرانی و فلسفه ایرانی زندگی مصممانه پاسداری نمائیم. معنی این پاسداری این است که از یکطرف به سه هزار سال سنتهای ملی خودمان وفادار باشیم، و از جانب دیگر با قاطعیت راه خویش را به جانب پیشرفت و استقرار یک جامعه مدرن و صنعتی، با سطح عالی فکری و اجتماعی، ادامه دهیم. البته برای این کار وقت زیادی در پیش نداریم.“

”برای ما وصول به تمدن پیشرفته عصر حاضر، در درجه اول مستلزم انتخاب بهترین دستاوردهای تمدنهای دیگر بود، ولی عقیده داشتیم که برای اینکار باید هویت ملی خود را سرسختانه حفظ کنیم. عقیده داشتیم که باید ایرانی بمانیم تا بتوانیم از پیشرفتهای دیگران بهتر بهره گیریم.“

”بزرگداشت دو هزار و پانصدمین سال شاهنشاهی ایران، پیش از هر چیز یادآوری تاریخ کشور ما به جهانیان، و در عین حال یادآوری همین گذشته به ملت ایران بود. وقتی که ملتی در طول هفته ها و هفته ها سخن از افتخارات و موفقیتهای گذشته اش بشنود، طبیعی است که با امید و اعتماد بیشتری در ساختن آینده خود سرمایه گذاری خواهد کرد.“

در راه دفاع از این هویت ملی، وی غالباً به مصاحبه کنندگان غربی خود طعنه میزد:

”تازه خوب که فکر کنید خواهید دید که حتی جمهوریهای پر و پا قرص هم با فکر سلطنت بیگانه نیستند. منتها ملت آمریکا بجای یک سلطان، ده ها سلطان نفت و اتمی و صنایع الکتریکی و حتی سلطان های سیگار و موز و نارنگی دارد، که شیوه کار هیچکدامشان بسته و رفته تر از سلطانهای واقعی نیست. می بینید که حتی این ملت کاملاً جمهوریخواه نیز از زرق و برق سلطنت بدش نمی آید.“

۱ - همانجا.

۲ - پاسخ به تاریخ، ص ۱۷۹.

۳ - در مصاحبه با Olivier Warin، در کتاب Le Lion et le Soleil، چاپ پاریس، ۱۹۷۶، ص ۱۳۵.

۴ - همانجا.

مروری به مصاحبه‌های فراوان محمد رضا شاه با روزنامه گاران، مفسران و سردبیران مطبوعات مهم جهان که منظم‌اً برای دیدار و مذاکره با او به تهران می‌آمدند، بیش از هر چیز این واقعیت را روشن میکند که وی، در هر مورد که پای حیثیت و غرور ملی یا مصالح کشورش بمیان می‌آمد، ریزه کاریهای عادی را کنار میگذاشت و با صراحت و گاه نیز با پرخاشجویی با آنان سخن میگفت:

” شما غریبها ثروت بی‌حساب خود و رفاه فراوان خویش را بر نفت بسیار ارزاقیمت پایه گذاری کرده‌اید بی‌آنکه در این میان به حقوق و منافع مشروع صاحبان این نفت توجهی کنید یا حتی برای کشورهای فقیر جهان کمترین محلی از اعراب قائل شوید. دوازده سال از تأسیس کنفرانس بازرگانی و توسعه سازمان ملل متحد (U.N.C.T.A.D.) میگذرد. در همه این مدت، کشورهای عضو این کنفرانس که همه ممالک پیشرفته صنعتی را شامل میشوند، برای ممالک فقیر و محروم چه کرده‌اند؟ شما می‌گویم که هیچ کاری نکرده‌اند.“

” ظاهراً در گزارش محرمانه ”سیا“ برای سال جاری آمده است که شاه بیش از پیش بصورت آدم بلندپرواز و خطرناکی در می‌آید. بعد از همه اطلاعات ناشناخته‌ای که اخیراً در باره فعالیت‌های ”سیا“ انتشار یافته است، نگران این نیستید که یکروز - یعنی موقعی که سیاست شما با منافع خاص آمریکا تطبیق نکند - کوشش کنند تا همانطور که انگلیسها با پدرتان کردند شما را برکنار کنند؟

— البته این کار غیرقابل تصور نیست، ولی مشکل است. بدیهی است میتوانند مرا با ترتیب دادن یک سوء قصد از میان ببرند، زیرا چنین کاری همیشه ممکن است، ولی این هیچ مسئله‌ای را حل نخواهد کرد.“

” در مورد نجات آذربایجان از سلطه ارتش سرخ شوروی، تصور واهی نکنید. آمریکائیه‌ها صریحاً بمن گفته بودند که بخاطر ایران با روسها جنگ نخواهند کرد. اسناد محرمانه کاخ سفید و وزارت امور خارجه

۱ - Anthony Sampson در کتاب The Seven Sisters, The Great Oil Companies and the world They Made، چاپ نیویورک، ۱۹۷۵، ص ۲۹۲.

۲ - در مصاحبه با Olivier Warin، نقل از کتاب Le Lion et le Soleil، چاپ پاریس، ۱۹۷۶، ص ۱۲۰.

آمریکا نیز که همین چند ماه پیش بموجب مقررات قانونی اجازه انتشار آنها داده شد، بصراحت حاکی است که اگر کار آذربایجان به بن بست میکشید آمریکا حاضر نبود بخاطر مسئله ایران با روسها وارد نبرد شود^۱.

"مگر در آمریکای ثروتمند فقر وجود ندارد؟ اگر در باره Slum های (زاعه نشین ها) آمریکائی بررسی بیشتری کنید، خواهید دید که وضع آنها چندان بهتر از زاعه های ما نیست. با این تفاوت که زاعه های ما خیلی زود از میان خواهند رفت"^۲.

"بفرض هم همه آنچه وسایل ارتباط جمعی شما غریبهها در باره شکنجه در ایران میگویند راست باشد، فراموش نکنید که ما همه این شیوه های "پیشرفته" شکنجه را از خود شما آموخته ایم. "ظرافت کاری" های شکنجه اختراع ما نبوده است، اختراع سازمانهای پلیسی جهان شما بوده است که ما در آن درس آموخته ایم. چطور است که هیچوقت این وسائل روابط جمعی از شیوه های "روانی" که خود شما برای دستیابی به اطلاعات متهمین بکار میبرید چیزی نمیگویند؟"^۳

در موردی که پای "غرور ملی" بمیان می آمد، شاه بکلی آشتی ناپذیر میشد، و یکی از این موارد، مسئله پافشاری کشورهای عرب در تغییر نام "خلیج فارس" به "خلیج عربی" بود:

"شما ضمن صحبت خودتان دو بار کلمه "خلیج" را ذکر کردید، ولی نامی ازینکه این خلیج کدام خلیج دنیا است نبردید. آیا این خلیج نام ندارد؟ بگذارید از شما بپرسم: وقتی که در مدرسه درس میخواندید این خلیج را چه مینامیدید؟ نه تنها در سالهای دور، بلکه در همین اواخر هم آنرا "خلیج فارس" میگفتید. من خودم یکبار که نطق جمال عبدالناصر را از رادیو میشنیدم، شنیدم او باوجود سخن گفتن از قومیت عربی، چندین بار اظهار داشت: "از خلیج فارس تا اقیانوس اطلس". چطور شد که ناگهان هم جغرافیا و هم تاریخ را تغییر دادید و نام فارسی این خلیج را از

۱ - همانجا، ص ۱۰۸.

۲ - همانجا، ص ۱۷۳.

۳ - همانجا، ص ۲۱۲.

یاد بردید و اسمش را خلیج عربی گذاشتید؟ آیا واقعیت‌های تاریخ و جغرافیا را میتوان به این آسانی تغییر داد؟ آیا مثلا پاکستان میتواند نام اقیانوس هند را اقیانوس هند و پاکستان بگذارد یا به سادگی آنرا "اقیانوس" بنامد؟^۱

" شما که میخواهید نام خلیج فارس را عوض کنید آیا میتوانید نژاد و ملیت مردمی را که سراسر شمال این خلیج مال آنهاست نیز عوض کنید؟ آیا این تغییر نام به قدرت نظامی یا اقتصادی ایران خاتمه خواهد داد؟ هنگامی برای شما عوض کردن یک نام ریشه دار تاریخی مورد پیدا میکند که منظور خاصی داشته باشید، و من میخواهم این منظور را بفهمم. چند سال پیش، جمال عبدالناصر در یکی از سخنرانیهای خود صراحتا این خلیج را خلیج فارس نامید و نه خلیج عربی. اما اندکی بعد از آن متوجه شدم که روزنامه تایمز لندن اصطلاح خلیج عربی را مطرح کرد، و بدنبال آن اعراب نیز متفقا همین نام را در مورد خلیج فارس بکار بردند."^۲

" کسانی هستند که چه در گذشته و چه اکنون خواسته اند اعراب را از ایران دور نگهدارند. در غیر اینصورت روشهای خصمانه بیدلیل و بی مجوزی را که از سوی اعراب مشاهده میشود چگونه میتوان توجیه کرد؟ روش کلی شما اعراب، چه در سازمان ملل متحد و چه در خارج از این سازمان نسبت به ایران روشی خصمانه است. شما هیچ فرصتی را برای بد کردن به ما نیافته اید که از آن بطور رایگان استفاده نکرده باشید."^۳

در اظهار نظر در مسائل داخلی نیز، وی غالبا با همین روشنی انگشت بر مشکلات میگذاشت:

" کدام اسلام؟ این اسلامی که "ملاها" در گذشته ارائه میدادند؟ برای این افزائی نفوذ و قدرت نمیتوانست جز بر روی جهل و نادانی دیگران پایه گذاری شود، لذا کوشش داشتند تا مردم را در همین حالت جهالت نگاه

۱ - در مصاحبه با محمد حسنین هیکل، تهران، ۲۱ شهریور ۱۳۵۴.

۲ - محمد رضاشاه پهلوی، در مصاحبه با محمد حسنین هیکل، تهران، ۲۲ شهریور ۱۳۵۴.

۳ - محمد رضاشاه پهلوی، در مصاحبه با مدیر مجله الحوادث، چاپ بیروت، ۳ آذر ۱۳۵۲.

دارند. البته این کار دشوار نبود، زیرا در آئین‌های ۹۰ تا ۹۹ درصد از افراد ایرانی بیسواد بودند، که در مقابل آنهایی که خودشان را به اصطلاح باسوادهای محدود کشور میدانستند - و تمام سوادشان چند کلمه عربی بود که غالباً خودشان هم معنی آنها را نمیفهمیدند - دهانشان از تعجب باز میماند. این وضع برای ملاحا کمال مطلوب بود و بهمین جهت طبعاً میبایست ادامه مییافت.^۱

”خوب میدانم که با بودن آخوندها و روحانی نمایان قشری امکان اصلاحات وجود ندارد. من و پدرم باندازه کافی از این افراطیون مذهبی آزار دیده‌ایم. اصولاً هیچ کشوری در جهان نیست که تحت نفوذ متعصبین مذهبی قرار داشته باشد و کشوری عقب افتاده و محروم نباشد. برای اقدام به اصلاحات، باید اول ملاحا و روحانی نمایان افراطی را سر جای خودشان نشانند.“^۲

”احترام من به دیانت مانع آن شد که در برابر دروغ پردازان شدت عمل بخرج دهم، زیرا نمیتوانستم باور کنم که کسی به اینهمه دروغ و فریب گوش فرا دهد. جنبه معنوی و اخلاقی فاجعه امروز ایران مسلماً کمتر از نتایج اقتصادی آن نیست.“^۳

غالباً به شاه ایراد گرفته‌اند که بر اثر اجرای برنامه‌های اقتصادی او، کسانی بجهت ثروت‌های بزرگ اندوخته‌اند که یا حاصل سودجویی‌های بیقاعده در مؤسسات اقتصادی تحت اداره آنها و یا سوء استفاده‌های نامشروع است؛ و این اعتراض در هر مورد غالباً اعتراضی وارد است. ولی شاه خود بدین مشکل توجه داشت و از این بابت بسیار ناراضی بود، و مخالفت خود را نیز پنهان نمیداشت:

”بر اثر رشد سریع اقتصاد ایران گروه کوچکی از سرمایه‌گذاران ما بسیار ثروتمند شده‌اند، ولی این وضع نمیباید و نمیتواند ادامه پیدا کند، و ادامه هم پیدا نخواهد کرد.“^۴

۱ - در مصاحبه با Olivier Warin، در کتاب *Le Lion et le Soleil*، چاپ پاریس، ۱۹۷۶.

۲ - در همانجا

۳ - *The Shah's Story. An Autobiography*، چاپ لندن، ۱۹۸۰، ص ۲۲۹.

۴ - در مصاحبه با K.R. Karanjia، ۶ اردیبهشت ۱۳۵۶.

اصل هیجدهم "انقلاب سفید" - که متأسفانه خیلی دیر اعلام شد و حق بود که در همان آغاز اعلام شش اصل نخستین وضع شده باشد - مترجم همین مشکل بود، و شاید تذکر این نکته ضروری باشد که اجرای سختگیرانه همین اصل بود که بازار و مقاطعه کاران و بازرگانان بزرگ و بانکداران و بسیاری از آنها تیرا که راه ادامه غارتگریشان تدریجاً مسدود میشد به دشمنی با شاه کشانید و خیلی از آنها را روانه آستان بوسی خمینی کرد:

"در همین روزهای آتش و خون، کسانی چون خیامی، رضائی، نیکپور و دیگر سرمایه داران معروف، دوان دوان خود را به درگاه خمینی میرسانیدند تا به نعلین بوسی او مشرف شوند، و هرکدام پیشنهاد تقدیم مبالغ هنگفتی پول به وی میکردند".^۱

"پدر من با چپاولگران با قدرت و خشونت عمل کرد. ولی من بر این عقیده بودم که نسل جدید که با دنیای مدرن در تماس بیشتری است داوطلبانه تغییر روش خواهد داد و خودش فساد را ریشه کن خواهد کرد، و دیگر نیازی به اعمال زور و خشونت نخواهد بود. خیلی متأسفم که بگویم در این مورد اشتباه کردم و باید بیشتر شدت عمل بخرج میدادم".^۲

دیدگاههای شاه به آینده کشورش محدود نمیشد، آینده جهان را نیز دربر میگرفت، زیرا که میدانست در دنیای نابسامان و آماده انفجار، هیچ کشوری نمیتواند "جزیره امنیتی" برای خود باشد.

میان همه زمامداران جهان، در سالهای دهه ۷۰، کمتر کسی را میتوان یافت که باندازه محمد رضا شاه بر ضرورت تعدیل و نظم اقتصادی غیرعادلانه کنونی جهان تأکید نهاده باشد، و این درست آن چیزی بود که نه شنیدنش خوشایند کارگردانان جهان پیشرفته در "دنیای بزرگان" بود و نه اینان - علیرغم همدردیهای زبانی برخی از آنان - کمترین آمادگی برای انجام کاری در این مورد داشتند. کنفرانسهای "شمال و جنوب" نیز که گاه

۱ - هفته نامه پیام، چاپ لندن، اول دی ۱۳۶۳.

۲ - در مصاحبه با Marvin Zonis، ۱۹۷۵، نقل از هفته نامه ایران تایمز، چاپ واشینگتن، ۱۰ آبان ۱۳۶۴.

و بیگاه تشکیل میشد، بهمین سبب منظمأً با شکست مواجه میشد. با اینهمه شاه، نه بعنوان یک زمامدار انقلابی یا هواخواه کمونیسم و یا حتی چپگرا، بلکه بعنوان یک رهبر واقع بین از جهان سوم، که هم با قوانین خودخواهانه و سودپرستانه جهان ثروتمند شمال و هم با دشواریها و نیازهای حیاتی دنیای فقیر جنوب آشنائی داشت، بر این ضرورت تأکید میکرد، و این تأکید او، گناه لحن هشدارهای apocalypse میسافت. همانند "نتراداموس" که سال ۱۹۹۹ را سال پایان جهان دانسته بود، شاه نیز هشدار میداد که اگر کوششی واقعی برای تعدیل وضع ناپسامان سه میلیارد نفر مردم گرسنه و محروم جهان سوم بکار نرود، احتمالاً "جهان ما تا پایان قرن حاضر منفجر خواهد شد". آنچه را که امروز کارگردانان جمهوری بدروغ در باره جانبداری از "مستضعفان" میگویند - در همان حالیکه ۱۰ میلیارد دلار دارائی همین مستضعفان را بابت گروگانگیری به "مستکبران" باج سیل میدهند و سرمایه نفت همین مستضعفان را نیز برایگان تقدیم "دوستان عرب" یا سوداگران بین المللی مرگ و یا اسلحه فروشان اسرائیلی میکنند - او در صورت واقعی میگفت، در حالیکه هیچ نفی از این بابت نمیکرد، و در برابر دشمنیهای فراوانی را بر میانگینت.

"آرزو کنیم که در سال ۲۰۰۰ میلادی یک دنیای درگیر در مشارکت، و نه دچار مخالفت، وجود داشته باشد. اگر ما به تنش زدائی و همزیستی معتقد باشیم، و اگر بخواهیم باین هدف برسیم، باید مسئله تقسیم جهان به دو گروه ملتهای توانگر و ملتهای تنگدست حل شده باشد. بدین منظور تمام ملتهای جهان، بخصوص ملل پیشرفته، باید در راه افزایش سطح زندگی مردمی که امروز عقب مانده نامیده میشوند بکوشند. وظیفه جهان پیشرفته شتاب بخشیدن به عمران کشورهای عقب مانده است. چنین روشی سیاست تازه ای را بر پایه صلح و همکاری، برخلاف سیاست فعلی جنگ سرد و ویرانگری بنیادان می آورد. جهان سال ۲۰۰۰ باید یک دنیای واحد باشد تا در آن ابناء بشر در چهارچوب یک مشارکت بین المللی کنار هم زندگی کنند، هر چند که شاید خود ما نتوانیم شاهد تحقق این رویای شیرین باشیم".

” باید همه ما درک کنیم که سرانجام به جهانی نو و نظامی تازه متکی بر انصاف و همکاری بیشتر و مبتنی بر این اندیشه که جهان غیرقابل تقسیم است نیاز داریم. نمیتوان خوشبخت زیست در حالیکه سایرین بدبخت و محروم از همه چیز باشند. ما خواهان نابودی دنیای پیشرفته نیستیم، ولی باید ببینیم برای ایجاد همکاری تازه و لازم بین دنیای غنی و دنیای فقیر، یعنی بین کشورهای توسعه یافته و توسعه نیافته، چه نظام تازه‌ای باید بوجود آوریم؟“^۱

” باید کشورهای صنعتی درک کنند که عصر تحصیل درآمدهای بیحساب از جیب ملل محروم بسر آمده است. باید کمریندها را محکمتر کنند و فرزندان خانواده‌های مرفه که در هر وعده غذا خوراک فراوان دارند، اتومبیل دارند، و بسیار چیزهای دیگر دارند در باره مسئولیتهای جهان صنعتی خود بیشتر بیندیشند.“^۲

” چنانچه تا پایان قرن حاضر کشورهای کم رشد معادله تازه‌ای نداشته باشند احتمالاً جهان ما منفجر خواهد شد. این منطقی نیست که همچنان ۱۰٪ از مردم دنیا ۹۰٪ از تمام ثروت‌های آنرا زیر نفوذ خود درآورند. غرب میباید دریابد که مسئله تقسیم مجدد ثروتها مطرح نیست. شرکتهای چند ملیتی به هنگام بهره‌کشی از منابع دیگران همیشه چندان آینده‌نگر نبوده‌اند، در صورتیکه درست همین آینده‌نگری است که میباید آمریکا و اروپای غربی و ژاپن داشته باشند.“^۳

” آنچه در درون یک جامعه برای تعدیل بیعدالتیهای طبقاتی و اجتماعی میگردد، میباید در مورد همه جامعه بشری نیز صادق باشد. بعبارت دیگر روابط کشورهای فقیر دنیا میباید از نوع همان روابطی باشد که در داخل این کشورهای پیشرفته بین طبقات غنی و فقیر وجود دارد. همان تفاهمی که در درون یک کشور جستجو میشود، باید در مقیاس جهانی نیز جستجو شود.“^۴

” یکسال و نیم پیش، مقارن نخستین افزایش بهای نفت، من

۱ - در مصاحبه با مجله آلمانی Quick، ۱۰ ژانویه ۱۹۷۴.

۲ - در مصاحبه مطبوعاتی با خبرنگاران ایرانی و بین‌المللی تهران، ۲ دی ۱۳۵۲.

۳ - در مصاحبه با سردبیر مجله Blitz، چاپ هندوستان، ۱۳ فروردین ۱۳۵۳.

۴ - پاسخ به تاریخ، ص ۲۰۱.

پیشنهاد کردم که یک صندوق بین‌المللی با شرکت ۱۲ کشور تولید کننده نفت و ۱۲ کشور صنعتی ثروتمند تأسیس شود که هر یک از آنها حدود ۱۵۰ میلیون دلار در آن سرمایه‌گذاری کنند، ولی در عین حال ۱۲ کشور جهان سوم نیز نمایندگی از طرف همه این کشورها در این صندوق عضویت داشته باشند. یعنی در مجموع ۳۶ کشور بعنوان هیئت مدیره این صندوق، کلیه طرح‌هایی را که از جانب کشورهای در حال توسعه پیشنهاد میشود مورد بررسی قرار دهند. این نخستین پیشنهادی بود که برای شرکت دادن خود این کشورها با حقوق مساوی در تصمیم‌گیری این هیئت مدیره مطرح میشد. البته برای این بررسی‌ها از اطلاعات و تجارب سایر سازمانهای مالی بین‌المللی نیز استفاده میشد. ولی این طرح عملی نشد، زیرا که برخی از کشورهای صنعتی مایل به قبول آن نبودند. پیشنهاد فعلی من این است که از همکاری این کشورها صرف‌نظر شود، و کشورهای تولید کننده نفت خودشان یک مالیات معین - مثلاً ده سنت برای هر بشکه - بر عوائد نفتی خود وضع کنند که در صندوق واریز شود^۱.

در کتاب حاضر، من بدفعات مطالب مختلفی را از نوشته‌ها یا گفته‌ها و یا مصاحبه‌های "سر آتونی پارسوتز" آخرین سفیر بریتانیا در ایران شاهنشاهی نقل کرده‌ام، و در موارد متعدد نیز اظهار نظرهای او را مورد انتقاد قرار داده‌ام، ولی باید بسوازات این انتقادهایم، تصریح کنم که یکی از اصیلترین و اصولی‌ترین تحلیل‌هایی را که تا با امروز از جانب صاحب‌نظران صلاحیتدار، چه ایرانی و چه خارجی، در باره ایران قرن حاضر یعنی ایران آغاز قرن و ایران عصر پهلوی انجام گرفته است، در کتاب همین "آتونی پارسوتز" بنام "غرور و سقوط" میتوان یافت، که در سال ۱۹۸۴ در لندن انتشار یافته است. برداشتهای این کتاب و قسمت اعظم مطالب آن موافق با محمد رضا شاه نیست، و بسیاری از این مطالب نیز اصولاً با نظری صریحاً مخالف نوشته شده است. بر این ضابطه، میتوان با قاطعیت گفت که در نتیجه‌گیری نهائی کتاب آنچه ملاحظه نویسنده بوده، "سمپاتی" شخصی به رضاشاه یا به محمد رضا شاه نبوده است، بلکه ارائه

یک تحلیل واقع بینانه از تاریخ معاصر ایران بوده است.
با ارائه این جو فکری غیردوستانه که میان شاه و سفیر وجود داشت، اکنون نتیجه گیری نهائی سرآتونی پارسوتز را در کتاب "غرور و سقوط" برایتان نقل میکنم:

"در تمام این کتاب، من در اشاره به حوادث ایران در سالهای ۱۹۷۸ و ۱۹۷۹ کلمه "انقلاب" را بکار بردم، زیرا وسعت آن زلزله سیاسی که در آن زمان در ایران روی داد، اگر بیشتر از دو انقلاب بزرگ تاریخ اروپای جدید یعنی انقلاب فرانسه و انقلاب روسیه نبود، لااقل برابر با آنها بود.

با وجود این، با تحلیل عمیقتری در این باره اکنون میتوانم بر این عقیده باشم که از چهار قرن پیش تا با امروز تنها یک انقلاب واقعی در ایران صورت گرفت، و آن انقلابی بود که بدست رضاشاه آغاز شد و بدست محمد رضاشاه ادامه یافت، زیرا در تعبیر من مفهوم یک انقلاب از میان رفتن یک نظم کهنه اجتماعی و جانشین شدن آن توسط یک نظم تازه و کاملاً مخالف با نظام قدیمی است، و این درست همان کاری بود که بدست رضاشاه انجام گرفت. وی "بافت اجتماعی - سیاسی" کهنه ایران را بکلی تغییر داد. ارتشی مدرن با معیارهای امروزی بوجود آورد که عنصر اصلی استقرار امنیت و استحکام سازمان کشوری بود. قدرت ارتجاعی طبقه روحانیون را تضعیف کرد و قدمهای نخستین را بجانبدار تبدیل سیستم کهنه و سنتی اقتصاد بازار به یک اقتصاد مدرن صنعتی برداشت، و برای اولین بار در ایران بعد از اسلام یک دولت نیرومند مرکزی با سازمان و خدمات حکومتی دنیای جدید بوجود آورد. پس از او فرزندش در ایجاد بسیار وسیعتر، و با شتابی بسیار بیشتر، بخصوص در پانزده ساله اخیر سلطنت خود، یعنی در دورانی که توانست خودش را از کارشکنی های مالکان بزرگ و فئودالها و خان های ایلات و سایر مخالفان سنتی تجدد و ترقی خلاص کند این اصلاحات را گسترش بخشید، و ایران را از صورت یک کشور عقب مانده کشاورزی به صورت کشوری با اقتصاد و سرویسهای مصرفی پیشرفته و صنایع بنیادی و برخوردار از آموزش عمومی و خدمات پیچیده بهداشتی درآورد.

"بر این اساس، آنچه در سالهای ۱۹۷۸ - ۱۹۷۹ در ایران انجام

گرفت در واقع یک انقلاب نبود، بلکه یک "ضدانقلاب" بود که برای بازگرداندن آن ساختار قرون وسطاتی که شصت سال پیش از آن رضاشاه با آن به مبارزه برخاسته بود صورت گرفت... و این "ضد انقلاب" ظاهراً ترانست هدف دشوار بازگرداندن چرخ زمان را به عقب، بمدت لااقل شصت سال، و استقرار یک رژیم ضدانقلابی مشابه رژیم ایران قرن هیجدهم تحقق بخشید، همان کاری که در فرانسه بعد از انقلاب صورت گرفت، و همان کاری که اگر ضد انقلابی های روسیه پیروز شده بودند در روسیه شوروی انجام میگرفت.

"با این همه برای من بسیار سخت است که باور کنم دستاوردهای بزرگ شصت ساله ایران و پیشرفتهای انقلابی که زاده تحولی بنیادی بود برای همیشه از میان رفته باشد، زیرا این تحول بنیادی یعنی ظهور یک اقتصاد مدرن و پیشرو، بنیانگذاری بخشهای بزرگی از صنایع امروزی، پیدایش یک جامعه سازنده و مصرف کننده، آزادی زنان، ریشه کن شدن ناامنی در شهرها و روستاها، آزادی روستائیان از قیود کهن ارباب و رعیتی، برقراری خدمات تازه اجتماعی، آموزش هنگانی و غیره و غیره، چنان به سود بخشهای وسیعی از قشرهای مختلف ایران بود که با هیچ معیاری قابل انکار نبود.

* * *

تاریخ نشان خواهد داد که با کسی که
خودش را یکسره وقف مملکتش کرده و
با تمام وجود خویش به آینده ملتش دل
بسته بود چه رفتاری شد؟

محمد رضاشاه پهلوی،
در کتاب "پاسخ به تاریخ"

محمد رضاشاه، با تلخکامی بسیار، با اندوهی سنگین و با رنج
روحي طاقت فرسا و کمرشکنی که مزید بر رنجهای جانکاه جسمانی او شده
بود، دور از وطن دیده از جهان فرویست، ولی مسلماً عقده و کینه ای از
مردمی که وی ۳۷ سال پادشاه آنها بود همراه نبرد، هر چند که بیگمان از

ناسپاسی بسیاری از آنان سخت آزاده خاطر بود.

وی در روزهایی که بگفته تقریباً عموم سیاستمداران و صاحبان نظران میتوانست بقیمت ریختن خون عده ای از این مردم نظم را برقرار کند و تخت و تاج خویش را نگاه دارد، از اینکار سر باز زده بود، و کسی که چنین کرده باشد، نمیتواند از مردمش کینه ای همراه ببرد. او بارها این سخن "کریستن سن" دانشمند ایران شناس عالیقدر دانمارکی را در کتابهای خود نقل کرده و در مصاحبه های خویش نیز مورد استناد قرار داده بود که "در فرهنگ تاریخی ایران، شاه بهمان اندازه که فرمانروا است پدر و معلم نیز هست". و هیچ پدری از فرزندانش، ولو فرزندان ناخلف و حق ناشناس، در نهایت امر کینه ای بدل ننیگیرد.

آخرین احساس شاه، در آخرین روزهای حیاتش، و مسلماً در آخرین لحظاتهش، ترکیبی از نومیدی و امید، از نگرانی در باره حال و آرزو در باره آینده ملتش بود. نمیتوانست و نمیخواست فکر کند که تاریکی کنونی ظلمتی دیرپا باشد، و همه دستاوردهای فروغ در این ظلمت غرقه شده باشند. در پس تاریکی امروز به روشنائی فردا نظاره داشت، و تنها پرسشی که برایش مطرح بود درازای این دوران ظلمت بود. آخرین نیایش او این بود که هر چه زودتر امید و رونق و رفاه و سربندی به دیار مقدس او بازگردد.

بهرتر است بجای توضیح بیشتر، رشته کلام را به خود او، در آخرین گفته هایش و آخرین نوشته هایش واگذار کنم:

"اگر بسیاری از ارزشهای ملی ایرانیان اکنون تحت الشعاع روح عوام فریبی و نفاق و انتقام قرار گرفته اند، تردیدی ندارم که این ارزشهای جاودان در آینده ای نزدیک زندگی از سر خواهند گرفت. تنها سئوالی که برابم مطرح است این است که بازگشت به روشنائی چه اندازه طول خواهد کشید و ایرانیان تا کی گرفتار سراب خواهند بود؟"^۱

"من اکنون برای سرنوشت میهنم سخت نگرانم و اشک و خون میریزم. متأسفانه همه آنچه پیش بینی میکردم تحقق یافت، ولی ای کاش در این پیش بینی اشتباه کرده بودم، و ایران دچار این ویرانی و ایرانیان

دست به گریبان این بحران مرگبار نمیشدند^۱.
”امروز، دور از خاک مقدس وطن، برای پادشاه ایران در اثبات
حقشناسی خود نسبت به فداکاران و جانبختگان وطن جز دعا به پیشگاه
خداوند راهی نمانده است. بدین جهت برای آسایش خاطر همه رنجدیدگان
ایران و برای نجات میلیونها ایرانی که در میهن خود با درد و غم دست
بگریباندند بدرگاه قادر متعال دعا میکنم. تسلی خاطر مادران داغدیده ای
را که فرزندانشان جان باخته اند از او مسئلت دارم. میخواهم که جوانان
نومید و راه گم کرده ما را به راه راست هدایت کند. از خدای ایران
میخواهم که رونلق و رفاه و آزادی و سربلندی را به سرزمین مقدس ما
بازگرداند. فریب خوردگان را بیدار و آگاه سازد و نفرت و کینه را از
دلهایشان بزداید.“

۱ - همانجا، ص ۱۵۰.

فهرست مراجع

این فهرست فقط شامل مشخصات کتابها و مطبوعاتی است که در نگارش مطالب کتاب منظمأ مورد استفاده بوده اند و از ذکر منابعی که تنها در موارد خاصی بدانها استناد شده خودداری شده است. مشخصات این دسته از منابع را در حواشی صفحات مربوطه در خود کتاب میتوان یافت

منابع فارسی

آدمیت، فریدون: امیر کبیر و ایران، تهران، موسسه انتشارات خوارزمی،
۱۳۴۸.

آهنچیان، جلال: طرح سقوط یک پادشاه، لس آنجلس، ۱۹۸۲.

آریامنش، کورش: ناسیونالیسم ایرانی و سجده بر بتکده اعراب. نشریه
سازمان جنبش ناسیونالیستی دانشگاهیان و دانش پژوهان
ایران، پاریس، ۱۳۶۱.

اسناد لانه جاسوسی آمریکا: مجموعه متن های گراور شده انگلیسی و
ترجمه فارسی اسناد ضبط شده در سفارت آمریکا در تهران
در ماجرای گروگانگیری، تنظیم و ترجمه و چاپ توسط
” دانشجویان مسلمان پیرو خط امام“، در ۵۶ جلد. نشریه
دفتر انتشارات اسلامی، تهران، چاپ سالهای ۱۳۵۸ تا
۱۳۶۵.

ارستا: گاتها و یشت ها. ترجمه و تفسیر ابراهیم پورداود، تجدید چاپ از
روی چاپ اصلی سال ۱۳۰۷ در بمبئی توسط کتابخانه
طهوری، تهران، ۱۳۴۶.

ایران در عصر پهلوی: گزارشی از فعالیتهای اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی
و هنری، در ۳ جلد. نشریه سازمان نمایشگاههای
بین المللی ایران، تهران، ۱۳۵۵.

امیر علائی، شمس الدین: در راه انقلاب و دشواریهای مأموریت من در
فرانسه، نشریه سازمان انتشارات دهخدا، تهران، ۱۳۶۲.

ایزدی، دکتر علیمحمد: نجات، چاپ ونکوور (کانادا)، ۱۹۸۳.

بازرگان، مهدی: انقلاب ایران در دو حرکت، نشریه نهضت آزادی ایران، تهران، ۱۳۶۳.

بازیابی ارزشها، نشریه نهضت آزادی ایران، تهران، ۱۳۶۲.

شش نامه سرگشاده، نشریه نهضت آزادی ایران، تهران، ۱۳۶۳.

شورای انقلاب و دولت موقت. سیمای دولت موقت از ولادت تا رحلت، نشریه نهضت آزادی ایران، تهران، ۱۳۵۹.

نامه سرگشاده به سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، سازمان انتشارات نهضت آزادی ایران، تهران، ۱۳۶۲.

نهضت آزادی ایران، یادنامه بیستیمین سالگرد، نشریه سازمان انتشارات نهضت آزادی ایران، تهران، ۱۳۶۲.

باهنر، محمد جواد: مقالاتی از دوران خفقان، نشریه سازمان انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۳۶۱.

بحثی در باره مرجعیت و روحانیت: تألیف مشترک سید محمد حسین طباطبائی، سید ابوالفضل موسوی، مجتهد زنجانی، مرتضی مطهری، مهدی بازرگان، محمد بهشتی، محمود طالقانی، مرتضی جزائری، نشریه شرکت سهامی انتشار، تهران، ۱۳۴۲.

بختیار، تیمور: سیر کمونیزم در ایران از شهریور ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۶، تهران، ۱۳۳۶.

براندازی حکومت جمهوری اسلامی ایران: اعترافات تلویزیونی رهبران حزب توده، نشریه مرکز فرهنگی اسلامی در اروپا، رم، ۱۹۸۴.

بررسی سفر هایزر به ایران: نشریه نهضت آزادی ایران، تهران، ۱۳۶۲.

برنامه کوتاه مسدت و درازمدت جمهوری اسلامی از دیدگاه امام:
رهنمودهای ولایت فقیه. نشریه سازمان فجر اسلام، تهران،
۱۳۵۹.

بطحاتی، محمد: ایرانستان، لندن، ۱۳۶۲.

بنی صدر، ابوالحسن: خیانت به امید، ترجمه فارسی از متن فرانسه،
پاریس، ۱۳۶۱.

صند. مقاله. نشریه سازمان انتشارات پیام آزادی، تهران،
۱۳۵۹.

تعمیم امامت. نشریه سازمان انتشارات امام، تهران،
۱۳۵۷.

کیش شخصیت، پاریس، ۱۳۵۵.

بهشتی، سید محمد حسین: شناخت. نشریه سازمان انتشارات سید جمال،
تهران، ۱۳۶۱.

بی آزار شیرازی، عبدالکریم: رساله نوین امام خمینی در باره مسائل
اقتصادی، ترجمه و توطیح، نشریه موسسه انجام کتاب،
تهران، ۱۳۵۹.

پاینده، ابوالقاسم: نهج الفصاحه، مجموعه کلمات قصار حضرت محمد، با
ترجمه فارسی آنها. نشریه سازمان انتشارات جاویدان، چاپ
شانزدهم، تهران، ۱۳۶۱.

پشوتن، ر: ایران در آتش، ۲ جلد. نشریه سازمان انتشارات زرتشت، وین
(اتریش)، ۱۹۸۴ و ۱۹۸۵.

حرکت با جبر. نشریه سازمان انتشارات زرتشت، وین، ۱۳۶۰.

پطروشفسکی، ایلیا پاولوویچ: اسلام در ایران، از هجرت تا پایان قرن نهم
هجری. ترجمه از روسی توسط کریم کشاورز، نشریه
انتشارات پیام، تهران، ۱۳۵۰.

تفضیل الایات القرآن الحکیم: تالیف ادوارد موتیه، ترجمه از فرانسه به
عربی توسط محمد فواد عبدالباقی، ترجمه از عربی به
فارسی توسط شیخ مهدی الهی قمشه‌ای استاد دانشگاه
تهران، نشریه کتابفروشی اسلامی، تهران، ۱۳۴۴.

تولد دیگر در اسارت. اسلام و اسیران. اسیران عزاقی و عطوفت جمهوری
اسلامی، نشریه اداره پژوهش وزارت ارشاد اسلامی، تهران،
۱۳۶۲.

تقوی، دکتر خلیل خان اعلم الدوله: مقالات گوناگون، تهران، ۱۳۲۲.

جبهه ملن ایران: کتاب سیاه، لندن، ۱۳۶۰.

جرجی زیدان: تاریخ تمدن اسلام. ترجمه از متن عربی توسط علی جواهر
کلام، نشریه انتشارات امیر کبیر، تهران، ۱۳۳۳.

جزئی، بیژن: تاریخ وقایع سی ساله اخیر ایران. نشریه انتشارات مازیار،
تهران، ۱۳۵۸.

جلالی، بهمن: روزهای خون، روزهای آتش. گزارش مصور از پیروزی
انقلاب اسلامی ایران. انتشارات زمینه، تهران، ۱۳۵۸.

جمالی، منوچهر: سلطنت، امامت، جمهوریت، نشریه انتشارات ملی،
کالیفرنیا، ۱۹۸۲.

جمشید: اندیشه سیاسی خمینی، قدرت جوئی از راه دین. چاپ اوتاوا
(کانادا)، ۱۳۶۰.

جمشیدی، ایرج: مصاحبه با امام خمینی. برگزیده مصاحبه های مطبوعات
و خیرگزاریهای خارجی. نشریه سازمان انتشارات و تبلیغات
کتیبه، تهران، ۱۳۵۷.

چوبینه، بهرام: تشیع و سیاست در ایران، ۲ جلد. نشریه سازمان جنبش
ناسیونالیستی دانشگاهیان و دانش پژوهان و روشن بینان
ایران، چاپ آلمان فدرال، ۱۹۸۴ و ۱۹۸۵.

توطئه گران. مجموعه مقالات. نشریه سازمان جنبش
ناسیونالیستی دانشگاهیان و دانش پژوهان ایران، چاپ
آلمان فدرال، ۱۳۶۱.

حاج سیاح، محمد علی: خاطرات دوره خوف و وحشت، تهران، ۱۳۴۶.

حاج سید جوادی، علی اصغر: از اعماق. نشریه سازمان انتشارات علمی،
تهران، ۱۳۵۷.

حلاج، حسن: تاریخ تحولات اجتماعی در قرون معاصر، تهران، ۱۳۷۷
هجری قمری.

خلخالی، شیخ صادق: خاطرات تبعید. سازمان انتشارات راه امام، تهران،
۱۳۵۸.

کوروش دروغبین و جنایتکار، تهران، ۱۳۶۰.

خلیل الله مقدس: مبارزه با فاشیسم مذهبی، مجموعه مقالات،
پاریس، ۱۳۶۰.

خلیلی، اکبر: گام به گام با انقلاب، نشریه صدا و سیما جمهوری اسلامی
ایران، تهران، ۱۳۶۰.

خمینی، روح الله: توضیح المسائل، با اضافات مسائل جدید، نشریه ندای
اسلام، مشهد، ۱۳۵۷.

کشف الاسرار، محل و تاریخ انتشار نامعلوم.

تحریر الرسیده، نجف، ۱۳۵۲.

نامه ای از امام موسوی کاشف الغطاء، مجموعه دروس
آیت الله خمینی در باره ولایت فقیه، تهران، ۱۳۵۶.

پیامها و سخنرانیها، نشریه انتشارات نور، تهران، ۱۳۶۱.

امام و جنگ، مجموعه سخنان آیت الله خمینی در باره
جنگ، تقدیم به لشکریان امام زمان، نشریه وزارت ارشاد
اسلامی، تهران، ۱۳۶۱.

خط امام، کلام امام. سازمان انتشارات نور، تهران،
۱۳۶۰.

درخشش، محمد: باروت انقلاب. سازمان انتشارات نور، تهران، ۱۳۵۸.

هشتاد سال بسوی سراب. نشریه جامعه معلمان ایران، چاپ
آمریکا، ۱۳۶۲.

طاعون جانشین طاغوت، تهیه و تنظیم از هیئت تحریریه
مهرگان ارگان جامعه معلمان ایران، ۱۳۶۰.

دستفیب شیرازی، سید عبدالحسین: معراج. نشریه کتابخانه مسجد جامع
عتیق، شیراز، ۱۳۵۳.

معاد. نشریه کتابخانه مسجد جامع عتیق، شیراز، ۱۳۵۴.

اتوحد. نشریه کتابخانه مسجد جامع عتیق، شیراز،
۱۳۵۴.

دشتی، علی: ۲۳ سال رسالت. چاپ عکسبرداری شده از روی متن اصلی،
چاپ آلمان فدرال، ۱۹۸۵.

دفتر سیاسی پاسداران انقلاب اسلامی ایران: مناققین خلق رو در روی
خلق، تهران، ۱۳۶۰.

دوانی، علی: نهضت روحانیون ایران، تهران، ۱۳۶۰.

دولت‌آبادی، حاج میرزا یحیی: حیات یحیی، ۴ جلد، نشریه سازمان‌های
انتشارات عطار و فردوسی، تهران، ۱۳۶۲.

رئیس‌نیا، رحیم: از مزدک تا بعد، انتشارات پیام، تهران، ۱۳۵۸.

رائین اسماعیل: حقوق بگیران انگلیس در ایران، نشریه موسسه داورپناه،
تهران، ۱۳۴۷. چاپ عکس برداری شده از روی متن
اصلی، آلمان فدرال، ۱۹۸۴.

اسناد خانه سدان. نشریه بشگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران،
۱۳۵۸.

فراموشخانه و فراماسونری در ایران. ۳ جلد، نشریه موسسه
تحقیق رانین، چاپ رم (ایتالیا)، ۱۹۶۸.

راوندی، مرتضی: تاریخ اجتماعی ایران از آغاز تا عصر حاضر، نشریه
سازمان انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۴۱.

رحیمی، مصطفی: در باره جمهوری اسلامی، مجموعه مقالات، نشریه
انتشارات توس، تهران، ۱۳۵۷.

رضائی، محسن: تکنیکها و تاکتیکهای انقلاب، شماره ویژه مجله پیام
انقلاب، نشریه پاسداران جمهوری اسلامی، تهران، ۱۳۶۰.

روایت فتح: مجموعه گزارشهای مربوط به عملیات ثامن الائمه، طریق
القدس، فتح المبین، بیت المقدس، رمضان، نشریه وزارت
ارشاد اسلامی، تهران، ۱۳۶۱.

روحانی، فواد: صنعت نفت در ایران بیست سال پس از ملی شدن، نشریه
سازمان کتابهای جیبی، تهران، ۱۳۵۶.

روشن ضمیر، مونیکا: نفوذ سیاسی انگلیس در دربار قاجار، نشریه ستاد
بزرگ ارتشداران، تهران، ۱۳۵۷.

زرین کوب، عبدالحمین: دو قرن سکوت. نشریه سازمان مطبوعات
امیرکبیر، تهران، ۱۳۳۶.

زندگی نامه نایب الامام خمینی، ۲ جلد، نشریه سازمان انتشارات پانزدهم
خرداد و دوازدهم محرم، تهران، ۱۳۵۷.

سروش، دکتر عبدالکریم: دکماتیسیم نقابدار. نشریه انجمن اسلامی دانشجویان
در آمریکا و کانادا، چاپ هیوستون (آمریکا)، ۱۹۸۱.

شرح تاسیس و تاریخچه وقایع سازمان مجاهدین خلق ایران: نشریه دفتر
مرکزی مجاهدین خلق، تهران، ۱۳۵۸.

شریعتی، علی: با مخاطبهای آشنا. نشریه حسینیه ارشاد، چاپ آخن
(آلمان فدرال)، ۱۳۵۶.

بازگشت به خویشتن، نشریه سازمان انتشارات حسینیه
ارشاد، چاپ آخن، ۱۳۵۷.

تشیع علوی و تشیع صفوی، نشریه کتابخانه دانشجوئی
دانشکده ادبیات و علوم انسانی، تهران، ۱۳۵۲.

شفق، دکتر رضازاده: خاطرات مجلس، دموکراسی چیست؟ تهران،
۱۳۳۴.

شمیم، علی اصغر: ایران در دوره سلطنت قاجار. نشریه کتابخانه ابن سینا،
تهران، ۱۳۴۲.

شوستر، مورگان: اختناق ایران. ترجمه از متن انگلیسی توسط ابوالحسن
موسوی شوشتری، نشریه بنگاه مطبوعاتی صمیمی‌شاه،
تهران، ۱۳۴۴.

شومر، داود: سقوط شاهنشاهی ایران، نشریه شرکت سهامی انتشارات
اورینتال، چاپ کالیفرنیا، ۱۹۸۲.

شیخ الاسلامی، جواد: سیمای حقیقی احمدشاه قاجار، تهران، ۱۳۵۳.

شیخ آقا بزرگ تهرانی: میرزای شیرازی. نشریه وزارت ارشاد اسلامی،
تهران، ۱۳۶۲.

شیخ بهاء الدین عاملی: جامع عباسی. چاپ عکسبرداری شده از نسخه سال ۱۳۱۹ هجری. سازمان انتشارات فراهانی، تهران، ۱۳۵۴.

صفا، دکتر ذبیح الله: تاریخ ادبیات در ایران از آغاز عهد اسلامی، فصول مربوط به وضع سیاسی، اجتماعی و مذهبی ایران، نشریه کتابفروشی ابن سینا، چاپ سوم، ۱۳۳۸.

حماسه سرانی در ایران از قدیمترین عهد تاریخی تا آغاز قرن چهاردهم هجری، نشریه موسسه انتشاراتی امیر کبیر، چاپ سوم، ۱۳۵۲.

طاهری، ابوالقاسم: تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران از مرگ تیمور تا مرگ شاه عباس. نشریه شرکت سهامی کتابهای جیبی با همکاری موسسه انتشارات فرانکلین، تهران، ۱۳۴۹.

طباطبائی، سید محمد حسین: شیعه در اسلام. با مقدمه دکتر سید حسین نصر، تهران، ۱۳۴۸.

طرفداران سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی: چهره منافقین، تهران، ۱۳۶۰.

عبدالرحمن: غرب و شاه ایران. کانادا، ۱۳۶۰.

فاضل، جواد: معصوم چهارم، در مجموعه "معصومین چهارده گانه" نشریه موسسه مطبوعاتی علمی، تهران، ۱۳۳۶.

فیض الاسلام: ترجمه و شرح نهج البلاغه. خطبه ها، نامه ها و سخنان کوتاه حضرت علی. متن عربی و ترجمه فارسی. نشریه سازمان مهرآئین، تهران، ۱۳۴۵.

قاسمی، ابوالفضل: سیر الیگارشوی در ایران. نشریه سازمان انتشارات ایران،
چاپ برلین غربی، ۱۳۶۰.

قاسمی، فرهنگ: از رضاخان تا رضاشاه. نشریه بنیاد مصدق، پاریس،
۱۹۸۲.

قرآن، با ترجمه نوبت اول از "کشف الاسرار" میبدی، نشریه انتشارات ابن
سینا، تهران، ۱۳۵۱.

قره باغی، عباس: حقایق در باره بحران ایران، نشریه سازمان چاپ و
انتشارات سهیل، پاریس، ۱۳۶۲.

کتاب محراب: میعاد با طالقانی. آثاری منتشر نشده از ۱۹ نویسنده و
گفتگو با طالقانی. نشریه انتشارات سبز، تهران، ۱۳۵۹.

کتاب مقدس: عهد عتیق و عهد جدید (تورات و انجیل)، ترجمه
رسمی از متون اصلی عبرانی، کلدانی، آرامی و
یونانی، توسط انجمن پخش کتب مقدسه. متن
عکسبرداری شده از چاپ اصلی سال ۱۹۰۲، لایدن،
۱۹۸۰.

کسروی، احمد: تاریخ مشروطه ایران، نشریه سازمان انتشارات امیر کبیر،
تهران، ۱۳۵۷.

شمیگری، چاپ عکسبرداری شده از روی نسخه اصلی،
نشریه سازمان انتشارات شهباز، پاریس، ۱۳۶۱.

کشاوری، فریدون: من کمیته مرکزی حزب توده را محکوم میکنم، نشریه
جبهه ملیون ایران، لندن، ۱۳۶۱.

کلینی، ابی جعفر محمد بن یعقوب بن اسحاق: الرواحین، ساقی، متن
عربی و ترجمه و شرح فارسی از ...
محلای. نشریه سازمان انتشارات علمیه اسلامی، تهران،
۱۳۵۰.

کی استوان، حسین: سیاست موازنه منفی در مجلس چهاردهم. نشریه
سازمان انتشارات مصدق، تهران، ۱۳۲۷.

کیه‌زا، جولیتو: هدف، تهران. تهاجم کارتر و وقایع پشت پرده، ترجمه از
ایتالیایی توسط هادی سهرابی. نشریه سازمان نشر نو،
تهران، ۱۳۶۲.

کاتها: سرودهای زرتشت. ترجمه و تفسیر مویس فیروز آذرگشپ. نشریه
سازمان انتشارات فروهر، تهران، ۱۳۵۱.

گلدتسیهر، اپگناز: درسهائی در باره اسلام. ترجمه دکتر علینقی منزوی،
نشریه سازمان انتشارات کمانگیر، تهران، ۱۳۵۷.

لاکهارت، لارنس: انراض سلسله صفویه. ترجمه از انگلیسی توسط دکتر
اسماعیل دولتشاهی، نشریه بنگاه ترجمه و نشر کتاب،
تهران، ۱۳۴۴.

مجموعه مقالات و اشعار روزشمار انقلاب: نشریه وزارت فرهنگ و
آموزش عالی جمهوری اسلامی، تهران، ۱۳۵۹.

مجلسی، ملا محمدباقر: بحارالانوار. سازمان انتشارات دارالکتب
الاسلامیه، تهران، ۱۳۵۹ تا ۱۳۶۲.

زادالمعاد. سازمان انتشارات کتابفروشی اسلامی، تهران،
۱۴۰۳ هجری قمری.

محمد رضاشاه پهلوی: مجموعه نطقها، پیامها، مصاحبه‌ها و بیانات، از ۱۳۲۰ تا ۱۳۵۶. یازده جلد، نشریه کتابخانه پهلوی، تهران، ۱۳۵۲ تا ۱۳۵۷.

مأموریت برای وطنم. ترجمه از متن انگلیسی، نشریه بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۵۳.

انقلاب سفید، نشریه کتابخانه پهلوی، تهران، ۱۳۵۴.

بسوی تمدن بزرگ، نشریه کتابخانه پهلوی، تهران، ۱۳۵۷.

پاسخ به تاریخ، ترجمه از متن فرانسه، نشریه هفته‌نامه ایران آزاد، پاریس، ۱۳۵۹.

هشدارهای ناشنیده. نشریه سازمان انتشارات زرتشت، چاپ آلمان فدرال، ۱۳۶۰.

محمود، محمود: تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن ۱۹ میلادی، ۸ جلد. نشریه کتابفروشی اقبال، تهران، ۱۳۲۸-۱۳۳۳.

مصدق و موازنه منفی: بحثی در فلسفه جنبش ملی ایران، نشریه سازمان هواداران جبهه ملی سوم، چاپ کالیفرنیا، ۱۳۵۱.

مصدق و نهضت ملی ایران: سلسله تحقیقات تاریخی قرن اخیر، نشریه انجمنهای اسلامی دانشجویان در اروپا، چاپ آخن، ۱۳۵۷.

مطهری، مرتضی: نهضت‌های اسلامی در صد سناله اخیر. نشریه موسسه صدرا، قم، ۱۳۹۸ هجری قمری.

امدادهای غیبی در زندگی بشر. تهران، ۱۳۴۲.

معرفی ریاکاران و فرصت طلبان سیاسی: نشریه پاسداران مشروطیت ایران،
فرانکفورت، ۱۹۸۵.

مکی، حسین: تاریخ بیست ساله ایران، کودتای ۱۲۹۹، انقراض قاجاریه و
سلسله پهلوی. سازمان انتشارات امیر کبیر، تهران،
۱۳۵۸.

ملک، حسین: دگردیسی ملایان، نموه ملارشیم در ایران. پاریس،
۱۳۶۰.

جانشین رژیم آخوندی چه خواهد بود؟ پاریس، ۱۳۵۹.

به کجا میرویم؟ نشریه نهضت مقاومت ملی ایران، پاریس،
۱۳۶۱.

ملکراده، مهدی: تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ۷ جلد. نشریه کتابفروشی
ابن سینا، تهران ۱۳۲۷ - ۱۳۳۵.

ملکی، خلیل: دو نامه، تهران، ۱۳۵۸.

ملکی، ناصر: اسرار و عوامل سقوط ایران: آخوندیسم. نیویورک، ۱۳۵۹.

ناظم الاسلام کرمانی: تاریخ بیداری ایرانیان، ۳ جلد. تهران، ۱۳۲۴ -
۱۳۳۲.

نزیه، حسن: کدام قانون اساسی؟ کدام مشروطه؟ نشریه روزنامه "ایران
آزاد"، ارگان جبهه ملی ایران در اروپا، چاپ آلمان فدرال،
۱۳۵۸.

سخنرانی بمناسبت یادبود مصدق، ۱۲ اسفند ۱۳۶۰، چاپ
پاریس، ۱۹۸۱.

نصر، سید تقی: ابدیت ایران. تهران، چاپ سوم، ۱۳۵۵.

نطقها و مکتوبات دکتر مصدق در دوره شانزدهم مجلس: نشریه سازمان
انتشارات مصدق، تهران، ۱۳۵۶.

نفیسی، سعید: تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره معاصر، نشریه
موسسه بنیاد، تهران، ۱۳۴۴.

نویان، ت: ایران، فردائی از پس دیروز. نشریه انتشارات سهند، پاریس،
۱۳۶۴.

هدایت، مهدیقلی: خاطرات و خطرات. توشه ای از تاریخ شش پادشاه و
گوشه ای از دوره زندگی من. نشریه کتابفروشی زوار، تهران،
چاپ دوم، ۱۳۴۴.

همایون، داریوش: دیروز و فردا. سه گفتار در باره ایران انقلابی. چاپ
آمریکا، ۱۹۸۱.

نگاه از بیرون. نشریه ایران و جهان، چاپ آمریکا، ۱۹۸۳.

یزدی، ابراهیم: آخرین تلاشها در آخرین روزها. مطالبی ناگفته پیرامون
انقلاب اسلامی ایران. نشریه انتشارات قلم، تهران، ۱۳۶۳.

- Abrahamian, Ervand: Iran between Two Revolutions. Princeton University Press, Princeton, 1982.
- Afkhami, Gholam-Reza: The Iranian Revolution; Thanatos on a National Scale. Washington, D.C., The Middle East Institute, 1985.
- Agee, Philipp: Journal d'un agent secret. Dix ans dans la CIA. Paris, 1976.
- Alem, Jean-Pierre: Le Proche-Orient arabe. Paris, P.U.F., 1977.
- Algar, Hamid: Islam and Revolution; Writings and Declarations of Imam Khomeini. Berkeley, Mizan Press, 1981.
- Allman, T.D.: Unmanifest Destiny. New York Doubleday & Company, 1986.
- Arnaud, Pascal: La dette du tiers-monde. Paris, Editions "La Découverte", 1984.
- Amin, Samir, Faire, Alexandre; Massiah, Gustave: La crise de l'impérialisme. Paris, Editions "La découverte", 1975.
- Amiri, Abbas & Twitchell, Hamilton A., (editors): Iran in the 80'S. Tehran: Institute for International Politics and Economic Studies, 1978.
- Amnesty International: Annual Reports. London, 1978, 1979, 1980, 1981, 1982, 1983, 1984, 1985.
- Chine. Les prisonniers d'opinion et la peine de mort en République populaire de Chine; Paris, EFAI-AIP, 1984.

La torture, instrument de pouvoir, fléau à combattre. Paris, Editions du Seuil, 1984.

Law and Human Rights in the Islamic Republic of Iran. A report covering events with in the seven month period following the Revolution of February 1979. London, 1980.

Les "disparus". Rapport sur une nouvelle technique de répression. Paris, Editions du seuil, 1981.

Les assassinats politiques. Rapport sur la responsabilité des Etats. Paris, Editions du seuil, 1983.

Amuzegar, Jahangir: Iran; An Economic Profile. Washington D.C., The Middle East Institute, 1977.

Amuzegar, Jahangir & Fekrat, Ali: Iran; Economic Development under Dualistic Conditions. Chicago, Chicago University Press, 1971.

Annuaire du Tiers-Monde; droit et politique. Paris, Editions Le Monde, avec le concours du CNRS, 1981.

Anquetil, Gilles: La terre a bougé en Iran. Paris, Editions Hachette, 1979.

Bakhash, Samuel: The Reign of the Ayatollahs. London, 1984.

Ball, George: The Past has another Pattern. Memoirs. W.W. Norton & Company. New York & London, 1982.

Balta, Paul & Rulleau, Claudine: L'Iran insurgé. 1789 en Islam? Paris, Editions Sindbad, 1979.

- Banani, Amin: *The Modernization of Iran, 1921-1941*. Stanford University Press, 1961.
- Barnet, Richard: *Dirty Tricks and the Intelligence Underworld*. New York, Simon & Shuster, 1975.
- Behn, Wolfgang: *The Iranian Opposition in Exile. An annotated bibliography of publications from 1341/1962 to 1357/1979, with selective locations*. Wiesbaden, Otto Harrassowitz 1979.
- Islamic Revolution or Revolutionary Islam in Iran. A selected and annotated bibliography of Political publications from the Overthrow of the Shah until his Death*. Berlin, Adiyok, 1980.
- Behrang: *Iran, le maillon faible*. Paris, Editions François Maspero, 1979.
- Benyamin, Bernard & Chatenay, Philippe: *Le chemin de Qom*. Paris, Editions Ramsay, 1982.
- Bernheim, Nicole: *Les années Reagan*. Paris, Editions Stock, 1984.
- Berthelot, Jacques & Ravignan, François: *Les sillons de la faim. Textes rassemblés par le Groupe de la Déclaration de Rome*. Paris, Editions l'Harmattan, 1980.
- Berthet, Dominique & Bonnet, Henri: *Les institutions financières internationales*. Paris, P.U.F., 1976.
- Bertram, Christophe ed.: *La menace soviétique. Préface d'Hélène Carrère d'Encausse*. Paris, Editions Berger-Levrault, 1982.

- Bertrand, Claude-Jean: Les médias aux Etats-Unis. Paris, P.U.F., 1981.
- Boszat, M.: Der Staats Hitlers. München, 1969.
- Billing, Michael: L'internationale raciste. De la psychologie à la "science" des races. Paris, Editions François Maspero, 1981.
- Bosch, Vila & Reichert, R.: La revolución islamica Irani en el renacimiento universal del Islam. Cuadernos de Historia del Islam. Universidad de Granada. Granada, 1980-81.
- Braillard, Philippe: L'imposture du Club de Rome. Paris, P.U.F., 1982.
- Braillard, Philippe & Senarclens, Pierre: L'impérialisme. Paris, P.U.F., 1980.
- Brzezinski, Zbigniew: Power and Principle; Memoirs of the National Security Adviser, 1977-1981. New York, Farrar ed., 1983.
- Calcagno, Alfredo Eric & Jakobowicz, Jean-Michel: Le monologue nord-sud; du mythe de l'aide à la réalité du sous-développement. Paris, Editions Le Sycomore, 1981.
- Carfantan, Jean-Yves & Condamines, Charles: Qui a peur du tiers-monde? Rapports Nord-Sud. Les faits. Paris, Editions du Seuil, 1980.
- Carré, Olivier: Le mouvement national palestinien. Paris, Gallimard & Julliard, 1977.
- Carré, Olivier & Michaud, Gérard: Les Frères musulmans. Paris, Gallimard & Julliard, 1983.

Carrère d'Encausse, Hélène: L'empire éclaté. La révolte des nations en U.R.S.S. Paris, Flammarion, 1978.

Le Grand Frère. L'Union Soviétique et l'Europe soviétisée. Paris, Flammarion, 1983.

Ni paix, ni guerre. Paris, Flammarion, 1986.

Carter, Jimmy: Keeping Faith. Memoirs of a President. New York, Bantam, 1982.

Colby, William: Honourable Men. My life in the CIA. New York, Simon and Shuster, 1978.

Conflit Irako-Iranien. Paris, Institut d'études et de recherches des Editions du Monde Arabe, 1981.

Conte, Arthur: Les dictateurs du XXème siècle. Paris, Robert Laffont, 1984.

Cottam, Richard: Goodbye to America's Shah! Foreign Policy Review, Spring 1979.

Nationalism in Iran. Pittsburgh, University of Pittsburgh Press, 1979.

Crozier, Michel: Le mal américain. Paris, Editions Fayard, 1980.

Debouzy, Marianne: Travail et travailleurs aux Etats-Unis. Paris, Ed. La Découverte, 1984.

Debray, Régis: Les Empires contre l'Europe. Paris, Gallimard, 1985.

Déclaration de Berne: Traces dans la nuit. Lausanne, 1981.

- De la Gorce, Paul-Marie: *L'état de jungle; Réflexions sur l'histoire de ce temps.* Paris, Editions Balland, 1982.
- Deschamps, Hubert: *La fin des empires coloniaux.* Paris, P.U.F., 1976.
- Douglas, William: *The Court Years, 1939-1957.* Wintage Book, New York, 1976.
- Dowlatshahi, Janine: *La Reine et moi.* Genève, Editions J.M.D., 1980.
- Dreyfuss, Robert: *Hostage to Khomeini.* New York, New Benjamin Franklin House Publishing Company, 1981.
- Dumont, René: *La croissance... de la famine! Une agriculture repensée.* Paris. Editions du Seuil, 1980.
- Durand-Berger, Claude: *Le défi soviétique.* Paris, Editions Jean Picollec, 1979.
- Durand, Daniel: *La politique pétrolière internationale.* Paris, P.U.F, 1978.
- Erard, Pacal & Mounier, Frédéric: *Les marchés de la faim. L'aide alimentaire en question.* Paris, Editions La Découverte, 1984.
- L'état du monde. Annuaire économique et géopolitique mondial.* Paris, Editions La Découverte, 1984 et 1985.
- Firouz, Prince M.: *L'Iran face à l'imposture de l'histoire.* Paris, Editions de l'Heme, 1971.
- Fischer, Michael: *Iran, From Religious Dispute to Revolution.* Cambridge, Harvard University Press, 1980.

Forbis, William H.: Fall of the Peacock Throne. The Story of Iran.
New York, Harper and Row, 1980.

Freemantle, Brian: CIA, the Honourable Company. London, Michael
Joseph/Rainbird Ed., 1983.

Galeano, Eduardo: Las veñas abiertas de America latina. Madrid, Siglo
veintiuno de España Editores, 1971.

Géopolitique des Islams. Hérodote, Paris, 4ème trimestre, 1984.

Ghertman, Michel: Les multinationales. Paris, P.U.F., 1982.

Ginger, Serge: Nouvelles lettres persanes. Journal d'un français à
Téhéran, 1974-1980. Paris, Editions Anthropos, 1981.

Goodell, Grace: How the Shah De-Stabilized Himself. Policy Review,
The Heritage Foundation, Spring, 1981.

Graham, Robert: Iran; The Illusion of Power. New York, St. Martin's
ed. 1979.

Grapin, Jacqueline: Forteresse America. Paris, Editions Grasset &
Fasquelle, 1984.

Great Events of the 20th Century. New York, The Reader's Digest
Association Inc., 1979.

Green, J.: Revolution in Iran; The Politics of Countermobilization.
New York, Praeger, 1982.

Gresh, Alain & Vidal, Dominique: Les 100 portes du Proche-Orient.
Les dates, les chiffres, les noms, les faits, les textes.
Paris, Editions "autrement", 1986.

Haghighat, Chapcur: Iran; la révolution islamique. Paris, Editions Complexe, 1979.

Iran; la révolution inachevée et l'ordre américain. Préfaces de Claude Julien et Paul Vieille. Paris, Editions Anthropos, 1980.

Halliday, Fred: Iran; Dictatorship and Development. New York, Penguin Books, 1979.

Haykal, Mohamed H.: Iran; the Untold Story. An Insider's Account of America's Iranian Adventure and its Consequence for the Future. New York, Pantheon Books, 1982.

Heikal, Mohamed: Khomeini et sa révolution. Paris, Editions Jeune Afrique, 1980.

Herz, Martin: ed. Contacts with the Opposition. Washington, D.C., 1980.

Hoveyda, Fereydoun: The Fall of the Shah. London, Weidenfeld Ltd, 1979.

Hudson, Michael: The Economic Strategy of American Empire. New York, 1972.

Huyser, General Robert F.: Mission to Tehran. London & New York, 1972.

Iran 1984. Publié par "Peuples méditerranéens", avec le concours du Centre National des Lettres. Paris, 1984.

Iran, une première république. Le Grand Satan et la Tulipe. Oeuvre collective de Mortéza Kotobi, Farhad Rad-Serecht,

Daniel Simon, M.A. Moezzi, Claude Simon, François Chasseré, Samir Sayegh, Laurence Bessis, Evelyne Chevalier. Publié par l'Institut Supérieur de Gestion. Edition S.A., Paris, 1986.

Jalée, Pierre: le pillage du tiers-monde. Paris, Editions François Maspero, 1981.

Jansen, G.H.: Militant Islam. New York, Harper & Row Publishers, 1979.

Johansen, Robert C.: The National Interest and the Human Interest. An analysis of the Foreign Policy. Preface of Richard Falk. Princeton, Princeton University Press, 1976.

Jordan, Hamilton: Crisis. The Last Year of the Carter Presidency. New York, G.P. Putnam's Sons, 1982.

Kadourie, Elie: Disastrous Years. When U.S. Foreign Policy Fumbled and Stumbled. Encounter, nov. 1984.

Karanjia, R.K.: The Mind of a Monarch. London, George Allen & Unwin Publishers Ltd., 1977.

Kadourie, Elie & Haim, S. editors: Toward a Modern Iran. London, Frank Cass, 1980.

Keddie, Nikki R.: Roots of Revolution; An Interpretive History of Modern Iran. New Haven, Yale University Press, 1981.

Keddie, N.R. & Hooglund, E., editors. The Iranian Revolution and the Islamic Republic. Proceedings of a Conference. Washington, D.C., Middle East Institute, 1982.

Keddie, Nikki R. ec.: Religion and Politics in Iran. New Haven, Yale University Press, 1983.

Khaznar, Saleh: Quand le Shah n'est pas là. Lyon, Editions Fédérop, 1980.

Kissinger, Henry: White House Years. 2 vol. Boston, Little, Brown and Co., 1979.

Kravetz, Marc: Iran: Nox. Paris, Editions Grasset et Fasquelle, 1982.

Kuniholm, Bruce: The Origins of the Cold War in the Middle East; Great Power Conflict and Diplomacy in Iran, Turkey and Greece. Princeton, 1979.

Lappé, Frances Moore & Collins, Joseph: L'industrie de la faim. Par delà le mythe de la pénurie. Montreal, Editions l'Étincelle, 1978.

Laya, Jean-Marie: Les secrets des multinationales. Lausanne, Editions du Grand-Pont, 1980.

Le-Chah raconte l'Iran. Historia, décembre 1967.

Leeden, Michael A. & Lewis, William H.: Carter and the Fall of the Shah; the Inside Story. Washington Post Quarterly, Washington, D.C., 1980.

Debaets: The American Failure in Iran. New York, Knopf, 1981.

Lenczowski, George: Iran under the Pahlavis. Stanford, 1978.

Lernoux, Penny: In Banks We Trust. New York, Anchor Press/Doubleday, 1984.

- Levinson, Charles: Capital, Inflation and the Multinationals. London. George Allen & Unwin Ltd., 1971.
- Lewis, Bernard: The Muslim Discovery of Europe. New York & London, 1982.
- Liniger-Goumaz, Max: ONU et Dictatures. De la démocratie et des droits de l'Homme, Paris, Editions L'Harmattan, 1984.
- Lissakers, Karin: Money and Manipulation. The American Hostages in Iran. Foreign Policy Review, n. 41, Fall 1981.
- Malar, Christian & Rodier, Alain: Reza Pahlavi. Le fils du Shah, de l'exil à la reconquête. Paris, Editions Plon, 1986.
- Manousakis, Gregor: Wege zum Öl. Das Krisengebiet Nahost als Faktor europäischer Sicherheit. Koblenz, 1984.
- Mende, Tibor: De l'aide à la recolonisation. Paris, Editions du Seuil, 1975.
- Mercillon, Patrick: Israël-Israël, 100 ans de guerre pour la Terre Sainte. Nancy, Editions EPA, 1977.
- Michel, Henri: Les fascismes. Paris, P.U.F., 1977.
- Moures, Michel: Dictionnaire encyclopédique de l'histoire. 8 vol. Paris, Editions encyclopédiques Bordas, 1978.
- Mouvement de la Résistance Iranienne: Iran, plaidoirie pour les droits de l'homme. Paris, 1982.
- Marenches, Comte Alexandre de; Ockrent, Christine: Dans le secret des princes. Editions Stock, Paris, 1986.

Nahavandi, Houchang: L'Iran 1940-1980. Crise, révolution et tragédie. Paris, Editions IREP, 1981.

Iran: Deux rêves brisés. Paris, Albin Michel, 1981.

Iran: Anatomie d'une révolution. Paris, Editions S.E.G.E.P., 1983.

Le grand mensonge. Dossier noir de "l'intégrisme" islamique. Paris, Nouvelles Editions Debresse, 1984.

Naipaul, V.S.: Among the Believers; An Islamic Journey. New York, Knopf, 1981.

Nations-Unies: La situation sociale dans le monde. Paris, Editions Economica, 1983.

Nazari, Hassan: Der ökonomische und politische Kampf um das iranische Erdöl. Köln, Ed. Peter Millard & Co. 1971.

Newberg, P.: The Politics of Human Rights. New York, 1981.

New York Times Magazine: America in Captivity. Points of Decision in the Hostage Crisis. Special Issue, New York, 1981.

Nixon, Richard: The Real War. New York, Warner Book, Inc., 1980.

Leaders. New York, Warner Book, Inc., 1982.

Nodinot, Jean-François: 22 Etats arabes, une Nation. Paris, Editions du Sorbier, 1980.

Nyerere, Julius: Third World Negotiating Strategy. Third World Quarterly, London, avril 1979.

Pahlavi, Mohammad-Reza: Mission for My Country. London, Hutschinson, 1961.

The Shah's Story. An Autobiography. London, Michael Hoseph Ed., 1980.

Answer to History. New York, Stein & Day, 1980.

Parsons, Anthony: The Pride and the Fall. Iran 1974-1979. London, 1984.

Piazzì, Giuseppe & Mistretta, Giorgio ed.: Prigionieri dell'Islam. Testimonianza degli ostaggi americani. Milano, Editoriale Domus, 1981.

Powell, Jody: The Other Side of the Story. New York, William Morrow and Company Inc., 1984.

Radjavi, Kazem: La révolution iranienne et les Moudjahédines. Préface de Maxime Rodinson. Paris, Editions Anthropos, 1983.

Radji, Parviz: In the Service of the Peacock Throne. The Diaries of the Shah's Last Ambassador to London. London, H. Hamilton, 1983.

Ramazani, Rouhollah: Who Lost America? The Case of Iran. Middle East Journal, Winter 1982.

Rancourt, Denis: CIA; les services secrets américains. Paris, Editions Internationales Alain Sanké, 1978.

- Richard, Yann: Le shi'isme en Iran. Imam et Révolution. Paris, Editions Maisonneuve, 1980.
- Rochot, Philippe: La grande fièvre du monde musulman. Paris, Editions Le Sycomore, 1981.
- Rouleau, Eric: Les Palestiniens, d'une guerre à l'autre. Paris, Editions La Découverte/Le Monde, 1984.
- Rouquié, Alain: L'Etat militaire en Amérique latine. Paris, Editions du Seuil, 1982.
- Roux, Jean: Du tiers-monde au tiers-mondisme. Paris, 1978.
- Rozitzke, Harry: The CIA's Secret Operations. New York, Reader's Digest Press, 1977.
- Rubin, Barry: Paved with Good Intentions. The American Experience and Iran. New York & Oxford, Oxford University Press, 1980.
- Sablier, Edouard: Iran, La poudrière. Les secrets de la révolution islamique. Paris, Robert Laffont, 1980.
- Saint-James, Fred: Au nom de Dieu clément et miséricordieux. Paris, Editions Mercure de France, 1983.
- Salinger, Pierre: America Held Hostage. The Secret Negotiations. New York, Doubleday, 1981.

Salmán, Zahrá: Critique et passion de la révolution iranienne. Paris, 1983.

Sampson, Anthony: The Seven Sisters. The Great Oil Companies and the World they Made. New York, Brantam Books, 1975.

Sauvage, Léo: Les américains; enquête sur un mythe. Paris, Editions Mazarine, 1983.

Schlesinger Jr, Arthur M.: The Imperial Presidency. New York, 1974.

Schoenbrun, David: America Inside-Out. New York, Mc Graw Hill ed., 1984.

Semkus, Charles: The Fall of Iran 1978-1979. A Historical Anthology. New York, 1979.

Servan-Schreiber, Jean-Jacques: Le défi américain. Paris, Editions Denoël, 1967.

Le défi mondial. Paris, Editions Fayard, 1980.

Shuster, William Morgan: The Strangling of Persia. New York, the Century Company, 1912.

Sick, Gary: All Fall Down. America's Tragic Encounter with Iran. New York, Random House, Inc., 1985.

Smith, Terence: America in Captivity. Points of Decision in the Hostage Crisis. Why Carter admitted the Shah. New York Times Magazine, Special Issue, 1980.

- Sowell, William: *The International Economics and Politics of Race. An International Perspective.* New York, 1984.
- Stefinger, Robert: *Les marchands de peur.* Paris, Editions Alain Lefevre, 1980.
- Stemple, John: *Inside the Iranian Revolution.* Bloomington, Indiana University Press, 1981.
- Strahn, Rudolf H.: *Pourquoi sont-ils si pauvres? Faits et chiffres sur les mécanismes du sur-et-sous-développement.* Neuchâtel, Ed. de La Baconnière, 1981.
- Sullivan, William H.: *Mission to Iran.* New York, W.W. Morton & Co., 1981.
- Telli, Andrew: *CIA, Inside Story.* New York, 1978.
- Taheri, Amir: *The Spirit of Allah.* London, 1985.
- U.S. State Department. *President Carter News Conference on Iran. Current Policy, n° 115, November 28, 1979.*
- U.S. Congress. House. Subcommittee on Evaluation. Permanent Select Committee on Intelligence. *Iran: Evaluation of U.S. Intelligence. Performance Prior to November 1978.* Washington, D.C., 1979.
- U.S. Congress. House. Committee on Standards and Official Conduct. *Report of the Staff of Alleged Mis - conduct by*

Members of the House of Representatives involving the
Former Government of Iran. Washington, D.C., 1979.

U.S. State Department. Attorney General Benjamin Civiletti Oral
Argument on Iran. Presented to International Court of
Justice. Current Policy, n° 110. December 10, 1979.
Washington, D.C., 1980.

Vance, Cyrus: Hard Choices. Critical Years in America's Foreign
Policy. New York, Simon & Shuster, 1983.

Vaziri, Chahrokh: Le mouvement démocratique en Iran. Le coup d'Etat
de 1979 et l'Etat clérical. Lausanne, centre d'Etude et de
documentation iranienne, 1983.

Vernoux, Joseph: L'Iran des mollahs. La révolution introuvable.
Préface de Lionel Jospin. Paris, Editions Anthropos,
1981.

Waldheim, Kurt: Weltpolitik im Glasspalast. Düsseldorf, 1985.

Warin, Olivier: Le lion et le soleil. Entretiens avec le Shah d'Iran.
Paris, Editions Stock, 1976.

Washington Quarterly: Special number Issue: Carter and Iran, from
Idealism to Disaster. Autumn 1980.

Wright, Denis: The Persians amongst the English. London, 1985.

Zamân: Pour une autre histoire iranienne. Boulogne-Billancourt, 1978.

Zamân: Iran, histoire et révolution. Paris, Editions Le Sycomore, 1980.

Zonis, Marvin: Iran. A Theory of Revolution from Accounts of the Revolution. World Politics, July 1983.

Zorgbibe, Charles: Les politiques étrangères des grandes puissances. Paris, P.U.F., 1984.

روزنامه ها و مجلات فارسی

۱ - نشریات داخل کشور

- آهنگر (مجله)
- آیندگان (روزنامه)
- اطلاعات (روزنامه)
- انقلاب اسلامی (روزنامه)
- بامداد (روزنامه)
- بسوی آینده (مجله)
- پاسدار اسلامی (مجله)
- پیام انقلاب (مجله)
- جمهوری اسلامی (روزنامه)
- جنبش (روزنامه)
- دفترهای سیاسی جنبش (مجله)
- راه زینب (مجله)
- رسالت (روزنامه)
- رستاخیز خلق (مجله)
- زن روز (مجله)
- سروش (مجله)
- شجاعت (مجله)
- صف (مجله)

عروة الوثقی (مجله)
کیهان (روزنامه)
کیهان فرهنگی (مجله)
مجاهد (روزنامه)
مردم (روزنامه)
نوید آینده (مجله)

۲ - نشریات خارج از کشور

آهنگر در تبعید (انگلستان)
اخبار ایران (آلمان فدرال)
اصغر آقا (انگلستان)
القبلا (فرانسه)
انقلاب اسلامی در هجرت (فرانسه)
ایران آزاد (فرانسه)
ایران آزاد (آلمان فدرال)
ایران پست (انگلستان)
ایران تایمز (آمریکا)
ایران تربیون (آمریکا)
ایران زمین (آلمان فدرال)
ایران و جهان (فرانسه)
ایران نامه (آمریکا)
پردیس (آمریکا)
پست ایران (انگلستان)
پیوند (آمریکا)
روزگار نو (فرانسه)
ره آورد (آمریکا)
سام (انگلستان)
سنگر (کانادا)
قیام ایران (فرانسه)
کار (فرانسه)

کيهان (انگلستان)
مجاهد (فرانسه)
نجات ايران (فرانسه)
نهضت (فرانسه)
تقاب (فرانسه)

روزنامه ها و مجلات عربي

اکتبر (مصر)
الاهرام (مصر)
الجمهوريه (الجزائر)
الحوادث (لبنان)
الشراع (لبنان)
الصياد (لبنان)
القبس (كويت)
المجله (انگلستان)
المستقبل (فرانسه)
المثار (قبرس)
الوطن (كويت)

روزنامه ها و مجلات غربي

Afrique-Aie (France)
Amérique latine (France)
Canard enchaîné (France)
Courrier de l'UNESCO (France) ...
Dossiers de l'histoire (France)
Événement (France)
Express (France)
Figaro (France)
Figaro Magazine (France)

Geo (France)
Géopolitique (France)
Hebdo Magazine (France)
Histoire (France)
Histoire Magazine (France)
Historama (France)
Historia (France)
Humanité (France)
Journal de Genève (France)
Le Matin (France)
Le Monde (France)
Le Monde diplomatique (France)
La Suisse (Suisse)
Libération (France)
Nouvel Observateur (France)
Politique étrangère (France)
Politique Internationale (France)
Quotidien de Paris (France)
Revue d'Etudes Palestiniennes (France)
Terre d'Europe (Belgique)
Tribune juive (Belgique)
Vie actuelle (France)
Vie protestante (Suisse)
V S D (France)

• • •

Blitz (India)
Business Week (USA)
Catholic National Reporter (USA)
Christian Science Monitor (USA)
Columbia Journal of World Commerce (USA)

This is America (France)
Time (USA)
Times (UK)
U.S. News and World Report (USA)
U.S. Today (USA)
Washington Post (USA)
Washington Quarterly (USA)
Weekly Review (USA)

• • •

Bild (Germany)
Bunte (Germany)
Frankfurter Allgemeine Zeitung (Germany)
Kurrier (Austria)
Neue Zürcher Zeitung (Switzerland)
Spiegel (Germany)
Stern (Germany)
Welt (Germany)

• • •

Corriere della Sera (Italia)
Espresso (Italia)
Europeo (Italia)
Gente (Italia)
Paese Sera (Italia)

• • •

Correio de Povo (Brésil)
El Pais (Espagne)
Prisma (Cuba)
Voja (Brési!)

• • •

Telegraaf (Hollande)

Daily Graphic (Ghana)
Daily Telegraph (UK)
Economist (UK)
Encounter (USA)
Financial Times (UK)
Forbes (USA)
Fortune (USA)
Guardian (UK)
International Commerce (USA)
International Herald Tribune (France)
Institutional Investor Magazine's County Credit Ratings (US
Islamic Studies (UK)
Jerusalem Post (Israel)
Kabul News (Afghanistan)
Kivuni Journal of Judaism and Zionism (Israel)
Life (USA)³
Los Angeles Herald Examiner (USA)
Los Angeles Times (USA)
Middle East Journal (USA)
Monthly Review (USA)
Moscow News (USSR)
NACLA Newsletter (USA)
Newsweek (USA)
New York Times (USA)
Observer (UK)
Philadelphia Inquirer (USA)
Reader's Digest (USA)
Science for People (USA)
Sunday Times (UK)
Tel-Aviv Times (Israel)